

نامه فرهنگستان
فرهنگستان زبان و ادب فارسی
دوره سیزدهم، شماره سوم
بهار ۱۳۹۳

دارای درجه علمی- پژوهشی
مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
و نمایه شده در پایگاه استنادی علوم جهان
اسلام (ISC) و ایران ژورنال

مدیر مسئول: غلامعلی حدّاد عادل

هیئت تحریریه: محمدرضا ترکی، غلامعلی حدّاد عادل،
محمد دبیرمقدم، حسن رضائی باغبیدی،
احمد سمیعی (گیلانی)، علی اشرف صادقی،
کامران فانی، ابوالحسن نجفی، محمدرضا نصیری

سر دبیر: احمد سمیعی (گیلانی)
مدیر داخلی: جعفر شجاع کیهانی
دستیار سر دبیر: سایه اقتصادی‌نیا

حروف نگار و صفحه‌آرا: الهام دولت‌آبادی

طراح جلد: صدف مجلسی
خوشنویس: رحمت‌الله فلاح
ناظر چاپ: حمیدرضا دمیرچیلو

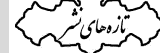
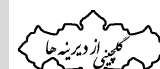
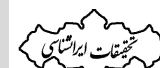
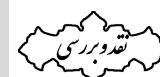
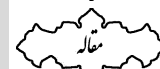
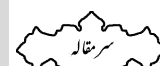
نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، بعد از ایستگاه مترو،
مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی
کد پستی: ۱۵ ۳۸ ۶۳ ۳۲ ۱۱
صندوق پستی: ۶۳۹۴ - ۱۵ ۸۷۵
تلفن: ۸۸۶۴۲۳۳۹-۴۸ دورنگار: ۸۸۶۴۲۵۰۰
پیام‌نگار: namehfarhangestan@gmail.com
وبگاه: www.persianacademy.ir
این نشریه در پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
به نشانی www.SID.ir نمایه می‌شود.

بهای این شماره: ۵۰۰۰۰ ریال
بهای اشتراک هر دوره (۴ شماره): ۱۶۰۰۰۰ ریال
(برای دانشجو: ۱۲۰۰۰۰ ریال)
شماره حساب مجله: ۷۸۰۳۱۹۰۰۱۵ بانک تجارت،
شعبه نوآوران، کد ۴۰۰

شماره مسلسل: ۵۱

فهرست

۲	سردبیر	تورّم در نیروی انسانی مراکز دانشگاهی و پژوهشی
۶	سید علی آل داود	از یغمای جندقی تا حبیب یغمایی
۲۱	مسعود قاسمی	تصحیح دو بیت در دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی
۲۵	مریم السادات اسعدی فیروزآبادی	بازگشت به کودکی در اشعار قیصر امین پور
۴۳	مهدی رحیم پور	اشعار نویافته به نام ناصر خسرو در منابع کهن
۵۴	مهسا رون	عنصر روائی شخصیت در مکاشفات عرفا
	مهدی فیاض و سید اسماعیل قافله‌باشی	
۶۷	سعید لیان	بررسی و نقد هفت تصحیح دیوان حافظ
۸۸	حسن میرعابدینی	درآمدی بر تاریخ ادبیات اسپانیایی-امریکایی
۹۵	تیمور مالمیر	شرح شکن زلف
۱۰۸	آبتین گلکار	بررسی آراء و آثار ناشناخته برخی از ایران‌شناسان روس
	پروین حسینی	در باب ادبیات فارسی
۱۲۹	حسن میرعابدینی	نیمای داستان‌نویس
۱۴۰	طهمورث ساجدی	حسن حبیبی، مرد دین و دانش
		کتاب: احوال دل‌گداخته؛ بر خوان آرزو؛ رده‌شناسی زبان‌های ایرانی؛
۱۶۱		فهرست پایان‌نامه‌های حوزه شاهنامه‌پژوهی؛ مثل یک قطره غزل
۱۷۷		نشریات ادواری: نگاه نو
۱۷۹		مقاله: کتاب و کتابخانه در ایران قبل از اسلام
		(با همکاری مهسا مجذّر لنگرودی، عذرا شجاع‌کریمی، سعید رفیعی خضری،
		زهره استادزاده، احمد سمیعی (گیلانی)، فاطمه فره‌ودی پور)
۱۸۱		ایران‌شناسی ایران‌دوست: نگاهی به زندگی و آثار ریچارد نلسون فرای
۱۸۹		حذف کرسی ایران‌شناسی دانشگاه مونیخ





تورم در عرصه دانشگاهی و آکادمیائی

تورم از هزینه کردن برای مراکز و سازمان‌ها و برنامه‌هایی پدید می‌آید که نه فراورده مطلوبی (اعم از خدمات و کالا) دارد و نه اصولاً کشور به آن فراورده، در آن میزان تولید، و به آن خدمات، در آن وسعت دامنه، نیاز یا دست‌کم نیاز جدی دارد. در حال حاضر، شمار قابل ملاحظه‌ای از مراکز و برنامه‌های آموزشی و آکادمیائی کشور ما درست از همین دست و تورم‌زاینده.

هیچ برنامه‌ریزی مقبولی، برای مطابقت دادن ایجاد و توسعه مراکز آموزشی و دانشگاهی و آکادمیائی همچنین توزیع رشته‌ها و تخصیص امکانات مالی و فنی با نیازهای مبرم کشور، وجود ندارد. در نتیجه، منابع هنگفتی از بودجه و امکانات بهره‌جویی از نیروی انسانی در برنامه‌ها یا سازمان‌هایی مصرف می‌شود که جز ایجاد تورم در عرصه نیروی انسانی ثمره‌ای ندارند. این برنامه‌ها و مراکز می‌خواهند، از کسانی که نه شوق و علاقه و نه استعداد کسب معلومات و مهارت در رشته‌های معین از علوم و فنون دارند، کاردانان و کارشناسانی برای خدماتی بسازند که کشور، در حجم و ابعاد اختیارشده، به آنها نیاز و حتی برای جذب آنها محلی ندارد. مدرک آنان تنها به این کار می‌آید که بدان دل خوش کنند و احیاناً فخر بفروشند یا، آسف‌بارتر از آن، از مدرک کاذب وسیله‌ای برای جا کردن خود در مراکز تحقیقاتی و دانشگاهی دولتی حتی به عنوان عضو هیئت علمی بسازند؛ چون بخش خصوصی مهارت و معلومات می‌خواهد نه مدرک. این به اصطلاح دانش‌آموختگان، تازه اگر استعدادی داشته باشند، در محل اشتغال کسب

مهارت و معلومات لازم برای خدمت را آغاز می‌کنند و طرفه آنکه، به جای پرداخت هزینه آموزشی، سال‌ها، در حدّ بالایی، حقوق و مزایا می‌گیرند یا، به ترفندهایی، بی‌آنکه فراورده‌های از نظر کمی و کیفی معادل یا حتی نزدیک به آن حقوق و مزایا پدید آورند، خانه‌زاد می‌شوند.

مبالغ این‌گونه هزینه‌های بی‌ثمر مراکز دولتی، اگر در مقیاس کشوری حساب شود، سر به فلک می‌زند و می‌تواند، چندین و چند برابر خود، مرکز خصوصی به مراتب بارورتر را تغذیه کند. برون‌سپاری نیز، در حیطه، علمی و فرهنگی، هرگاه درست مدیریت نشود، چه‌بسا هزینه سنگین‌تری به بودجه دولتی تحمیل کند.

مراکزی به اصطلاح دانشگاهی مثل قارچ روییده می‌شوند که نه هیئت علمی ذی‌صلاحیت دارند نه کتابخانه نه آزمایشگاه و نه کارگاه درخور، آن هم بیشتر در رشته‌هایی که کشور، لااقل در آن ابعاد، نیازی به آنها ندارد. دانش‌آموختگان آنها عموماً در رشته خود نه حداقل معلومات لازم را واجدند و نه مهارت را و، تازه در رشته‌ای که تحصیل کرده‌اند جذب بازار کار نمی‌شوند. هزینه‌های کلانی از این راه به خانواده‌های حتی کم‌بضاعت تحمیل می‌شود که هیچ حاصلی جز کسب اعتبار کاذب اجتماعی برای دانش‌آموخته ندارد.

البته، با پیشرفت فناوری، اطلاعات و معلومات با دامنه وسیعی در دسترس عامه مردم قرار گرفته، سطح فرهنگ عمومی را ارتقا بخشیده، عطش شدید برای کسب علم در قشرهای جامعه پدید آورده و، برای سیراب ساختن تشنگان دانش و فن و هنر، در حدّ فوق‌العاده‌ای، توقع را بالا برده است. جواب‌گویی به این توقع طبعاً باید در برنامه‌های علمی- فرهنگی دولت ملحوظ گردد و توسعه ظرفیت دانشگاهی از این جهت کاملاً موجه است؛ اما آهنگ این توسعه باید با توجه به امکانات مادی و تربیت نیروی انسانی همچنین نیاز کشور تنظیم شود تا مشکل‌زا نگردد و ثمرات مطلوب از آن به حاصل آید.

مسئله این است که زلال علم و فرهنگ از سرچشمه و از بالا به پایین می‌ریزد. تا استاد نباشد دانشگاه نیست و تا دانشگاه معتبر نباشد دبیر نیست و تا تربیت دبیر نباشد آموزگار نیست و همه این‌ها امکانات مادی و معنوی می‌خواهد.

اگر آمارهای موثقی باشد، نشان داده خواهد شد که ما، با امکانات بس نازل‌تر، از نظر

شمار دانشگاه‌ها و مراکز علمی و فنی و عده داوطلبان ورود به آنها از کشورهای ثروتمند و پیشرفته که از حیث نیروی انسانی مجرب و ماهر بس غنی‌تر از ما هستند، به مراتب جلوتریم. در کشورهای پیشرفته، نسبت درصد بالاتری از نسل جوان، تنها با طی مقاطع ابتدایی و متوسطه یا حداکثر کاردانی، جذب بازار کار می‌شوند. حتی بسیاری از کارشناسان یا کارشناسان ارشد ماهر و مستعد که امکان طی مقاطع بالاتر را دارند به ورود در این مقاطع تمایل ندارند و ترجیح می‌دهند، در حد تخصص خود، شاغل خدمات شوند. در این کشورها، مدرک‌گرایی و روحیه رقابت برای طی مراحل بالای تحصیلی اصلاً وجود ندارد. در آنها، شاهد هجوم سیل‌وار به مقاطع دانشگاهی نیستیم و منزلت اجتماعی با مدارک تحصیلی تعیین نمی‌شود. تراشکار ماهر و ممتاز همان منزلت اجتماعی را دارد که پزشک متخصص؛ چون هر دو، به فراخور ذوق و استعداد و دانش و مهارت بالای خود در رشته خویش، به جامعه خدمت می‌کنند. تازه، در جهان فکر و نظر نیز، بزرگانی دارای شهرت جهانی ظهور می‌کنند که چه بسا مراحل دانشگاهی در مقاطع بالا را طی نکرده باشند. ما، در واقع، باید به فکر آن باشیم که روحیه و فرهنگ خانواده‌ها و نسل جوان در رویکرد به آموزش و کسب علم و مهارت را تغییر دهیم.

باری شایسته است تدابیری علمی اندیشیده شود که سیل هجوم به دانشگاه‌ها و مقاطع بالای آنها را مهار کند و این به مطالعات دقیق در جوانب متعدد امر نیاز دارد. آنچه، در این باب، ارتجالاً به نظر می‌رسد اقداماتی است در جهاتی به شرح زیر:

- به منظور فراهم آوردن امکانات برای تأمین هیئت علمی دارای صلاحیت و تجهیزات مراکز دانشگاهی (کتابخانه، آزمایشگاه، کارگاه)، مراکز پراکنده موجود در شهرهای کوچک و روستاها ادغام گردد.
- برای رشته‌های نظری (هنر، ادبیات، علوم انسانی، فلسفه، الهیات، علوم بنیادی) گنجایش پذیرش محدود گردد و با نیازهای مبرم کشور مطابقت یابد و شروط سنگین برقرار شود؛
- مراکز متوزم علمی و فرهنگی، با بررسی سوابق خدمات و دستاورد نیروی انسانی شاغل در آنها، خانه‌تکانی شوند؛

- از تأسیس مراکز جدید در رشته‌های اشباع شده جلوگیری شود؛
- دوره‌های موجود در مقاطع دکتری و فوق دکتری تمرکز بیشتری یابند و این مقاطع در مراکز پراکنده غیر مجهز به لحاظ هیئت علمی و تجهیزات جنبی (کتابخانه، آزمایشگاه، کارگاه، وسایل و ابزار تحقیقاتی

از جمله برای ارتباط مکمل رسانه‌ای در مقیاس جهانی حذف شود؛

– پذیرش داوطلب ورود به دانشگاه صرفاً با پرداخت ورودیه سنگین موقوف گردد؛

– سهمیه‌های صاحب‌منصبان دولتی، به صرف احراز منصب، برای ورود به مقاطع دانشگاهی لغو شود؛

– در چارچوب سنجیده معینی، به دانشگاه‌های معتبر در برقراری شروط پذیرش دانشجو اختیار

داده شود؛

– برای حذف کنکور سراسری و نشان دادن اختیارات دانشگاه‌ها یا دست کم دانشگاه‌های معتبر کشور

به جای آن در برقراری شروط ورود به آنها (مثلاً بر اساس نمرات دروس تخصصی مربوط به رشته انتخابی

و مصاحبه یا امتحان ورودی) زمینه‌سازی شود.

– در پذیرش نیروی انسانی برای خدمت در مراکز علمی و تحقیقاتی و دانشگاهی به‌خصوص به عنوان

هیئت علمی بر اساس صلاحیت علمی سختگیری شود؛

– برای اشتغال در بخش دولتی یا مراکز آکادمیائی شروط محدودکننده علمی و فنی تنظیم و برقرار گردد؛

– هم‌ترازی در استخدام دولتی بر اساس مدرک در مقطع و رشته مشترک حذف و به میزان اعتبار مرکز

صادرکننده مدرک و ریزنمرات به ویژه نمره دروس مناسب نوع خدمت و اشتغال توجه اساسی شود؛

– در تهیه سؤالات دروس مشترک عمومی به اقتضای تناسب آنها با رشته‌های تخصصی (مثلاً سؤالات

زبان و ادبیات فارسی رشته‌های علوم بنیادی، مهندسی، کشاورزی، پزشکی، دندانپزشکی، پیراپزشکی و

نظایر آنها) تجدید نظر جدی شود.

– برای مباشرت وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در تعیین سرفصل‌های ثابت درسی به‌خصوص

در دانشگاه‌های معتبر مجهز به استادان شاخص وجهی به نظر نمی‌رسد. در دانشگاه‌های معتبر خارج خود

استاد – البته در رابطه با هویت کرسی خود – تعیین و اعلام می‌کند در هر ترم تحصیلی چه مبحثی را مطرح

خواهد ساخت. با توجه به این سنت پسندیده شایسته است، با بررسی دقیق امر، مقررات آن بازنگری شود.

این جمله، البته تنها به حیث پیشنهادهایی باید تلقی شود که زمینه مطالعات گسترده و

برنامه‌ریزی شده و سازمان یافته را فراهم سازد. برنامه‌ریزی جدی برای مقابله با اوضاع

نابسامان و آشفته کنونی، بی‌گمان، با شرکت صاحب‌نظران در مهام امور دولتی و

جامعه‌شناسان و متخصصان مدیریت آکادمیائی مجرب و معتبر باید صورت گیرد.

سر دبیر



از یغمای جندقی تا حبیب یغمائی

سید علی آل داود

پس از کشته شدن نادرشاه افشار، اوضاع ایران دستخوش اغتشاش و آشوب روزافزون گردید و، در شهرها و ولایات کشور، به تدریج، نشانه‌های لجام‌گسیختگی پدیدار شد. هرچند با ظهور کریم‌خان زند آرامشی موقت و چند ساله پدید آمد، پس از مرگ وی، جانشینانش به جان هم افتادند و، در نتیجه، بار دیگر، سراسر کشور دچار نابسامانی و آشوب شد. در این میان، بر اثر هرج و مرج و ناامنی، کثیری از ساکنان شهرها و روستاها، برای نجات جان خود و فرار از اوضاع ناآرام و تأمین هزینه‌های زندگی، به مهاجرت روی آوردند. آنان خانه و زندگی و موطن خود را رها کردند تا در جای امن‌تری سکنی گزینند. در زمره این مهاجران، خانواده‌ای بود که از شهر اردکان یزد به خوریابانک، درکناره جنوبی کویر مرکزی ایران، پناه آورده بود. شغل پدر این خانواده، حاج ابراهیم قلی، دامداری بود و فرزند ارشدش، رحیم، وظیفه چراندن اغنام را بر عهده داشت. او، هر روز، با نوجوانانی دیگر، گله را به چرا می‌برد و شب بازمی‌گرداند و روانه آغل‌ها می‌کرد. یکی از روزها، هنگامی که رحیم و دوستانش به چرانیدن گوسفندان سرگرم بودند، امیراسماعیل خان عرب عامری، حکمران منطقه و داماد شاهرخ افشار، که در روستای خوش‌آب‌وهوای اردیب مستقر بود، به خور می‌آمد؛ در بیرون شهر، با رحیم و دوستانش مواجه شد. کودکان، به دیدن او از دور، همگی پا به فرار گذاشتند اما رحیم از هیبت حاکم

نهراسید و استوار برجای ماند. حاکم از او نام و نام پدرش را پرسید و او بی‌درنگ جواب داد:

من مردمک خورم از علم و ادب دورم

بدین سان، رحیم، کودک گوسفندچران آن روز که بعدها شاعر نامور قرن سیزدهم، یغمای جندقی، شد، شاید نخستین شعر خود را سرود. اسماعیل خان را ادب و سخنوری و شجاعت رحیم سخت پسند افتاد؛ کسی را سراغ پدر او فرستاد و فرمان داد که رحیم، به جای دام‌چرانی، باید به مکتب برود و درس بخواند.

اسماعیل خان از دودمان معروف عامری بود که اعضای آن در اردستان و روستاهای مجاور آن سکونت داشتند. این خاندان از پشتیبانان نادرشاه بود و، پس از انقراض افشاریه و زندیه و قدرت‌یابی تدریجی قاجارها، با این سلسله از در دشمنی و معارضه برآمد. محمدحسین خان عامری، از سران این خاندان، که سال‌ها با امرای منتسب به قاجاریه جنگیده بود، سرانجام، در چاه عَلم، بین شهراب و انارک، از آنان شکست خورد. اسماعیل خان نیز از عهده مقابله با آقامحمدخان قاجار برنیامد، به بیابانک بازگشت و حکومت آن صوب را به دست گرفت. او، در روستای اردیب، کاخی عالی بنا کرد که دیوان‌خانه نام گرفت و هنوز هم برپاست و عمارتی دیدنی است.

با شروع جنگ‌های ایران و روسیه در نوبت اول، گردآوری سرباز از سراسر ایران آغاز شد. خورویبیابانک (به اختصار، خوربیابانک)، در آن روزگار، از ولایات سمنان بود. از جانب ذوالفقارخان، حاکم مقتدر سمنان، مأمورانی برای گردآوری سرباز به بیابانک اعزام شدند. میرزا رحیم در شمار جوانانی بود که می‌بایست به سربازی گرفته شوند. وی، در آن زمان، به تازگی شاعری آغاز کرده بود و «مجنون» تخلص می‌کرد. رحیم را به سمنان بردند؛ اما ذوالفقارخان دانست که او درس خوانده است، طبع شعر دارد، و برای دبیری و منشیگری از هر جهت شایسته می‌نماید. پس او را به عنوان منشی مخصوص خود برگزید.

ذوالفقارخان سرداری شجاع و بی‌باک بود؛ در جنگ ایران و روسیه، در رکاب عباس میرزا، دبیری فوق‌العاده از خود نشان داد؛ اما بدزبان و فحاش بود. مجنون، در دستگاه ذوالفقارخان، مدارج ترقی را به سرعت پیمود و محسود اقران شد. حاسدان

از او شکایت کردند که نوجوان بیابانکی شعری در هجو سردار سروده است. در نتیجه، مجنون دستگیر و اموالش در سمنان و خور بیابانک مصادره شد؛ اما خودش، چندی بعد، به وساطت محمدعلی خان مازندرانی، برادرزن ذوالفقارخان، که عارف پیشه و حامی اهل ذوق و ادب بود، از بند رها شد. این محمدعلی خان همواره ذوالفقارخان را از واکنش‌های تند باز می‌داشت. او از نیاکان شادروان پرویز ناتل خانلری بود و آثار و سفرنامه‌هایی از فرزندانش بر جای مانده که برخی از آنها به چاپ رسیده است.

باری، این حادثه، در زندگی شاعر، اثری شگرف بر جای نهاد. وی خود را ابوالحسن خواند و تخلصش را از «مجنون» به «یغما» بدل کرد و، در مقطع غزلی خطاب به ذوالفقارخان به عبارت

به من از مال دنیا یک تخلص مانده «مجنون» است

به کار آید گر ای لیلی‌وش آن را نیز «یغما» کن

این تبدیل را به ایهام منعکس ساخت.

یغما، پس از این واقعه، مجموعه غزلیات «سرداریه» را سرود. در «سرداریه» — هرچند به نام سردار ذوالفقارخان سروده شده و، در سراسر ابیات آن، فحش رکیکی که تکیه کلام سردار بود، به قصد تعریض درج گشته — مضمون انتقاد از بنی‌آدم مستتر است که مظهر شرّ معرفی گشته و ردیلتش بر فضیلت می‌چربد.

«سرداریه» منظومه سیاسی نیست و، در آن، به حکومت و نظام مستقر کمترین اشاره‌ای نشده است؛ اما، از آن رو که وصف عریان پاره‌ای از زشتی‌های آدمیان را در بر دارد، جلب توجه می‌کند.

«سرداریه»، در همان زمان، بازار گرم یافته و در نسخه‌های خطی متعدد تکثیر شده است که نشانه بارز قبول آن نزد ادب‌دوستان است. این منظومه هفت سال پس از درگذشت یغما به چاپ سنگی رسید و کتابت نسخه‌های خطی آن تا قرن بعد ادامه یافت.

یغما، پس از سرودن «سرداریه» و نشر نسخه‌های آن در شهر سمنان، از ترس غضب ذوالفقارخان، به تهران گریخت و، در آنجا، به حاج میرزا آقاسی، صدراعظم صوفی مسلک محمدشاه، پناه برد. گفته می‌شود که یغما از جوانی تا میان‌سالی به تصوف گرایش داشت. از اشعار او این دلبستگی استنباط نمی‌شود لیکن، برخی از مکتوباتش،

اشاره دارد که او به عرفای زادگاهش علاقه‌مند و مدّتی سرسپرده آنان بوده است. شاید، با مشاهده همین علائق عرفانی در یغما بود که حاج میرزا آقاسی به وی ارادت یافت و، به روایاتی، او را به مُردی برگزید.

در همین اوان، محمدشاه، به قصد تسخیر هرات و راندن حاکم انگلیسی‌مآب آن، بدان صوب لشکر کشید. یغما نیز، به سفارش حاجی میرزا آقاسی، مُلتزم رکاب او شد و، طی سفر، با عمّال و زعمای کشور فرصت آشنایی یافت. وی، پیش از آن، هنگامی که در سمنان شاعری را تازه آغاز کرده بود، چند قصیده در ستایش فتحعلیشاه سروده بود؛ امّا، در محیط پایتخت، مدیحه‌سرایی به طمع دریافت صله را موافق طبع خود نیافت و آن قصاید را از دیوانش زدود، چنانکه اکنون تنها در یکی از نسخه‌های خطّی دیوانش مورّخ حدود سال ۱۲۵۲ ق به جا مانده‌اند. از این رو، نگارنده در تصحیح کلیّات شاعر، نقل این قصاید را روا نداشته و تنها از آنها یاد کرده است. یغما، از آن پس، مکرّر اشاره می‌کند که ستایشگر شاهان و دولتمردان نیست. در غزلی هم، که ستایش میرزا سیّد محمد طوبی نائینی، از عرفای آن زمان، را دربر دارد اشاره می‌کند:

تاکنون کیم سی‌گذشت از روزگارِ شاعری کافرم یک حرف اگر مدحِ کسم در دفتر است
شعرها دارم به گوهر رشکِ لولوی خوشاب لیک وصفِ باده‌ی لعلی و لعلِ دلبر است

پس از اقامت چند ساله یغما در تهران، حاج میرزا آقاسی او را به وزارت حکومت کاشان برگماشت و شاعر روانه آن دیار شد. در کاشان، بیش از همه با حاج ملا احمد نراقی معاشرت و دوستی داشت. ملا احمد نراقی، ضمن رعایت احترام یغما، مکرّر با او بساط انبساط می‌گسترد. از شوخی‌ها و مطایباتی میان آن دو، قصّه‌هایی در کتب و در افواه است؛ از جمله گفته‌اند روزی نراقی، از دست روحانی‌نمایان جاه‌طلب به عذاب آمده، خطاب به شاعر، می‌گوید: میرزا یغما، اگر قدرت می‌داشتم، همه هم‌کسوتان خود را نابود می‌کردم و فقط یک تن از آنان را زنده نگه می‌داشتم. چون یغما از او حکمت زنده گذاشتن آن یک تن را جويا شد، نراقی در پاسخ گفت: برای آنکه اگر مولایم امام زمان (عج) ظهور فرماید و از من بازخواست کند بگویم این یک تن را محض نمونه نگاه داشته‌ام و یغما به طنز گفت: آن یک تن را هم می‌کشید، خود شما نمونه بودید. نراقی بارها یغما را، که گرفتار عوام و به قصد تعزیر دستگیر شده بود، از مخمصه نجات داد.

یغما، درکاشان، زنی از منسوبان نراقی گرفت و اولین فرزند از این زن را، به اسم و تخلص نراقی، احمد صفایی نام نهاد. از وقایع دیگر دوره اقامت یغما درکاشان واقعه‌ای فضاحت‌بار بود که، در آن، پای برخی اشراف و بزرگان کاشان به میان آمد. جریان این واقعه را یغما در مثنوی بلندی موسوم به «خلاصة الافتضاح» روایت کرده است.

سال‌های واپسین عمر یغما در تهران سپس در خورگذشت. بیشتر سروده‌های دلپذیر او محصول دهه‌های اخیر حیات اوست. مثنوی صکوک‌الدلیل، اکثر غزلیات، رباعیات، انابت‌نامه، و شماری از قطعاتش را در این سال‌ها سروده است. او، در آن اوان، به زادگاهش بازگشت و سال‌های پایانی عمر را در بستر گذراند. از مندرجات وصیت‌نامه‌ها و برخی نامه‌هایش بر می‌آید که فرزندان و خویشاوندان نزدیکش، چنانکه شاید و باید، در پرستاری او مراقبت نداشتند.

یغما روز شانزدهم ربیع‌الثانی سال ۱۲۷۶ در خوربیابانک درگذشت و پیکرش را در امام‌زاده داود خور به خاک سپردند. در سال هزار و سیصد و پنجاه و اندی بود که انجمن آثار ملی، به توصیه حبیب یغمائی، کتبه‌ای سنگی بر گورش نشانده که بیت
مه روزه‌ای این ابتلا آمد ز دیوان قضا «طال البلاء زال البها تم الرقم جف القلم»
(۱۲۷۶ق)

حاوی ماده تاریخ وفات او، سروده فرزندش اسماعیل نیز بر آن نُقش شده است.

یغما، در دوران زندگی بالنسبه طولانی خود، مدام درگشت و گذار و سفر به شهرهای ایران بود. روزگاری در شهرهای سمنان، تهران، مشهد، کاشان، اردکان، یزد، و قم به سربرد؛ سفری هم به عتبات عالیات داشت. او، در این شهرها، با قشرهای گوناگون اهالی نشست و برخاست داشت و از این هم‌نشینی‌ها نکته‌ها می‌آموخت که طبعاً آثار آنها در اشعارش به نوعی بازتاب یافته است. او، به روزگار پیری، در زادگاهش نیز آرامی نیافت و با مجتهد معروف محل همواره در ستیز بود. در اشعارش، اندیشه‌هایی نو به چشم می‌خورد. او هیچ‌گاه از نقد خصایل و اعمال زشت قدرتمندان دست برنداشت، آن هم در زمانه‌ای که چنین رویکردی خلاف رسم و عُرف شاعران و اهل ادب بود. شاید از همین رو باشد که از یغما، به رغم موضع‌گیری انتقادی صریح او در قبال رجال ممتاز

جامعه، به عنوان منتقد اجتماعی یاد نمی‌شود. انتقادهای او، هرچند بیشتر متوجه اشخاص است، خصلت اجتماعی هم دارد.

یغما، در شاعری به خصوص در اختیار اوزان شعر برای نوحه‌سرائی‌ها، تنوع طلب است. قطعه‌ای در چاپ قدیم کلیات او مندرج است که، در آن، وزن در هم ریخته و حاصل چیزی بین نظم و نثر از کار درآمده است. امثال و کنایات رایج در اوایل و اواسط دوره قاجار نیز به اشعار او راه یافته که متضمن فوایدی از حیث خصایص زبانی آن دوره است.

یغما، به ویژه در برخی از آثارش، به سرهنویسی گرایش نشان می‌دهد. پیش از او، کسانی چون جلال‌الدین میرزا قاجار به نگارش آثاری به زبان فارسی سره دست زدند. اما یغما، در این مسیر، به افراط نگرانید. در اشعار از آن برکنار ماند و تنها در نامه‌ها و مکاتیب شوق او به سرهنویسی جلوه گر شد. در مجموعه نامه‌های او، که به تصحیح نگارنده در مجلّدی چاپ و منتشر شده، واژه‌های سرّه بسیاری به چشم می‌خورد که ظاهراً شماری از آنها ساخته ذوق خود یغماست.

پس از یغما، یکی از نواده‌های دختری او، میرزا آقا اقبال، منظومه‌ای عاشقانه، به وزن خسرو و شیرین نظامی (هزج مسدّس محذوف و مقصور)، به نام نوش‌نامه سروده که همه ابیات آن به پارسی سره است.

یغما به اهل بیت و امامان مذهب شیعه ارادت تام داشت، چنانکه بیشتر املاک خود در روستاهای بیابانک را وقف عزاداری سیدالشهدا علیه‌السلام کرد. این موقوفات هنوز هم دایر مانده و نوادگان یغما، برای تولیت آن، با اداره اوقاف کشمکش دارند. همچنین قطعات و منظومه‌های متعدّد در رثای شهدای کربلا و مختصّ نوحه و سینه‌زنی، در اوزان و آهنگ‌های گوناگون، از یغما به جا مانده که حجم قابل ملاحظه‌ای از کلیات او را اشغال کرده‌اند و خواندن و اجرای آنها به تنظیم موسیقائی خاص نیاز دارد. شیوه مرثیه‌سرائی یغما را فرزندان و نوادگان صاحب ذوق و صاحب طبعش اقتباس کردند.

هزلیات یغما نیز بخش حجیمی از سروده‌های او را دربر می‌گیرد. از جمله آنهاست اشعاری ذیل عناوین سرداریه، قضاییه، أحمدا، قاضی‌نامه، منظومه علیمردان خان تونی، شبیه حجّاج کاشی، و پاره‌هایی از قطعات و رباعیات. «قاضی‌نامه» و دو منظومه دیگر تاکنون به چاپ نرسیده‌اند به این ملاحظه که، هرچند در نهایت استادی سروده شده‌اند سرشار از هجو

با تعابیر رکیک و فحاشی‌اند.

خواندنی‌ترین بخش هزلیات قطعات هجوی اوست که در هر قطعه از آنها مسئله‌ای اجتماعی طرح یا رذایل شخصی وصف شده که در جامعه به زشتی از او نام می‌برده‌اند. فقط، در قطعه شعر کوتاهی، وابستگی به طبقه اشراف و طبقات برجسته جامعه نشان شرافت قلمداد گشته و ستایش شده است. ابیاتی از آن که وصف‌الحال نودولتان است ذیلاً نقل می‌شود:

آنکه از ارث نیا چیزی نداشت	جز به کف چوبی که چوپانی کند
این زمان از کثرت مال و منال	ننگ می‌دارد که سلطانی کند
الحق اندر مصر عزت می‌سزد	کادعای پور عمرانی کند
کان کف اکنونش ید بیضا نماست	وان عصا امروز ثعبانی کند

از یغما چهار پسر بر جای ماند. کوچک‌ترین آنان، محمدعلی خطر، از طبع شعر بهره‌ای نداشت و در نوجوانی از بیابانک به سمنان رفت و در آنجا مقیم شد، فن نورسیده مخابره تلگرافی را آموخت و به آن مشغول شد. پس از چندی، به ریاست تلگراف‌خانه سمنان منصوب شد و، تا پایان عمر، در همین سمت باقی ماند. از فرزندان و نوادگان او کسانی ذوق ادبی و طبع شعر داشتند. فرزند سوم، ابراهیم دستان، نویسنده و شاعر بود. از او دیوان شعر، و رساله‌ای در جغرافیای جندق و بیابانک به جا مانده که به سفارش اعتضاد السلطنه، نخستین وزیر علوم ایران، نگاشته شده است. این رساله به تصحیح نگارنده چاپ و منتشر شده است. پسر دوم، احمد صفایی، مادرش از اهل کاشان و از منسوبان ملا احمد نراقی، شاعری بود با اعتقادات راسخ مذهبی که بیشتر سروده‌هایش مرثیه و نوحه است. از او دیوان شعر مفصلی بر جای مانده از جمله حاوی مرثیه‌ای در صد و چهارده بند به شیوه ترکیب‌بند محتشم کاشانی. دیوان اشعار او به اهتمام نگارنده و به نفقه کتابخانه مجلس چاپ و منتشر شده است. فرزند اول یغما، اسماعیل هنر، شاعری بود مسلط بر ادب عرب و فقه و کلام و اصول و تفسیر که از فن شعر بهره کافی داشت، چنانکه برخی از ادیبان آن روزگار همانند سلطان قاجار، فرزند دانشمند فتحعلیشاه، جایگاه ادبی او را از پدرش یغما برتر شمرده‌اند. از هنر، قصاید مفصل و

غزلیات و مراثنی و قطعات متعدّد به جا مانده و دیوانش، مشتمل بر حدود شش هزار بیت، چند سال پیش به طبع رسیده است. گفته اند هنگامی که هنر، در نجف، دوره اجتهاد را می گذرانده با علی محمد باب نزد سید کاظم رشتی همدرس بوده است. او، پس از بازگشت به زادبوم، نامه ای از سید باب دریافت می کند که وی را به آئین جدید خود فرا می خواند و از او جواب ردّی قهرآمیز می گیرد. گزارش این نامه نگاری در مقدمه دیوان او به تصحیح نگارنده آمده است.

اسماعیل هنر به سال ۱۲۸۸ ق درگذشت. از او چند فرزند پسر و دختر بر جای ماند. آخرین دختر او، فاطمه دهباشی، در حیات یغما، به عقد میرزا حبیب الله فرزند حاجی سید میرزا مجتهد درآمد تا مگر، از پیوند آن دو، خصومت دیرین یغما و حاجی سید میرزا فروکش کند. اما این پیوند، هرچند در سال های نخست اندکی از دشمنی آن دو کاست، نتوانست آتش خصومت را به تمامی خاموش سازد. از این پیوند منتخب السادات زاده شد که پدر استاد حبیب یغمائی است. بدین قرار، حبیب نواده دختر اسماعیل هنر، فرزند بزرگ یغمای جندقی، می شود.

سراسر عمر حبیب یغمائی را می توان در چهار دوره جای داد: دوره اول، کودکی و نوجوانی (۱۲۷۷ ش - ۱۳۰۰ ش) - تاریخ تولّد او، بر صفحه اول قرآنی قدیمی به خط پدرش سال ۱۳۱۶ [قمری] نوشته شده است. وی در شهر خور دیده به جهان گشود. پدرش، منتخب السادات، شاعری متوسط و پُرسخن بود. از او چند مثنوی بلند، شماری قصیده و قطعه، و چند مرثیه در دست است. حبیب، در کودکی، به مکتب رفت که مقارن شد با حملات نایب حسین کاشانی و فرزندش، ماشاء الله خان، به خور بیابانک و هجرت خانواده به نائین. حبیب، همراه برادران، در نائین به مکتب می رفت. اما اقامت آنان در آن شهر دیری نپایید. خانواده های فراری، پس از آنکه نایب حسین خور را ترک گفت، به زادبوم خود بازگشتند. در اوایل دهه آخر قرن سیزدهم هجری شمسی، حبیب برای ادامه تحصیل عازم سمنان شد و ابتدا در آن شهر سپس در دامغان (در مدرسه ناظمیه) به کسب علم گذراند. مدرسه ناظمیه را عبدالله خان یاسائی بنیاد نهاد و خود آن را اداره

می‌کرد. یاسائی متعاقباً به زمره دولتمردان عصر رضاشاه درآمد و، در پرتو کفایت خود، به وزارت تجارت برگزیده شد. یغمائی، در دامغان، با شریعتمدار دامغانی، روحانی فاضل و نماینده مجلس، آشنا شد و اشعاری در مدحش سرود. وی، در همین اوان، با نشریات پایتخت ارتباط پیدا کرد؛ چندی اخبار داخلی ایالت قومس را به روزنامه رعد سید ضیاءالدین طباطبائی می‌فرستاد؛ با نشریات وزین آن ایام همچون ارمان نیز مرتبط بود و چند مقاله از او در آن مجله به چاپ رسید.

یغمائی، در این سال‌ها، به ساقیه شوق و شور جوانی، روحیه‌ای عدالت‌جویانه داشت و اشعاری در آن مایه و به هواداری از سوسیالیسم می‌سرود که به استحکام اشعار سال‌های اخیر زندگی او نیست و هرگز آنها را به چاپ نرساند. قطعه‌ای نیز، به سال ۱۲۹۹ ش در شاهرود به مناسبت استقلال کشور مصر ساخت که ابیاتی از آن را نقل می‌کنم:

بیدار گشت مصری و از بندگی رمید	ما خود به خوابِ ناز هنوز آرمیده‌ایم
میراثِ خویش مُلکِ کیان را فروختیم	واندر عوض ملامت و ذلت خریده‌ایم
دشمن حلال‌وار خورد خونِ مام مُلک	شیری به ما حرام که از وی مکیده‌ایم
... پیوندِ دوستانه به اغیار بسته‌ایم	وز دوستان علاقه الفت بریده‌ایم
... از دیگران چه جای توقع ز مردمی است	کز خود به نام خود خطِ باطل کشیده‌ایم
جان باختن به راه وطن می‌سزد «حبیب»	چون جان برای روز چنین پروریده‌ایم

دوره دوم، جوانی و میان‌سالی (۱۳۰۰-۱۳۲۰) - مقارن کودتای سید ضیاءالدین و سردار سپه، یغمائی به تهران آمد؛ در دارالمعلمین عالی ثبت نام کرد؛ و، با توصیه ملک‌الشعرای بهار، شغلی به دست آورد. این سال‌ها اوضاع سیاسی ایران آشفته و نابسامان بود و یغمائی، به ساقیه شور جوانی، به فعالیت‌های آزادی‌خواهانه روی آورد؛ به جرگه یاران فرّخی یزدی درآمد و، در آماده‌سازی روزنامه طوفان برای نشر، دستیار او شد. غزلیات و قطعات انقلابی او، با امضاهاى مستعار، در هر شماره چاپ می‌شد که چندی از آنها را حسین مکی، از سر ناآشنایی، در دیوان فرّخی یزدی درج کرده است. یغمائی، در جایی، به این اشتباه مکی اشاره کرده و یکی دو غزل از آن دست را در مجموعه اشعار خود به نام سرنوشت آورده است.

ابیات زیر سروده او در سال ۱۳۰۱ ش است که در جایی به چاپ نرسیده است:
ز انقلابی سخت جاری سیلِ خون بایست کرد وین بنای سست پی را سرنگون بایست کرد
از برای بسط آزادی زبان باید گشاد ارتجاعیونِ عالم را زبون بایست کرد
وی شعری نیز، به سال ۱۳۰۳ ش، برای درج در کتاب‌های درسی ابتدائی سروده که
ابیاتی از آن نقل می‌شود:

کشور ایران که زید جاودان	هست کهن میهن ایرانیان
رشت و قم و ساوه و تهران یکی است	مشهد و تبریز و صفاهان یکی است
اهل وطن زاده این مادرند	یاور و وابسته یکدیگرند
ای پسر با ادب هوشیار	از دل و جان میهن خود دوست دار
... حب وطن مهر و وفا آورد	حب وطن صدق و صفا آورد
حب وطن شیوه نیکان بود	حب وطن دین بود ایمان بود
... محترم این ملک چو مادر بدار	هموطن خویش برادر شمار
چشم ز همراهی بیگانه پوش	خویش به آبادی این خانه کوش
... پند «حبیب» از دل و جان گوش کن	هرچه جزاین گفته فراموش کن

با قدرت یابی تدریجی رضاشاه، فضای سیاسی دگرگون گشت؛ روزنامه طوفان تعطیل شد و مدیر آن به زندان افتاد. یغمائی نیز در راه مطالعات ادبی گام نهاد. وی با مخبر السلطنه هدایت، رئیس‌الوزرای وقت، در تهیه کتب درسی مدارس ابتدائی همکاری کرد. در این سال‌ها، مخبر السلطنه، هرچند عنوان رئیس‌الوزرای را یدک می‌کشید، عملاً نقش مؤثری نداشت. زمام امور کشور را عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار قدرتمند رضاشاه، زیر نظر او، در دست داشت و مخبر السلطنه عمدتاً به امور فرهنگی می‌پرداخت. اما همکاری شاعر جوان با رئیس‌الوزرای کهن سال و دانشمند بی‌درد سر نبود. او نظرهای مشورتی یغمائی را نمی‌پذیرفت که باعث شد یغمائی به قطع همکاری متمایل گردد. پس مسئله را با ذکاءالملک فروغی در میان نهاد و فروغی توصیه کرد که، در ایزنی، لحن مناسب اختیار کند. یغمائی می‌گوید: پند او را به کار بستم و نوبت بعد، چون مخبر السلطنه مطلب نامناسبی در کتاب وارد کرده بود، به او گفتم: البتّه مطلب جناب اجل

عالی از هر حیث خوب و مقبول است؛ اما اگر این طور باشد بهتر نیست؟ مخبر السلطنه گفت: حالا که تو این گونه می‌پسندی، موافقم. باری، این همکاری ادامه یافت و چند کتاب درسی با همکاری آن دو پدید آمد که تا سال‌ها در مدارس وقت تدریس می‌شد.

در سال ۱۳۱۳، فروغی، پس از برکناری از سمت نخست‌وزیری رضاشاه و در ایام خانه‌نشینی، به تصحیح کلیات سعدی همت گماشت و یغمائی را به همکاری برگزید و این همکاری هشت سال، تا درگذشت فروغی (آبان ۱۳۲۱) ادامه یافت. طی این مدت، منتخبی از شاهنامه و خمسة نظامی هم، به تصحیح آنان، آماده شد. یغمائی چند بار از این دوران همکاری و آموخته‌های خود از فروغی سخن گفته و یکی دو سخنرانی درباره او ایراد کرده است. فروغی، در مقدمه کلیات سعدی، از همکاری یغمائی در تصحیح آن یاد کرده که در چاپ‌های اخیر این مقدمه حذف شده است.

یغمائی، به موازات همکاری با فروغی، به تصحیح گرشاسب‌نامه اسدی و چند اثر دیگر پرداخت. او گرشاسب‌نامه را براساس نسخه کهن مدرسه سپهسالار، با مقابله چند نسخه دیگر تصحیح کرد و به چاپ رساند. اکنون که هفتاد و پنج سال از این چاپ می‌گذرد، به گفته محمود امیدسالار، که تصحیح دیگری از این اثر را در دست دارد، بسیاری از ضبط‌های انتخابی یغمائی از جمله برخی انتخاب‌های قیاسی او ارزشمند است. یغمائی، هم در این دوره، چند مقاله در ارمغان و مجله آموزش و پرورش به چاپ رساند، همچنین مقاله‌ای مفصل درباره ترجمه تفسیر طبری نوشت و نسخه‌های این اثر را، برای تصحیح آن، که در نظر داشت، فراهم آورد و، در این راه، همواره از مشورت دوستش، مجتبی مینوی، برخوردار بود.

دوره سوم، کهولت و سالخوردگی (۱۳۲۰-۱۳۵۷ ش) - با وقوع جنگ جهانی و سقوط رضاشاه و ورود قوای متفقین به ایران، دوره دیگری از زندگانی یغمائی آغاز شد. تا اواخر سال ۱۳۲۰، فروغی هنوز رئیس دولت بود. یغمائی، در چند جا از خاطراتش، از آمدن ناگهانی رضاشاه به منزل فروغی برای کسب رضایت او به قبول نخست‌وزیری سخن گفته است. این نوبت نخست‌وزیری فروغی یک سال بیش نپایید. وی، در این یک سال آخر عمر، دیگر فرصت پرداختن به کارهای ادبی را نداشت و کارهای مشترک نیمه‌تمام را یغمائی به تنهایی انجام می‌داد که گاه فرصت می‌یافت لحظاتی با فروغی ملاقات کند و

به مشورت نشینند. فروغی، در آن سال‌ها، آماج حملات حریفان بود اما هرگز بنا نداشت به سخنان منتقدان پاسخ دهد. یغمائی بعدها مطالبی در دفاع از او نوشته است. با دگرگون شدن اوضاع ایران و برچیده شدن بساط استبداد رضاشاهی، نسیم آزادی از هر سو وزیدن گرفت و کسانی از نویسندگان و ادیبان و روزنامه‌نگاران، که در عصر رضاشاه خاموشی به ناچار گزیده بودند، دیگر بار وارد صحنه شدند. یغمائی نیز، همانند هم‌قطاران خود، به عرصه سیاست و روزنامه‌نویسی کشانده شد. وی، در این اوان، از سمنان و خوریابانک نامزد نمایندگی مجلس شد؛ اما از رقیب شکست خورد. خودش عقیده داشت که رأی آورده و نام رقیب به تدلیس از صندوق بیرون آمده است. وی، درباره این تقلب، قصیده‌ای هم سروده که ابیاتی از آن نقل می‌شود:

انتخابات چه و رأی چه آزادی چه	قصد رسوائی ملّت بُد و رسوا کردند
چند صندوق به یک روز به خارج بردند	مملو از رأی فراهم شده یکجا کردند
نام‌هایی غلط اندر غلط از بر خواندند	دفتری را غلط اندر غلط امضا کردند
... هان و هان هموطنان کارگران رنجبران	خوب دیدید که این قوم چه با ما کردند
سود ندهد گله و شکوه و زاری باید	کرد کاری که دگر مردم دنیا کردند
در نگهداری و بگرفتن آزادی خویش	ملل زنده نه اندیشه نه پروا کردند
جان به راه وطن و اهل وطن بسپردند	ملّت و مملکت از مرگ خود احیا کردند

نخستین فعالیت روزنامه‌نگاری یغمائی نیز در این ایام آغاز شد. روزنامه یغما، که در چهار یا شش صفحه بزرگ در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ انتشار یافت، یادگار این دوره است. یغما مواضعی معتدل داشت؛ اما چند بار، در همان مدت کوتاه، توقیف شد و یغمائی، در نامه‌ای به قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر وقت، تقاضای رفع توقیف آن کرد. صفحه آخر این روزنامه به زبان فرانسه بود.

یغمائی در همین دوران، با فرهنگستان ایران، در دوره اول سپس در دوره دوم پس از شهریور ۲۰، به همکاری پرداخت و سردبیری نشریه آن را عهده‌دار شد که نشر آن مرتب نبود و ظرف هشت سال تنها ده شماره از آن منتشر شد. فعالیت دیگر یغمائی در سال‌های ۱۳۲۰، سردبیری مجله آموزش و پرورش در مدتی حدود دو سال بود.

مهم‌ترین حادثه حیات مطبوعاتی یغمائی در همین اوان رخ داد. او، در فروردین سال ۱۳۲۷، مجله یغما را تأسیس و نشر آن را آغاز کرد. مجله یغما در میان نشریات ادواری کشور شاخص بود و مدت سی و یک سال، از فروردین ۲۷ تا اسفند ۵۷، مرتب و منظم منتشر شد و خصلت غالب پژوهشی و تحقیقی خود را تا به آخر حفظ کرد.

از دهه سوم تا اواخر دهه پنجم قرن ۱۴ هجری شمسی، کارهای تحقیقی متعددی در تصحیح و نشر متون معتبر از جمله ترجمه تفسیر طبری (در هفت جلد)، قصص الانبیای نیشابوری، نمونه نظم و نثر فارسی (جنگی کهن از قرن هفتم) انجام داد. وی همچنین مقالات متعدّد در یغما و نشریات دیگر به چاپ رساند و قطعات و غزل‌ها و قصایدی سرود که بیشتر آنها در یغما مندرج است.

وی، از سال ۱۳۴۱ به مدت دو سال، در برنامه رادیویی با عنوان «زیادداشت‌های یک استاد» شرکت کرد و، هر هفته، در این برنامه، درباره یکی از رجال و دانشمندان که از نزدیک با آنان آشنایی و دوستی داشت همچون حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، عبدالله یاسائی، صبحی، ملک الشعرای بهار، حسین کوهی کرمانی، و احمد بهمنیار سخن گفت. بخشی از این سخنرانی‌ها اخیراً در کتابی با عنوان داستان دوستان (به اهتمام پرویز یغمائی و مرتضی آل داود و نفقه انتشارات مگستان) به طبع رسیده است. جلد اول مجموعه مقالات او نیز در یکی دو سال اخیر (به اهتمام مرتضی آل داود و نفقه انتشارات مگستان) چاپ و منتشر شده است.

در سال ۱۳۴۶، به مناسبت بیستمین سال انتشار منظم مجله یغما، به دعوت سید حسن تقی‌زاده و همت و کارگردانی ایرج افشار، مجلس بزرگداشت یغمائی در باشگاه دانشگاه تهران برگزار شد که دانشمندان و شخصیت‌های طراز اول کشور و همکاران قلمی مجله یغما در آن حضور یافتند و کسانی که مجال شرکت در آن نیافتند، با ارسال پیام، همت یغمائی را در نشر مرتب یغما ستودند.

ده سال بعد، به مناسبت سی‌امین سال انتشار یغما، مقارن با برگزاری کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه کرمان، مجلس دیگری برپا شد که از جمله استادان غلامحسین یوسفی و باستانی پاریزی، در آن، سخن راندند. سال پیش از آن، از دانشگاه تهران به یغمائی و چند تن دیگر از جمله رعدی آذرخشی دکتری افتخاری اعطا شد. یغمائی

چند سال، در دانشسرای عالی، عروض و قافیه و صنایع ادبی تدریس کرد. وی، در این مباحث، وجیزه‌ای نیز تألیف کرده بود.

یغمائی، در آخرین شماره یغما (شماره اسفند ۱۳۵۷)، با خوانندگان و خواستاران این مجله وداع کرد. در سرمقاله این شماره، به برخی از فعالیت‌های مجله طی سی و یک سال عمر آن اشاره شده است. مندرجات این شماره با قصیده‌ای در وصف تهران خاتمه یافته که اشاره ستایش آمیزی به مصدق را در بر دارد که چند بیت از آن، به تیمن، نقل می‌شود:

طهرونک سابق شد تبدیل به تهران‌ها وان دور بیابان‌ها شد عمده خیابان‌ها
گسترده شد این وادی از حرص زمین‌خواران از گود ورامین‌ها تا مرز شمیران‌ها
... برخاست در این دوران یک مرد فقط یک مرد می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها ...

دوره چهارم، خانه‌نشینی یغمائی (فروردین ۱۳۵۸-اردیبهشت ۱۳۶۳) - با تعطیلی مجله یغما، دوران خانه‌نشینی یغمائی آغاز شد. در آغاز، کسانی از اهل علم و ادب، منجمله جلال متینی و سید جعفر شهیدی، به نزد او می‌آمدند و وی را به ادامه انتشار مجله تشویق می‌کردند با تذکر این معنی که دولتمردانی در دستگاه که با یغمائی سابقه دوستی و آشنایی دارند در انتشار یغما به او یاری خواهند رساند. مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، دوست دیرین یغمائی بود. همچنین او با آیت‌الله مرتضی مطهری، رئیس شورای انقلاب، از سال‌ها قبل، در ناهاار چهارشنبه‌های مدرسه سپهسالار، هم‌سفره بود و همنشینی و معاشرت داشت حتی مقالاتی از او را در مجله یغما به چاپ رسانده بود. اما یغمائی به این اصرارها پاسخ مثبت نمی‌داد و مجله یغما همچنان در محاق ماند.

نزدیک به شش سال از حیات یغمائی، در پایان عمر، در تهران و کرمان و خور گذشت. پاشیده شدن کتابخانه‌ای که او با خون دل در خور فراهم آورده بود و خیانت کتابداری که خود به زحمت وی را استخدام کرده بود بیش از حد آزارش می‌داد چنانکه، به خلاف گذشته، رغبت چندانی به بازدید از خور نشان نمی‌داد. زن و فرزندانش به انگلستان مهاجرت کرده بودند و او بیشتر اوقات در دفتر مجله یغما به سر می‌برد. در آن ایام، چند رساله و جزوه و کتاب از جمله سفرنامه منظوم کرمان را به چاپ رساند. وی با ایرج افشار در نشر مجله آینده همکاری مستمر داشت و بخش شعر مجله زیر نظر او بود.

به تشویق افشار، خاطرات خود را در آینده منتشر ساخت و قطعاتی از سروده‌های خود در سال‌های پس از انقلاب را در آینده به چاپ رساند.

یغمائی، از اواخر سال ۱۳۶۲، به شدت بیمار شد و بیشتر اوقات در منزل یا در بیمارستان بستری بود. وی، سحرگاه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۳، در بیمارستان آراد تهران درگذشت. پیکرش با تشییع جمع کثیری از استادان و همکاران به خوربیا بانک برده شد و ایرج افشار سالار و کارگردان این کاروان شد. در خور، احمد اقتداری سخنرانی مؤثری ایراد کرد و عبدالله نورانی بر پیکرش نماز خواند. شب هنگام، سعیدی سیرجانی، در جمع دوستان و همشهریان یغمائی، منظومه سلام‌آباد را به صدای رسا خواند و ایرج افشار، در بازگشت، شماره ویژه‌ای از آینده را به او اختصاص داد.

متعاقباً، به مناسبت دهمین سالگرد وفات یغمائی، مجلس یادبودی در منزل دخترش، پیرایه، در قیطریه تهران برگزار شد. در این مجلس، تنی چند - از جمله احمد اقتداری و، در پایان، سعیدی سیرجانی - سخن گفتند.
روانش شاد و یادش زنده باد.



تصحیح دو بیت در دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی

مسعود قاسمی

در لغت‌نامه دهخدا، واژه آبکار با دو شاهد از اشعار ناصر خسرو چنین تعریف شده است:

ابکار: آبکاره، کشت و زرع، کشاورزی، حُرث: چو ورزه به ابکار بیرون شود یکی نان بگیرد به زیر بغل (ناصر خسرو). توسعاً مزرع: دزدی است آشکاره که نستاند جز باغ و حائط و رز و ابکاره* (ناصر خسرو).

* اشاره به روزگار

این دو بیت، در دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق (ص ۴۶۲ و ۲۹۷) نیز، آمده و، در آنها، به جای ابکار، ابکاره نشسته است. در بخش «تفصیل نسخه‌بدل‌ها»، به نقل از نسخه‌های «ع» و «م»، در بیت اول، به جای ابکار، انکاره (ص ۷۰۱) و، در بیت دیگر، به جای رز و ابکاره، زرو انکاره (ص ۶۵۴)، و در نسخه «ج» (نسخه چاپ سید نصرالله تقوی) زرو انگاره ضبط شده است.

با توجه به توضیحات زیر، همه ضبط‌ها در لغت‌نامه دهخدا و دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی مصحف و نادرست است.

صورت‌های صحیح انگار و انگاره است که در مناطق متعدّد گویش‌های زبان تاجیکی، به معنای «کشتزار غلات و کشتزار غلاتی که محصول آن درو و جمع‌آوری شده باشد» و تابش‌های معنایی دیگر، رایج بوده و اکنون نیز زنده است.

صدرالدین عینی (۱۸۷۸-۱۹۵۴)، ادیب معروف و پایه‌گذار ادبیات نوین تاجیکی آورده است:

آنه [= باری اینک] همین طریقه شده ما دیگر به دریاباد مال [و] چارپای خود را نبردیم و آنها را در زمین‌هایی که کشت‌هاشان غون‌داشته [= جمع‌آوری] شده بودند و، در اصطلاح آن‌وقت، انگار نامیده می‌شدند چرانیده‌گشتیم [= می‌چرانیدیم]. (عینی ۱، ص ۲۶۵)

همو در تعریف انگار آورده است:

جای کشت و کار که بعد غون‌داشته گرفتن [= بعد از جمع کردن و بردن] حاصلات، در آنجا حیوانات را می‌چرانند. (عینی ۲، ص ۲۹)

دارا نجات، شاعر معاصر تاجیک، سه تعریف با دو شاهد شعری از ادیبان تاجیک برای انگار (با برچسب «کشاورزی»)، به شرح زیر آورده است:

۱. زمینی که غلات آن درویده شده است؛ ۲. گندم‌پایه [= گندم‌زار]، جوپایه [= کشت‌زار جو]، ۳. زمینی که درو غله در آن ادامه دارد: سَرکِ پُخته سَر انگار مِسرغِ مِیسَه‌خای * گندم‌زار (قطبی کرام، توضیح، به نقل از دارا نجات، ص ۴۳). انگار بود و درو گندم و گرمایی که مَدارم [= نیرویم] را می‌بلعید (آمدنی از مرگ، به نقل از دارا نجات، ص ۴۴).

* مِیسَه‌خای، جوانه‌خور

محمودف، در فرهنگ خود مربوط به گویش‌های شمالی تاجیکی، علاوه بر انگار، انگاره را با دو مثال آورده است:

انگار: انگاره. جای کشت و کار که، بعد غن‌داشته گرفتن [= جمع کردن] حاصلات، در آنجا، چارپایان را می‌چرانند: گاویَه انگار به بُرا! [= گاو را به انگار ببر].

۱. نک. انگار: کلخوز پادیه یک‌لختی انگاره به سَر می‌تید [= گله گاو کلخوز را به کلی به انگار رها می‌کند]؛ ۲. چراگاه: حاضر همه‌جا انگاره [= اکنون همه‌جا چراگاه است]. (محمودف ۲، ص ۳۲)

وی، در فرهنگ دیگر خود باز مربوط به گویش‌های شمالی تاجیکی، انگار را، که در سه روستای آن منطقه رواج داشته، زمین زراعتش (حاصلش) درویده شده [= زمینی که محصولش درو شده] (همو ۱، ص ۴۲) معنی کرده است.

باز، در فرهنگ دیگر او مربوط به گویش‌های جنوبی تاجیکی، انگار و انگاره با یک مثال و معانی متفاوت‌تر آمده است:

اَنگَار، اَنگَارَه زمینِ کارَم [= قابل کشت]، پالیز [= جالیز]، باغات، باغزار: اَنگَارَه فیضی دارد که دُرُش دَه [= درونش] درآمدی نخورده سیر می‌شوی. (همو ۳، ص ۳۲)

در فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی (ج ۱، ص ۶۷) نیز آمده است:

اَنگَار میدان کشت که حاصلش را غُن داشته [= جمع کرده] در آنجا چاروا می‌چرانند؛ زمینِ کارَم [= قابل کشت]، کشتزار.

در فرهنگ عربی-فارسی تکملة الاصفاف (← کریمینی ۱)، انکار، به معنی «کشتزار یا کشتزاری که محصولش دروده شده»، دو بار آمده است:

العَقَارُ انکار و خرمائنان و جامه خانه و زمین و ضیاع و درخت (چاپ عکسی، ص ۲۹۶، س ۲۵)؛ القَرَّاح آب خالص و زمین که کشت را شاید و انکار (چاپ عکسی، ص ۳۴۸، س ۸).
علی رواقی، مصحح تکملة الاصفاف، انگار را انکار (با حرف «کاف») ضبط کرده (کریمینی ۲، ص ۴۵۷ و ۵۲۷) و، در مقدمه (همان، ص ۱۷)، آن را از واژه‌های ناشناخته آن فرهنگ شمرده و «زمین بی‌آب و گیاه و ناکشته» ظاهراً، به استنباط خود، معنی کرده است.

با توجه به این توضیحات، ضبط درست دو بیت موضوع بحث باید چنین باشد:

دزدی است آشکاره که نستاند جز باغ و حایط و رز و انگاره

چو ورزه به انگاره بیرون شود یکی نان بگیرد به زیر بغل

□ در دیوان اشعار ناصرخسرو (ص ۱۹۰) قصیده‌ای چهل و شش بیتی آمده که بیت

چهل و سوم آن چنین است:

قول چون یارِ عمل گشت مباح ایچ به غم مرد چون گشت شناور نشکوه ز غماب (؟)
مصححان به سبب ناشناخته بودن کلمه غماب روبه‌روی بیت علامت (؟) گذاشته و در بخش «فهرست ابیات مورد شک» (ص ۷۳۹) نوشته‌اند:

شاید غماب به معنی گرداب باشد، و گرداب از جهت آنکه محل غرق شدن و اندوه است بر آن غماب اطلاق شده ولی در جایی این کلمه دیده نشد.

چنان‌که معلوم است مصححان اشعار ناصرخسرو تلفظ واژه مذکور را غَماب (غَم+آب) دانسته و «گرداب» معنی کرده‌اند. با توجه به توضیحات زیر مشخص می‌شود که گونه دیگر و ظاهراً کهن‌تر غماب باید گُماب (صورت دیگر: گُم)، و تلفظ درست آن نیز باید غُماب (به ضم غین)، و معنای دقیق آن هم باید «جای پرتلاطم و عمیق رودخانه و یا دریا» باشد.

صدرالدین عینی ذیل تفکیک دوم مدخل گُم نوشته است:

جای چُغَر [= عمیق] آب که در پس شَرَشَرها [= آبشارها] و در خَم گُشت های [= پیچ های] راه
آب روان پیدا می شود، جای بسیار چُغَر [= عمیق] دریا [= رودخانه] و بحر [= دریا]. (عینی ۲،
ص ۷۸)

دارا نجات نیز، در فرهنگ خود (ص ۱۲۷)، ذیل مدخل گُماب، نوشته است: «[گُم] جای
ژرف ترین [= ژرف ترین جای] رودخانه یا بحر که آب آنجا به شکل قُبّه دَمِش های [= فوران های] ویژه ای
دارد». و این شاهد شعری را نیز برای آن آورده است:

این سو

دریا- دریا

گُمابِ دلِ دیوانه

گُم- گُم دارد.

و توضیح داده است که: «گُماب از گرداب کلاً فرق دارد...» و، در ادامه، معنی گُم را از فرهنگ
عینی نقل کرده است.

با توجه به این توضیحات، معنای مصراع نیز روشن می شود: «مرد که شناگر شد از آب
عمیق و پرتلاطم نمی هراسد».

منابع

- دارا نجات، فرهنگ دارا، پژوهشگاه فرهنگ فارسی- تاجیکی، دوشنبه ۲۰۱۲.
عینی (۱)، صدرالدین، یادداشت ها، نشریات دولتی تاجیکستان، استالین آباد ۱۹۵۸.
— (۲)، کلیات (لغت نیم تفصیلی تاجیکی برای زبان ادبی تاجیک)، جلد دوازدهم، عرفان، دوشنبه ۱۹۷۶.
فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی، زیر تحریر سیف الدین نظرزاده، احمدجان سنگین اف، سید کریم اف، میرزاحسن
سلطان، پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی، دوشنبه ۲۰۱۰.
قبادیانی، ناصر خسرو، دیوان اشعار، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی با
همکاری دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۷.
کریمینی (۱)، علی بن محمد، تکملة الاصناف، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۳۶۳.
— (۲)، تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی با همکاری سیده زلیخا عظیمی، انجمن آثار و مفاخر
فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
لغت نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، مؤسسه لغت نامه دهخدا، تهران ۱۳۷۷.
محمودف (۱)، منصور، لهجه های تاجیکان زبان کتاب، دانش، دوشنبه ۱۹۷۸.
— (۲)، م. و ب. پزیدیف، لغت مختصر لهجه های بخارا، دانش، دوشنبه ۱۹۸۹.
— (۳)، م. و غ. جوریدیف، لغت شیوه های زبان تاجیکی، جلد ۱، دانش، دوشنبه ۱۹۹۷.



بازگشت به کودکی در اشعار قیصر امین پور

مریم السادات اسعدی فیروزآبادی (استادیار دانشگاه پیام نور)

مقدمه

قیصر امین پور، در شعر و کودکی (۱۳۸۵)، با تکیه بر آراء ژان پیاژه (۱۸۹۶-۱۹۸۰)، روان شناس مشهور سوییسی، کوشیده است نشان دهد که شاعر، به هنگام سرودن شعر، می توان گفت به کودکی باز می گردد. او، در اثبات این نظر، از پارسی گویان متعدّد گذشته و معاصر شواهدی آورده و نتیجه گرفته است که برای شناخت کیفیات روانی آفرینش آثار هنری به ویژه شعر می توان به احوال کودکی اثرآفرین رجوع کرد. این نظر چه بسا، ذوقی و مجمل، به نوعی در اینجا و آنجا مطرح شده باشد؛ امّا، در شعر و کودکی، نویسنده، با بهره جویی از دستاوردهای روان شناختی، توانسته است امکان توجیه برخی از جنبه ها و عناصر شعری و شناخت جریان تکوین شعر را از راه بازگشت به کودکی نشان دهد.

مراد امین پور از بازگشت به کودکی آن نیست که شاعر، به هنگام سرودن شعر، عینیت کودکی پیدا می کند؛ چون شاعر نمی تواند خودش نباشد و خود شاعر بسیار پیچیده تر از خود ساده کودک است. مایه های دیگری همچون تجربه ها، مهارت های زبانی و موسیقایی، درک مفاهیم انتزاعی، و انضباط منطقی در گنجینه وجودی شاعر نهفته اند که

ناخودآگاه در اثر او به صورتی بازتاب می‌یابد و شاعر نمی‌تواند آنها را از خود جدا سازد. در واقع، بازگشت او به کودکی آگاهانه و از سر کمال و پختگی و تا حدودی اختیاری است و به این معنی نیست که تفکر شاعر در مرحله کودکی باقی مانده است. (← امین‌پور، ص ۱۰-۱۱، ۸۶، ۱۱۳). وی، در بیان این نکته، قول کوئرچ^۱ (۱۷۷۲-۱۸۳۴)، شاعر، منتقد، و فیلسوف مشهور انگلیسی را نقل می‌کند که گفته است: شاعر کسی است که سادگی دوران کودکی را با نیروها و توانمندی‌های بزرگسالی پیوند دهد و، در همه چیز، با طراوت و شگفت‌زدگی بنگرد. (← همان، ص ۹۴)

چراغ خانه کودکی را دانشمندان و روان‌شناسان بزرگی چون روسو^۲ (۱۷۱۲-۱۷۷۸)، گزل^۳ (۱۸۸۰-۱۹۶۱)، پیاژه^۴، فروید^۵ (۱۸۵۶-۱۹۳۹)، اریکسون^۶ (۱۹۰۲-۱۹۹۴) روشن کرده‌اند که امین‌پور، از آن میان، به دلایلی، تنها پیاژه را برگزیده و کوشیده است، با استفاده از آراء وی درباره کیفیات روانی و احوال کودک و قیاس آنها با شعر، درستی فرض خود را بیازماید. (← همان، ص ۱۱)

توجه خاص امین‌پور به پیاژه را از جهات متعدّد سنجیده می‌توان شمرد. پیش از همه و بیش از همه از این جهت که آراء او با فرض امین‌پور نسبت نزدیک دارد. دیگر آنکه پیاژه سالیان رونق حیات فکری خود را وقف مطالعه فرایند رشد فکری کودکان و نوجوانان و رابطه فکر و زبان آنان در این فرایند کرده و به نتایج علمی پرارزشی رسیده است. وی، بر اثر آزمایش‌های خود در رفتار فکری کودکان، به این نتیجه رسیده که رشد شناختی کودک تا حدود زیادی قرین رشد صورت‌بندی مفاهیم در ذهن او و نمایش ذهنی اشیا یا پندارها در ذهن اوست. پیاژه کاشف دوره‌هایی است که کودک، در درک و فهم جهان پیرامون خود، از تولّد تا پایان نوجوانی می‌گذراند. او، در عرصه پژوهش‌های روان‌شناختی، به حیث بزرگسالی وارد می‌شود که در صدد است پاسخ پرسش‌های خود را از رفتار کودکان به روش بالینی اخذ کند. روش بالینی، حدّ فاصل روش مشاهده ساده و

1) Coleridge 2) J. J. Rousseau 3) Gezel (روان‌شناس آمریکایی)
4) Piaget (روان‌شناس و دانش‌شناس سوئیسی) 5) Freud (پزشک اتریشی، بنیانگذار مشهور روان‌کاوی)
6) Erikson (روان‌کاو آمریکایی)

روش تجربی است که آزمایش‌کننده، در آن، رفتار آزمودنی را، گام به گام، درواکنش به عملی که از او خواسته می‌شود یا پاسخ پرسشی که از او می‌شود بررسی می‌کند. پیازه، با همین روش، نشان داده است که مفاهیم مربوط به زبان، منطق، زمان، فضا، عدد، و نظایر آنها چگونه در ذهن کودک صورت می‌بندد. (← همان، ص ۱۲)

وی، با بررسی مراحل تحوّل شناخت کودک دوره‌هایی به شرح زیر برای آن قایل شده است: حسی- حرکتی (دو سال اول عمر)؛ پیش عملیاتی (دو تا هفت سالگی)؛ عملیات عینی (هفت تا یازده دوازده سالگی)؛ عملیات صوری (قیاسی، دوازده تا پانزده سالگی) که تفکر تجربیدی در آن آغاز می‌شود. امین‌پور بیشتر به ویژگی‌های دوره اول (حسی- حرکتی) توجه نموده است. (← همان، ص ۱۸)

اینک خصایص عمده حیات ذهنی کودک در این دوره را که در سروده‌های امین‌پور بازتاب یافته بررسی می‌کنیم:

خود میان بینی

حالت روانی بهنجاری که، در آن، واقعیت شخصی و واقعیت عینی متمایز نیستند. این حالت در هر دوره حسّاس تحوّل دستگاه روانی پدید می‌آید که با خود میان بینی آغاز می‌شود و به تدریج در جهت میان‌واگرایی یا بسط خود میان بینی تحوّل می‌یابد. (همان‌جا)

کودک خود میاں بین، به تفاوتی در نظر خود و دیگران قایل نیست و جهان خود را با جهان دیگران یکی می‌داند. به عنوان مثال، وقتی، در کنار مادر، به صفحه کتاب مصوری نگاه می‌کند، می‌پندارد مادرش نیز، در همان لحظه، آن صفحه را می‌بیند و، بی آنکه صفحه را به او نشان دهد، از او می‌خواهد که محتوای آن را برایش تعریف کند. (← منصور، ص ۱۴۶)

کودک، در مرحله دو تا هفت سالگی به ویژه در سال‌های پایین‌تر، فکر می‌کند همه چیز فقط در حول و حوش خود او اتفاق می‌افتد.

در سؤال و جواب از پسری چهار ساله این سخنان را می‌شنویم:

- آیا برادر داری؟

- بله

- اسم او چیست؟

- جمشید

- آیا جمشید برادر دارد؟

- نه

یا کودک، در بازی قایم موشک، چشمان خود را می‌بندد و تصوّر می‌کند کسی او را نمی‌بیند. (← احدی و بنی‌جمالی، ص ۱۲۹)

خودم‌محوری، هسته مرکزی تفکر کودک است و نظریه پیاژه در روان‌شناسی کودک بر همین اساس استوار است. کودک، همچون فیلسوف، جهان را به همان‌گونه که تجربه کرده بازمی‌شناسد؛ خود را مرکز کائنات می‌داند و می‌پندارد هرچه در اطرافش روی می‌دهد تنها برای او است. (← امین‌پور، ص ۱۹)

جلوه‌هایی از خود میان بینی را در اشعار امین‌پور شاهدیم. نمونه‌های آن است:

تکیه داده‌ام به باد

با عصای استوائی‌ام

روی ریسمان آسمان

ایستاده‌ام.

(گلها همه آفتابگردانند، ص ۳۱)

و قاف

حرف آخر عشق است

آنجا که نام کوچک من

آغاز می‌شود.

(آینه‌های ناگهان، ص ۵۹)

ای فرونتر از زمان دؤر پادشاهی‌ام

ای فراتر از زمین مرزهای کشورم

با خودم چه کرده‌ام من چگونه گم شدم

باز می‌رسم به خود از خودم که بگذرم

(دستور زبان عشق، ص ۳۸-۳۹)

که، در آنها، شاعر به نوعی خود را مرکز کاینات پنداشته است.

من از عهد آدم تو را دوست دارم

از آغاز عالم تو را دوست دارم

جهان یک دهان شد همواز با ما
 تو را دوست دارم تو را دوست دارم
 (گلها همه آفتابگردانند، ص ۷۹)

شاعر، در این دو بیت، ادعا کرده است که از آغاز آفرینش عاشق‌پیشه بوده و همه جهان با او در اظهار عشق همراه بوده‌اند.
 چه شب‌ها من و آسمان تا دم صبح
 سرودیم نم‌نم تو را دوست دارم
 (همانجا)

شاعر، در این بیت، آسمان را از دریچه چشم خود دیده و وصف کرده و، همچون خود، عاشق انگاشته است. همچنین، در آن، جلوه دیگری از تفکر کودکانه یعنی جاندارپنداری مشاهده می‌شود که نوعی از خودمیان بینی است. (← منصور، ص ۱۴۷)

کودک دوره پیش‌عملیاتی اشیای بی‌جان را زنده می‌بیند. به نظر او، اسباب‌بازی‌ها نیز زنده‌اند و می‌توانند با او سخن بگویند. پیازه، با پرسش‌های خود از کودکان زیر هفت سال، به این نتیجه رسید که آنها پدیده‌ها و عناصری طبیعی همچون ابر، خورشید، باد، و رودخانه را زنده می‌پندارند (← امین‌پور، ص ۱۹). شاعر نیز، در سرودن، همه چیز را زنده می‌بیند و از زبان آنها سخن می‌گوید و حالات خود را به آنها نسبت می‌دهد. می‌توان گفت شاعر، به هنگام سرودن، کودک می‌گردد یا دست کم کودکانه می‌اندیشد. بازگشت به کودکی در شعر جلوه‌های گوناگون دارد؛ اما خودمحوری ریشه اصلی شاخه‌های تفکر کودکانه است که برگ و بار آن را می‌توان در باغستان شعر دید و چید. (← همان، ص ۱۹-۲۰)

اینک نمونه‌هایی از جاندارپنداری در اشعار امین‌پور:

خورشید خم شد تا نگاهت را ببوسد
 گل غنچه شد تا قرص ماهت را ببوسد
 (گلها همه آفتابگردانند، ص ۱۰۲)

چه شد خاک از خواب بیدار شد
 به خود گفت: انگار من زنده‌ام
 بین بوی گل می‌دهد خنده‌ام
 (به قول پرستو، ص ۱۱)

آسمان، مات و زمین حیران
 چشم‌ها از یک‌دگر پرسان
 (منظومه ظهر روز دهم، ص ۱۳)

تمامی جنگل

بر جنازه خورشید

(آینه‌های ناگهان، ص ۲۳)

نماز می‌خواند

بازی

به نظر پیاژه، بازی از بدو تولد کودک به صورت تقلید آغاز می‌شود. این تقلیدها به تدریج به سه شکل اصلی بازی تمرینی یا مهارتی، بازی نمادین (رمزی)، و بازی با قاعده ظاهر می‌شوند. (← امین‌پور، ص ۲۸؛ نیز پیاژه، ص ۱۴۱ به بعد)

بازی تمرینی-بازی تمرینی بازی دوره حسّی- حرکتی کودک از بدو تولد تا دو سالگی است. این بازی‌ها به تفکر نیاز ندارند و عنصر تخیل کمتر در آنها وجود دارد. پیاژه بر آن است که بازی تمرینی وسیله‌ای برای لذت بردن از حواس است. کودک چشیدن، لمس کردن، شنیدن، حرکات اعضای بدن و نظایر آنها را از راه بازی و به کمک حواس تجربه می‌کند و لذت می‌برد. کودک، با استفاده از حواس، پا از دایره تقلید فراتر می‌گذارد و، با تکرار و آزمایش و خطا، حرکات او از ناشیگری به مهارت می‌رسد. (← احمدوند، ص ۴۵-۴۶). کودک، ضمن آنکه به هوای لذت بردن روی تاب می‌نشیند و تاب می‌خورد، بازی مهارتی انجام می‌دهد. حتّی بزرگسالان گاهی مجذوب بازی حسّی- حرکتی می‌شوند، چنانکه هرکس از فرو ریختن ماسه از میان انگشتانش لذت می‌برد. (← امین‌پور، ص ۲۸)

بازی نمادین-بازی کودکان نمادین دارای ساختار تجسمی است. کودکی که جعبه‌ای را به تصوّر آنکه ماشین است به حرکت در می‌آورد، در واقع، جعبه را صورت نمادین ماشین می‌سازد و رابطه نموده (ماشین) و نماینده (جعبه) کاملاً ذهنی است. (← پیاژه، ص ۱۷۳). بازی نمادین اوج بازی‌های کودکان است و بیش از اشکال دیگر بازی در زندگی کودک ایفای نقش می‌کند (← پیاژه و اینهلدر، ص ۷۳). این بازی در سنین یک سال و نیم- دو سالگی تا پنج- شش سالگی کودک فراوان دیده می‌شود و تا پایان عمر، هرچند گاه گاهی، ادامه دارد. (← همان، ص ۴۹-۵۱). بازی نمادین را می‌توان منشأ تفکر نمادین در بزرگسالی دانست. به زعم امین‌پور، نماد را می‌توان صورت پیچیده و تکامل یافته صور دیگر خیال شمرد که از تشبیه ساده آغاز می‌شود و به انواع دیگر چون تشبیه فشرده،

استعاره، اسطوره، تمثیل و در نهایت به نماد می‌رسد. بدین قرار، همه این صور را می‌توان به همان بازی نمادین کودک بازگرداند. در واقع، هرگاه تخیل را نیرویی بدانیم که میان مفاهیم و اشیاء نسبت و رابطه‌ای برقرار می‌کند و، از این طریق، صور خیال پدید می‌آورد، متوجه می‌شویم که این نیرو همان کار کودک در برخورد با اشیای محیط خود را انجام می‌دهد. اما کودک، که بر روابط عینی اشیا آگاه نیست، خیال را عین واقع می‌پندارد یا، به قول پیاز، تفکر او تخیلی است و شاعر، که بر این روابط وقوف دارد، آگاهانه آنها را نادیده می‌گیرد و روابط آفریده تخیل (صور خیال) را به جای آنها می‌نشاند، چنانکه گویی تجاهل (تجاهل‌العارف) می‌کند، حقیقت را به مجاز پیوند می‌زند، از مجاز به کنایه می‌رود، بین اشیاء و مفاهیم قرابت برقرار می‌سازد و بروز رویدادها را با حسن تعلیل توجیه و تفسیر می‌کند. (← امین‌پور، ص ۳۱)

بازی با قاعده- قواعد سازمان‌یافته جمعی عنصر جدیدی است که این نوع بازی را مشروط به خود می‌سازد- قواعدی که بر بازی حاکم و پذیرفته است و تخطی از آن خطاست (← پیاز، ص ۱۷۴-۱۷۵). بازی شطرنج نمونه پیشرفته‌ای از همین نوع است. این نوع بازی از پنج شش سالگی کودک آغاز می‌شود، در یازده سالگی به نهایت رشد خود می‌رسد، و تا پایان عمر ادامه دارد (← احمدوند، ص ۵۴). بازی‌های تقلیدی و نمادین ممکن است به صورت بازی با قاعده درآیند؛ مثلاً تاب‌بازی کودک به صورت مسابقه تاب‌بازی تحول یابد. (← امین‌پور، ص ۲۹)

به زعم پیاز، انواع بازی کودکان به صورتی فرهیخته‌تر در بزرگسالی ادامه می‌یابد. مثلاً نویسندگان، با داستان‌گویی و هنرپیشه با ایفای نقش‌های گوناگون بازی نمادین انجام می‌دهد. بدین قرار، به قول امین‌پور، هنر به‌ویژه شعر را نوعی بازگشت به بازی‌های کودکان می‌توان شمرد. چنانکه اشاره رفت، از نظر پیاز، بازی با تقلید آغاز می‌گردد که در آدمی غریزی است و این همان محاکات است که ارسطو به مصداق آن در شعر اشاره دارد. پیاز بازی تقلیدی را ناظر به کسب لذت دانسته است. ارسطو نیز التذاذ را در پیدایش شعر مؤثر شمرده و روان‌پالایی را خاصیت آن تشخیص داده است. وی بر آن است که شعر به تدریج تکامل یافته، بر وفق طبع و نهاد شاعران گونه‌گون گشته، سپس

قواعد آن شکل گرفته است. در تناظر با این فرایند، بازی‌های تقلیدی و نمادین نیز پرورده شده و به صورت بازی با قاعده درآمده‌اند. (همان، ص ۲۹-۳۰)

اینک جلوه‌هایی از بازی کودکانه در شعر امین‌پور:

پس

من با همه وجودم

خود را زدم به مردن

تا روزگار، دیگر

کاری به من نداشته باشد (دستور زبان عشق، ص ۱۵)

که، در آن، شاعر با «خود را به مردن زدن» به بازی نمادین پرداخته است.

دیشب دوباره

بی‌تاب در بین درختان تاب خوردم

از نردبان ابرها تا آسمان رفتم

در آسمان گشتم

و جیب‌هایم را

از پاره‌های ابر پر کردم

جای شما خالی!

یک لقمه از حجم سفید ابرهای ترد

یک پاره از مهتاب خوردم (آینه‌های ناگهان، ص ۳۶)

در این شعر، شاعر، با صنعت تجسم^۷ به بازی نمادین پرداخته است.

باد بازیگوش بادبادک را

بادبادک دستِ کودک را

هر طرف می‌برد

۷) تجسم «مجسم کردن تصاویر غریب است» (شمیسا، ص ۱۰۱). «این صنعت انواع دارد. در یکی از این انواع، امری ذهنی عینی و با تشبیه مضمیر تصویری می‌گردد. در نوعی دیگر، بیت یا مصراع‌ی حالت تابلوی نقاشی را پیدا می‌کند و تصویری غریب را در ذهن مجسم می‌سازد». (همان، ۱۰۱-۱۰۲)

کودکی‌هایم

با نخی نازک به دست باد

آویزان!

(دستور زبان عشق، ص ۱۹)

در این قطعه شعر، کودکی‌های شاعر به بادبادک تشبیه شده و، در مجموع، شعر حالت تابلوی نقاشی پیدا کرده است.

اینک شواهدی در اشعار امین‌پور برای تجسم:

دیشب دوباره

گویا خودم را خواب دیدم:

در آسمان پر می‌کشیدم

و لابه لای ابرها پرواز می‌کردم

(آینه‌های ناگهان، ص ۱۳۲)

دوست داری

راه رفتن زیر باران را...

نامه‌ای با پاکت آبی

پاکت پست هوایی

بر دُم یک بادبادک بستن و آن را هوا کردن

(گلها همه آفتابگردانند، ص ۱۳)

در خانقاه گرم نگاه تو

ما هر دو بال در بال

بر سطرهای آبی این دفتر سفید

پرواز می‌کنیم

(همان، ص ۱۸)

و باز، نمونه‌هایی دیگر از بازی‌های کودکانه در سروده‌های امین‌پور که صور خیال در آنها

با بازی‌های نمادین تناظر دارد:

رنگین‌کمانی از نخِ باران تنیده‌ام

تا تابِ هفت رنگ ببندم برای تو

(همان، ص ۱۱۱)

چنین گفت در گوش گل غنچه‌ای

نسیمی مرا قلقلک می‌دهد

(به قول پرستو، ص ۱۱)

کبوتر می‌وزد بر روی هر بام
پرستو می‌چکد از سقف خانه
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۶۳)

کودک، گاه در بازی تمرینی، تنها اصواتی را تکرار می‌کند. امین‌پور نیز، گاه در اشعارش، با تکرار واژه‌ای به بازی زبانی دل خوش کرده است:
باران! باران! دوباره باران! باران
باران! باران! ستاره باران! باران!
(دستور زبان عشق، ص ۸۹)

نمی‌دانم به غیر از این نمی‌دانم چه می‌دانم
نمی‌دانم، نمی‌دانم، نمی‌دانم، نمی‌دانم
(گلها همه آفتابگردانند، ص ۸۹)

دست بر دست همه عمر در این تردیدم
بزنم یا نزنم ها بزنم یا نزنم
(همان، ص ۱۱۰)

زبان

پیاژه تحقیق راجع به زبان کودکان را با بررسی سخنان دو پسر شش ساله آغاز کرد. او، مدّت یک ماه، بدون دخالت در بازی کودکان، مکالمات و گفته‌های آنان را ثبت می‌کرد و، با تحلیل آنها، به این نتیجه رسید که این گفته‌ها به دو صورت خودمیان‌بین و اجتماعی شده صورت می‌گیرد.

کودک سخن گفتن را از دو تا چهار سالگی آغاز می‌کند. در مراحل اوّلیه، زبان کاملاً خودمدار و سخن گفتن برای کودک تجربه حسی- حرکتی لذّت‌بخش است. کودک توجه به آن ندارد که سخنانش را گوش می‌دهند یا نمی‌دهند و صداها و کلمات را تکرار می‌کند. امّا، در تکلم اجتماعی، کودک به شنونده توجه دارد و به مخاطب خود چیزی می‌گوید که برای او جالب یا اثرگذار است. امّا آنچه می‌گوید عاطفی است نه براساس منطق؛ انتظار پاسخ هم ندارد. (← امین‌پور، ص ۳۵-۳۷؛ برای تفصیل تکلم خودمدار و اجتماعی ← سیف و همکاران، ص ۲۱۴ نیز جینز برگ و اوپر، ص ۱۴۳-۱۴۷)

اینک جلوه‌هایی از انواع سخنان کودکانه با نقل شواهدی از دفاتر شعر امین‌پور

ارائه می‌گردد.

تک‌گویی- پیازه سخنان کودکان را بی‌آنکه مخاطب داشته باشند تک‌گویی می‌خواند. به قول امین‌پور، کودک نه تنها با آدم‌ها که با همه چیز از جمله خودش سخن می‌گوید و، در تناظر با آن، اشعار عموماً نوعی تک‌گویی و گفتار درونی‌اند و مخاطب آنها شخص یا اشخاص معینی نیستند. خطاب و عتاب‌های شاعر با خود و دیگران از این گونه است. (← امین‌پور، ص ۳۸)

اینک نمونه‌هایی از تک‌گویی در اشعار امین‌پور:

این روزها که می‌گذرد

شادم

این روزها که می‌گذرد

شادم

که می‌گذرد این روزها

شادم که می‌گذرد...

(دستور زبان عشق، ص ۲۵)

در این قطعه شعر، تکرار آشکار ما را به یاد زمزمه کودکان می‌اندازد.

گذشتن از چهل

رسیدن و کمال

چه فکرِ کالِ کودکانه‌ای!

زهی خیالِ خام!

تمام!

(گلها همه آفتابگردانند، ص ۵۷)

در این تک‌گویی، عتاب شاعر با خودش نمایان است.

پرسش و پاسخ- یکی از ویژگی‌های تکلم اجتماعی پرسش و پاسخ است که از دو سه سالگی آغاز می‌شود. پرسش‌های کودکان گاه خطاب به فردی معین و قرین انتظار پاسخ نیست. (← همان، ص ۳۷)

در دو بیت زیر، لحن پرسش شاعر اعتراضی است؛ اما آماج اعتراض معین و مشخص

نیست:

چرا مردم قفس را آفریدند چرا پروانه را از شاخه چیدند
چرا پروازها را پر شکستند چرا آوازه‌ها را سر بریدند

(به قول پرستو، ص ۶)

پرسش و پاسخ در سخنان کودکان از خصوصیات تکلم اجتماعی و یادآور صنعت سؤال و جواب در شعر است. همان‌گونه که کودک گاه خود به پرسش خویش پاسخ می‌دهد، شاعر گاه خود پاسخ‌دهنده پرسش خود می‌شود و، همچون کودک، پاسخش هماره منطقی نیست (← همان، ص ۳۹). نمونه آن است:

گفتم که چرا دشمنت افکند به مرگ گفتا که چو دوست بود خرسند به مرگ
گفتم که وصیتی نداری خندید یعنی که همین بس است لبخند به مرگ

(در کوچه آفتاب، ص ۵۲)

هنجارگریزی‌های دستوری - یکی دیگر از جلوه‌های زبان کودکان ناهنجاری‌های دستوری و انحراف از معیارهای زبانی است (← همان، ص ۴۸) که تا سه سالگی در بیشتر کودکان دیده می‌شود. پس از آن، کودک می‌کوشد خطاهای خود را کاهش دهد (← احدی و بنی‌جمالی، ص ۱۷۸). شاعر نیز گاه از هنجارهای دستوری منحرف می‌گردد؛ اما این انحراف آگاهانه و نوعی گریز از زبان معیار است. هنجارگریزی دستوری در اشعار امین‌پور مصداق‌های متعدّد دارد که در قطعات زیر نمونه‌های آن را شاهدیم:

دیدي چگونه آن يلِ خونين يال با بال‌های زخم فرود آمد

(تنفس صبح، ص ۱۰۹)

که، در آن، زخم به جای زخمی اختیار شده است.

تا ذره ذره ذره بسازيم

بر بامی از بلند شهادت

(همان، ص ۵۹)

تندیسی از عروج

که، در آن، بلند به جای بلند اختیار شده است.

آن‌سان که به سینه داشت روزن غریبال کردیم به تیر خصم را تن غریبال

(در کوچه آفتاب، ص ۶۱)

که، در آن، به جای دارد، داشت اختیار شده است.

بازی‌های زبانی- کودک، با فراغ از تکلم خودمدار، به بازی‌های زبانی روی می‌آورد. انواع صنایع لفظی، موسیقی درونی، تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها، تکرار اصوات و حتی الفاظ و تعبيرات مهمل جلوه‌هایی از بازی‌های زبانی‌اند (← امین‌پور، ص ۴۹-۵۰). نمونه‌هایی از آن را در اشعار یادشده مستخرج از دفترهای شعر امین‌پور می‌توان سراغ گرفت و، در اینجا، به ذکر نمونه‌ای دیگر اکتفا می‌کنیم:

دیشب باران قرار با پنجره داشت روبوسی آبدار با پنجره داشت
 یکریز به‌گوش. پنجره پچ‌پچ کرد چک‌چک، چک‌چک چکار با پنجره داشت

(دستور زبان عشق، ص ۹۰)

شیئیت کلمات- کلمه، در نظر کودک، نشانه شیء نیست خود شیء است. دالّ و مدلول، در نظر کودک از یکدیگر متمایز نیستند. امین‌پور (ص ۵۱) این پدیده را رئالیسم کلمات خوانده است. کودک، چون زبان کند، اشیای پیرامون خود را به نام می‌خواند. به چشم وی، کلمه و شیء با هم حضور دارند و یکی می‌آیند. کودک به زمانی طولانی نیاز دارد تا بتواند به روشنی دالّ را از مدلول تمیز دهد. وی، حتی در چهار تا هفت سالگی، نسبت کلمه و شیء را به خوبی درک نمی‌کند؛ چون هنوز دچار خودمحوری است و جهان درونی و بیرونی خود را به روشنی بازنشناخته است. (← سیف و همکاران، ص ۸۰) حسن، در روز اول ورود به مدرسه با همانم خود آشنا می‌شود که خجالتی است و، از فردا، خودش نیز خجالتی می‌شود؛ چون، در نظر او، همانم بودن یکی بودن است. (← احدی و بنی‌جمالی، ص ۱۳۰). در زبان شاعرانه نیز، کلمات شخصیت دارند: نه تنها چیزی را بیان می‌کنند بلکه همان چیز هستند. اینک جلوه‌هایی از این شیئیت کلمات را در اشعار امین‌پور شاهد باشیم:

دهانم شد از بوی نام تو لبریز به هر کس که گل گفتم و گل شنیدم

(گلها همه آفتابگردانند، ص ۱۰۸)

باریده مگر نم‌نم نام تو به شعرم بارانِ ترنم شده‌ام در خودم امشب

(دستور زبان عشق، ص ۵۷)

نام تو را
روزی تمام غارنشینان
بر سنگ‌ها نوشتند
و سنگ‌ها از آن روز
جنگل شدند.
(آینه‌های ناگهان، ص ۴۲)

من از تو ناگزیرم
من
بی نام ناگزیر تو می‌میرم.
(همان، ص ۵۴)

گلیو
گلخانه جهان
خالی است
لبریز بوی نام تو بادا
بادا!
(گلها همه آفتابگردانند، ص ۳۰)

— کشف فضا، زمان، و عدد بیشتر کودکان، از دو تا دو و نیم سالگی، می‌توانند عددها را تا ده یا بیشتر بشمارند؛ اما نمی‌توان گفت که معنی آنها را می‌فهمند. کودک تدریجاً، در جریان بازی با کودکان دیگر، معنی عددها را درک می‌کند. (← احدی و بنی‌جمالی، ص ۱۷۶)

پیاژه و همکارانش در زمینه مفهوم عدد، زمان، فضا، هندسه، روابط جزء و کل، حرکت و سرعت، تحقیقات وسیعی انجام داده‌اند. (← امین‌پور، ص ۵۵). این تحقیقات نشان می‌دهد که درک کودکان از آن مفاهیم و طرز کاربرد آنها با از آن بزرگسالان متفاوت است. کودک از مفهوم انتزاعی زمان درک روشنی ندارد؛ حتی گاه آن را مکان تصوّر می‌کند. عوام نیز تمایل دارند در محاورات خود، از زمان به صورتی ملموس‌تر عبارت کنند و مقیاس‌هایی محسوس‌تر غیر از واحدهای متداول اندازه‌گیری زمان چون دقیقه و ثانیه — همچون «یک نفس»، «یک دم»، «پیش از آفتاب»، «یک آب خوردن» — به کار برند. (← همان، ص ۶۱).

در زبان تصویری شاعرانه نیز همین شیوه را فراوان می‌توان سراغ گرفت.
به نمونه‌هایی از آن در شعر امین‌پور نظر افکنیم:

لحظه چشم واکردن من

از نخستین نفَس گریه

در دومین صبح اردیبهشت سی و هشت

تا سی و هشت اردیبهشت پیاپی

پیاپی!

عین یک چشم بر هم زدن بود... (گلها همه آفتابگردانند، ص ۵۰)

در ابیات زیر، مفهوم زمان و مکان به نوعی در هم آمیخته‌اند. در واقع، شاعر زمان را
در مقارنه با مکان تصوّر کرده است.

راستی

روزهای سه‌شنبه

(همان، ص ۶۰)

پایتخت جهان بود

وسعتی به قدر جای ما دوتن

گر زمین دهد زمان نمی‌دهد (آینه‌های ناگهان، ص ۹۸)

دربیت زیر، شاعر مکان و سرعت را در هم آمیخته است:

با این دل تنگ مصلحت نیست درنگ بر محملی از شتاب خواهم کوچید

(در کوچه آفتاب، ص ۴۰)

پیاژه، پس از ملاقات با اینشتین و به اصرار او، به مطالعه درباره تصوّر کودکان از زمان
پرداخت و به این نتیجه دست یافت که کودکان غالباً فاصله زمانی را با فاصله مکانی یکی
می‌گیرند (← همان، ص ۵۷-۵۸). امین‌پور نیز، دربیت زیر، درنگ را در معنی فاصله و
مسافت به کار برده است.

در این درنگ طویلی که پای لنگ من است ز دست می‌روم ای دوستان شتاب کنید

(تنفّس صبح، ص ۱۳۲)

همچنین کودک «در اینجا و در زمان حال» زندگی می‌کند و ابتدا از مفهوم زمان حال دریافت روشنی دارد. آینده آخرین مفهومی از زمان است که کودک با آن آشنا می‌گردد. اگر مادری به فرزند خردسال خود بگوید یکشنبه آینده او را به باغ وحش خواهد برد، کودک، از فردای آن، نق زدن آغاز می‌کند که «مادر، فردا یکشنبه است؟» (← همان، ص ۵۸). شاعر نیز گاه چنین وانمود می‌کند هرچند معنای دیگری نیز در سخن او نهفته باشد. (← همان، ص ۶۵)

امین‌پور می‌گوید:

بفرمایید فردا زودتر فردا شود امروز همین حالا بیاید وعده آینده‌های ما

(دستور زبان عشق، ص ۴۱)

شاعر، همچون کودک، با خود میان بینی فکر می‌کند و، از این رو، خود را به دخل و تصرف در زمان، متوقف ساختن یا افزایش و کاهش سرعت آن مجاز می‌بیند. (← همان، ص ۵۹) و این رفتار در بیت یادشده کاملاً مشهود است.

جلوه دیگری از درهم آمیزی کودک به وابسته‌های عددی مربوط است. اگر پدری از فرزند خردسال خود بپرسد: «چقدر مرا دوست داری؟» کودک ممکن است در پاسخ بگوید: «دو تا!» یا «به اندازه یک قطار». بزرگسالان نیز گاه تعبیرهایی قرین حس آمیزی به کار می‌برند یا وابسته‌های عددی و واحدهای اندازه‌گیری را به جای یکدیگر می‌نشانند. به خصوص، در حالات عاطفی که سهم تخیلی در آنها بیشتر است، ترجیح می‌دهند از واحدهای ملموس‌تر و محسوس‌تر استفاده کنند. آنان گاه مقوله‌های کیفی و عاطفی را، که به اندازه‌گیری کمی راه نمی‌دهند، با مقیاس کمی می‌سنجند. درهم آمیزی‌هایی از این دست را می‌توان نوعی بازگشت به جهان تصویری کودک شمرد (← همان، ص ۶۸-۶۹). نمونه‌هایی از آن را در اشعار امین‌پور ببینیم:

یک چشمه صفا درونِ پیراهن داشت یک باغ نسیم و نور در دامن داشت

(در کوچه آفتاب، ص ۴۶)

تو می‌توانی

یک ذره

یک مثنی

مثل من بمیری؟ (دستور زبان عشق، ص ۳۰)

دوست‌ترت دارم از هر چه دوست ای تو به من از خود من خویشتر
دوست‌تر از آن که بگویم چقدر بیشتر از بیشتر از بیشتر

(همان، ص ۴۳)

در مصراع آخر قطعه اخیر، زبان آشکارا لحن کودکانه دارد. باری، مطالعه و بررسی دفاتر شعر قیصر امین‌پور نشان می‌دهد که نظرش م‌شعر به بازگشت شاعر به کودکی در خود او صدق می‌کند و جلوه‌های تفکر و رفتار کودکانه در سروده‌های او نمایان است.

منابع

دفاتر شعر امین‌پور:

- آینه‌های ناگهان، نشر افق، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۸۶.
به قول پرستو، نشر افق، چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۶.
تنفس صبح، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۳.
دستور زبان عشق، انتشارات مروارید، چاپ هشتم، تهران ۱۳۸۷.
در کوچه آفتاب، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۳.
ظهر روز دهم، انتشارات سروش، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۷.
گلها همه آفتابگردانند، انتشارات مروارید، چاپ یازدهم، تهران ۱۳۸۸.
احدی، حسن و شکوه السادات بنی‌جمالی، روان‌شناسی رشد (مفاهیم بنیادی در روان‌شناسی کودک)، نشر پردیس، چاپ چهاردهم، تهران ۱۳۸۲.
احمدوند، محمدعلی، روان‌شناسی بازی، دانشگاه پیام‌نور، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۵.
امین‌پور، قیصر، شعر و کودکی، انتشارات مروارید، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۷.
پیاژه، ژان، شکل‌گیری نماد در کودکان، ترجمه زینت توفیق، نشر نی، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۲.
پیاژه، ژان و باربل اینهلدر، روان‌شناسی کودک، ترجمه زینت توفیق، نشر نی، چاپ نهم، تهران ۱۳۸۶.
جینزبرگ، هربرت و سیلویا اوپر، رشد عقلانی کودک از دیدگاه پیاژه، ترجمه فریدون حقیقی و فریده شریفی، انتشارات فاطمی، تهران ۱۳۷۱.

سیف، سوسن و پروین کدیور، رضا کرمی نوری، حسین لطف‌آبادی، روان‌شناسی رشد، انتشارات سمت، چاپ پانزدهم، تهران ۱۳۸۳.
شمیسا، سیروس، نگاهی تازه به بدیع، نشر میترا، ج ۲، تهران ۱۳۸۶.
منصور، محمود، روان‌شناسی ژنتیک (تحول روانی از تولد تا پیری)، انتشارات سمت، چاپ ششم، تهران ۱۳۸۴.



اشعار نویافته به نام ناصر خسرو در منابع کهن

به یاد استاد بهمن سرکاراتی با خاطره
کلاس‌های درس ناصر خسرو در دانشگاه تبریز

مهدی رحیم‌پور (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

مقدمه

در خرداد ماه ۱۳۸۹، برای درخواست تصویری از نسخه دیوان بهاء‌الدین ساوجی، شاعر قرن هشتم، به کتابخانه مدرسه سپهسالار رجوع کردم؛ قضا را به اشتباه، تصویری از نسخه‌ای دیگر را به من دادند که ارزش آن کمتر از ارزش نسخه درخواستی من نبود و آن جنگی بود که، اخیراً پس از چاپ، به جنگ «عبدالکریم مداح» مشهور شد^۱. در محتوای جنگ، آنچه بیشتر جلب توجه کرد یکی قصیده‌ای بود منسوب به کسائی مروزی که محمدحسین حکیم آن را در نامه فرهنگستان (حکیم، ص ۶۱-۶۲، همراه با تصویر

(۱) درباره این جنگ (محفوظ در کتابخانه مدرسه سپهسالار به شماره ۷۰۹۷) و محتوا و ارزش و مختصات آن ← دانش‌پژوه و منزوی، ج ۴، ص ۹۱؛ حکیم، ص ۵۸-۶۰. مشخصات کتاب‌شناختی چاپ آن به شرح زیر است:

تشیع و ولای اهل بیت در ادب قدیم فارسی (جنگ عبدالکریم مداح، موزخ ۸۴۹)، به کوشش امینه محلاتی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۹۰.

اصل، در صفحات ۶۳-۶۵) به چاپ رساند. دیگری قصیده‌ای بود به مطلع
ایا گرفته تو اندر سرایِ جهل مقام تهی ز دانش و غرقه میان بحرِ ظلام
(جنگ، ص ۱۵۳-۱۵۵)

که به ناصر خسرو نسبت داده شده اما در دیوان او نیامده است. در جنگ‌ها و سفینه‌های
دیگری به جست‌وجوی اشعاری از ناصر خسرو پرداختم که در چاپ‌های دیوانش
نیامده باشند و حدود سی بیت دیگر از این دست یافتم. در اثنای کار، متوجه شدم
قصیده‌ای که در جنگ عبدالکریم مدّاح به نام ناصر خسرو آمده از او نیست و، با اندکی
اختلاف، در دیوان سوزنی سمرقندی (ص ۲۷۴-۲۷۵) آمده است هرچند از نظر سبکی با
قصاید سوزنی نیز تفاوت دارد. برای اطمینان خاطر، به واریسی بیشتر در دیوان‌ها و
سفینه‌ها و تذکره‌ها دست زدم با این دغدغه که مبدا ابیات نویافته از شاعر دیگری باشد
و تاکنون، در آن منابع، این ابیات را ندیدم و به این نتیجه رسیدم که، تا زمان پیدا نشدن
دلیلی در ردّ انتساب این ابیات به ناصر خسرو، می‌توانم آنها را از آن او معرفی کنم
هرچند، در مواردی، تفاوت سبکی آنها با شیوه او محسوس است.

چاپ‌های دیوان ناصر خسرو

قدیم‌ترین چاپ دیوان ناصر خسرو، به تصحیح ابن‌الحسین عسکر اردوبادی‌الاصل تبریزی،
به سال ۱۲۸۰ ق در تبریز صورت گرفته است.^۲

(۲) اردوبادی هدف خود از چاپ دیوان ناصر خسرو را جلب توجه همگان به صنعت چاپ در شهر تبریز ذکر
کرده است. وی می‌نویسد: «در این اوان میمنت نشان که به یمن اقبال شهریار عادل... شمس‌تہ طاق و شمع‌تہ
خرگاه، فراسلام، ناصرالدین شاه - خَلَدَ اللَّهُ مُلْكُهُ و سلطانه - مملکت ایران - صَانَهَا اللَّهُ عن طواری الحدّثان -
مجمع جَزَف و صنایع و منشأ تُخَف و بدایع گشته، خصوصاً عمل طباعت که، درین فنّ شریف، دارالسلطنه
تبریز - صِنَتْ عَنِ التّهْزِيز - بر سایر ممالک ایران فایق است، دیوان حکیم ناصر خسرو علوی - قُدّس سِرُّه -
به طریزی که شاهد این مدّعا تواند بود، حسب‌الفرمایش مخدوم معظّم و مکرم، آقا علی‌اصغر، خلف مرحوم
میروز حاجی نصرالله تاجر تبریزی مشهور به شالچی - اَعْلَى اللَّهُ مَقَامَهُ - در کارخانه میرزا محمدحسین، ولد
آقارضا، رئیس اهل طباعه، مطبوع آمد و، در مقابله و تصحیح آن، به قدر امکان اهتمام شد؛ اگر نقصی
داشته باشد، آن را حمل بر عدم سعی و مراقبت نفرمایید که نسخه متعدّد به جهت کمیابی ممکن نگردید. راقمه
الأقلّ الأحقر ابن‌الحسین عسکر اردوبادی‌الاصل تبریزی المُتَمَكِّن، فی شهر ذیقعدة الحرام من شهر سنة ۱۲۸۰».
(ناصر خسرو ۱، چاپ سنگی، ص ۲۷۶-۲۷۷)

در ابتدای این چاپ، ترجمه رساله‌الدنامه فی زادالقیامه به قلم تقی‌الدین کاشی آمده که به ناصر خسرو منسوب شده است.^۳ (ناصر خسرو ۱، ص ۲۷۷)

چاپ بعدی دیوان ناصر خسرو چاپ سنگی مورخ سال ۱۳۱۴ قمری در تهران است همراه با سفرنامه شاعر. در سال ۱۹۲۶ نیز، منتخبی از دیوان وی در کلکته چاپ شد که جنبه درسی داشت و گویا، در دانشگاه کلکته، اشعار شاعر، براساس همین چاپ، به طلاب درس داده می‌شد.

اولین چاپ انتقادی مهم که، به کوشش نصرالله تقوی و علی اکبر دهخدا و سید حسن تقی‌زاده و مجتبی مینوی، براساس چاپ سنگی ۱۳۱۴ تهران و مقابله با نسخه‌هایی که مشخصات آنها دقیق و علمی وصف نشده همراه با آنچه در برخی جُنگ‌ها به نام ناصر خسرو آمده اما در نسخ خطی دیوانش نیست صورت گرفته است. تقسیم کار گویا چنین بوده که دهخدا به تحقیق درواژه‌های مهجور دیوان پرداخته، تقی‌زاده مقدمه‌ای در احوال و افکار ناصر خسرو نوشته، و مینوی نسخه‌های خطی را معرفی کرده است. رساله‌های سعادت‌نامه و روشنایی‌نامه همچنین رساله‌ای مختصر در جواب نود و یک فقره سؤالات فلسفی و منطقی و طبیعی و نحوی و دینی و تأویلی مضمون قصیده‌ای هشتاد و بی‌تی از آن یکی از شعرای متقدم بر ناصر خسرو نیز در این چاپ درج شده‌اند. (ناصر خسرو ۲، مقدمه مینوی، ص صب)

۳) این رساله مختصر تنها یک‌بار، در سال ۱۲۸۰ قمری، آن هم به صورت سنگی و با شمارگان بسیار محدود همراه با دیوان ناصر خسرو چاپ شده است. اگرچه انتساب آن به ناصر خسرو درخور تأمل است (مقدمه تقی‌زاده بر دیوان ناصر خسرو، ص ص-سب) از این نظر که تقی‌الدین کاشی، تذکره‌نویس و کاتب معروف قرن دهم، آن را به زبان فارسی برگردانده و در تذکره خلاصه‌الاشعار و زیده‌الافکار، ذیل مدخل ناصر خسرو نقل کرده مهم است. کسانی، به اشتباه، ترجمه این رساله را به تقی اوحدی بلیانی نسبت داده‌اند. حتی رضاقلی‌خان هدایت -و، به تبع او، برخی فهرست‌نگاران- در ابتدای گزیده دیوان ناصر خسرو (نسخه خطی محفوظ در کتابخانه ملی به شماره ۱۱۸۹)، ضمن درج این رساله، به اشتباه، ترجمه آن را به صاحب عرفات‌العاشقین نسبت داده است. اما به‌خصوص از تصریح تقی‌الدین کاشی در خلاصه‌الاشعار کاملاً روشن می‌گردد که ترجمه این رساله از آن اوست. صرف نظر از خلاصه‌الاشعار و تذکره‌های هفت اقلیم (ج ۲، ص ۸۹۵-۸۹۹) و آتشکده آذر (۲۰۲-۲۰۸) -که هر دو، به نقل از خلاصه‌الاشعار، خلاصه‌ای از این رساله را آورده‌اند- نسخه‌های خطی مستقلی از این رساله در برخی کتابخانه‌ها محفوظ است (درایتی، ج ۵، ص ۸۳۷). نگارنده متن این رساله را، همراه با مقدمه‌ای حاوی نقل قول‌های گذشتگان درباره صحت و سقم انتساب آن به ناصر خسرو، با مقابله چند نسخه، آماده کرده که به زودی چاپ خواهد شد.

مهم‌ترین و انتقادی‌ترین چاپ موجود به تصحیح مینوی و محقق است که، در سال ۱۳۵۳، بر اساس نسخه‌های قدیم و نسخه‌های چاپی و چند جنگ و سفینه مهم صورت گرفته است. (← ناصر خسرو ۳)

چاپ دیگری، به کوشش جعفر شعار و کامل احمدنژاد، در سال ۱۳۷۸ منتشر شده (← ناصر خسرو ۴) که مزیت خاصی بر چاپ‌های پیشین ندارد و ظاهراً به عنوان کتاب درسی دانشگاه تهیه شده است.

اشعار نویافته و منابع آنها

سی و دو بیت شعر نویافته منسوب به ناصر خسرو در هیچ‌یک از چاپ‌های یادشده نیامده‌اند. نگارنده، در جست‌وجوی اشعار منسوب به ناصر خسرو، سفینه‌ها، مجموعه‌ها، تذکره‌ها و فرهنگ‌های بسیاری را مرور کرد که، از میان آنها، تنها منابعی معرفی می‌شوند که این ابیات در آنها دیده شده‌اند.

جنگ ملاصدرا، از محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰)

این جنگ، که در اوایل قرن یازدهم آماده شده، حاوی اشعار و مطالبی از متون کهن است. نوع انتخاب سخنان حایز اهمیت است. این جنگ گویا به خط خود ملاصدراست که، در خاندان ملامحسن فیض کاشانی، از نسلی به نسل دیگر منتقل شده تا به دست مصطفی فیض کاشانی، مصحح آن، رسیده است (← صدرالدین شیرازی، «سخن آغازین»، ص ۹). به گفته فیض کاشانی، (← همان، «پیشگفتار»، ص ۳۹)، این مجموعه، به سال ۱۰۰۴، در محضر ملامحمدباقر داماد نوشته شده و، در چند جای آن، دست خط او دیده می‌شود (در مورد این جنگ ← چترائی، ص ۴-۱۰). چند بیت از ناصر خسرو در این جنگ مندرج است که چهار بیت آن در دیوان او نیامده و نویافته شمرده می‌شوند. این جنگ، در سال ۱۳۸۸ با مقدمه‌ای کوتاه از حسن واعظی، به چاپ رسیده است.

سفینه انیس‌الخلوه و جلیس‌السّلوّه، مسافر بن ناصر الملطوی (حدود ۸۰۰ ق)

این مجموعه بسیار مهم (محفوظ به شماره ۱۶۷۰ در کتابخانه ایاصوفیه استانبول) حاوی اشعار فارسی بیش از صد شاعر و همچنین اشعار عربی و سه رساله منشور است که مسافر بن ناصر الملطوی، در قرن هشتم، آن را برای مطالعه مخدوم‌زاده خود، ضیاءالدین

امیر محمود فرزند امیر جلال الدین عمر بک، گردآوری کرده است که محمدافشین وفایی و ارحام مرادی، از همان نسخه، با مقدمه‌ای عالمانه، چاپ عکسی به دست داده‌اند (← ملطوی). در این جنگ، اشعار نسبتاً درخور توجهی از اشعار ناصر خسرو آمده است که بیشتر آنها در دیوان وی مضبوط است. حتی ابیاتی از مثنوی روشنائی‌نامه نیز در این جنگ دیده می‌شود. اما چهار بیت در این جنگ به ناصر خسرو منسوب شده که در دیوانش نیامده است.

جنگ ۲۴۴۶ دانشگاه تهران

جنگ بسیار مهمی است که در قرن یازدهم کتابت شده است. به درستی دانسته نیست که گردآورنده آن کیست؛ اما بررسی اجمالی آن نشان می‌دهد که یکی از اصلی‌ترین منابع آن تذکره عرفات العاشقین است. شادروان باستانی‌راد، در ابتدای نسخه، چند سطر در معرفی آن آورده است. به شمارش او، حدود پانزده هزار بیت از قریب ششصد و پنجاه شاعر، از قرن چهارم به این سو، در این جنگ مضبوط است و باستانی‌راد فهرستی از شاعران نیز به دست داده است. در صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲ جنگ، خط و تصحیح ملک الشعرا بهار و، در صفحه ۲۵۷، خط عباس اقبال آشتیانی دیده می‌شود. تعداد قابل توجهی از اشعار ناصر خسرو در این جنگ مندرج است که شماری از آنها در دیوانش نیامده است.

سفینه سعدالهی، از سعدالهی (شاعر قرن ۸)

این سفینه از مهم‌ترین سفینه‌های قدیم شعر فارسی است و به شماره ۵۳۴ در کتابخانه مجلس (سنای سابق) محفوظ است. از محتوای خود این سفینه برمی‌آید که جامع آن سعدالهی نامی از شعرای قرن هشتم است.^۴ نکته قابل توجه در خصوص سفینه سعدالهی اینکه، این سفینه نسخه‌ای دیگر از سفینه گنج‌بخش است که مورد مراجعه استادان و

۴) سعدالهی، در برگ‌های ۱۹۷ و ۲۲۶ همین سفینه، ابیاتی از اشعار خود آورده است. در جنگ «۵۳-د» کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (ص ۱۷۲)، قطعه‌ای از وی مندرج است. همچنین، در جنگ تقی الدین کاشی محفوظ به شماره ۱۰۶۶ در مرکز احیاء (ص ۹۱)، چند بیت از او آمده است.

محققان بوده است.^۵ این سفینه حاوی اشعاری از هشتاد و هفت شاعر فارسی‌گوست که برخی از آنها هستند ابی‌المعالی نحاس، اثیرالدین اخسیکتی، اثیر اومانی، بدیع‌الدین ترکو، جمال‌الدین محمد عبدالرزاق، رفیع‌الدین ابهری، سعد بهاء، شرف‌الدین شفرؤه، شرف‌الدین مقل کرمانی، فخرالدین خالد، فخرالدین مبارکشاه، نجم‌الدین حسن شهرویه، نزاری، یحیی‌المشاط کرمانی. در فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، این نسخه به اشتباه به سید عمادالدین محمدحسین الهی همدانی اسدآبادی منسوب شده است که نادرست است (← دانش‌پژوه و انواری، ص ۳۴۰).^۶ ابیات زیادی از حکیم ناصر خسرو در این سفینه مضبوط است که دو بیت آن در دیوان وی نیامده که آن دو بیت را ما در اینجا نقل کرده‌ایم.

مجموعه اشعار شماره ۵۹۷۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی

سفینه‌ای است شامل اشعار بیش از سی شاعر فارسی‌سرا که برخی از آنها هستند: عمادی غزنوی، سیدمطهر، رشید وطواط، عنصری، اثیرالدین اومانی، ابوالفرج رونی، سید حسن اشرفی، رودکی. این نسخه، به اظهار فهرست‌نگار، در قرن ۱۱ قمری کتابت شده است (← حائری، ج ۱۷، ص ۳۵۴-۳۵۵). از ناصر خسرو، چند بیت در این جنگ مضبوط است که در اینجا ابیاتی را که در دیوان وی نیامده‌اند آورده‌ایم.

مجمع‌الشعرا، گردآورده سالار (قرن نهم)

این مجموعه یکی از سفینه‌های مهم شعر فارسی است گردآورده سالارنامی (زنده تا سال ۸۰۹) که می‌گوید از فرزندان خواجه رستم خوریانی بسطامی است و دیوانی دارد. وی مناصب اداری نیز داشته است. در این سفینه، بیش از بیست و هشت هزار بیت شعر فارسی شامل رباعی، غزل، قصیده، قطعه، و ترجیع‌بند از ناصر خسرو، شمس طیبی، شرف‌الدین رامی، کمال هاشمی، عبدالرحیم خلوتی، میرکرمانی، و دیگر شاعران مندرج است. نسخه آن (محفوظ به شماره ۵۳۰ در کتابخانه مجلس، سنای اسبق) در قرن

۵) نسخه خطی دیگری از این سفینه، به شماره ۴۴۹، در مجموعه یحیی توفیق کتابخانه سلیمانیۀ استانبول محفوظ است.

۶) این سفینه، با تصحیح و تحقیق نگارنده، آماده چاپ به نفقه کتابخانه مجلس شورای اسلامی است.

نهم کتابت شده است (← دانش‌پژوه و انواری، ص ۳۲۹-۳۳۵). شمار درخور توجهی از ابیات ناصر خسرو در این سفینه آمده است.

صِباحُ الفُرس، محمد بن هندوشاه نخجوانی

لغت‌نامه‌ای فارسی به فارسی تألیف شده در قرن هشتم؛ شهرت آن بیش از آن است که در اینجا معرفی شود. این فرهنگ، به تصحیح و تحقیق عبدالعلی طاعتی، در سال ۱۳۵۵ چاپ و منتشر شده است. در آن، ابیات بسیاری از شعرای قدیم از جمله ناصر خسرو، به عنوان شاهد، نقل شده است. سه بیت از ابیات ناصر خسرو مندرج در آن در دیوان شاعر نیامده است که ما در اینجا آن ابیات را نقل کرده‌ایم.

ابیات نویافته از ناصر خسرو

جنگ ملاصدرا (تمهید مصطفی فیضی کاشانی، ص ۳۶۴)

نفس چگونه برآرم به صبحِ صدقِ وفا	که روزگار شبِ تیره شد به دولتِ ما
چگونه از سرِ سوزی نفسِ زنم که چو شمع	سریم نیست که هر دم ز تن کنند جدا
مرا مصیبت ازین سخت‌تر نخواهد بود	که در مصیبتِ خویشم نمی‌کنند رها
بگشت غصه... ^۷ بِأَرْدَلِ الْأَحْوال	رسید قصه دردم به غایه الأقسا ^۸

سفینه أنیسُ الخَلوة و جلیسُ السَّلوة (مسافر بن ناصر الملطوی، حدود ۸۰۰ ق، برگ ۶۷ پشت)

هان تا نبری ظن که جهان جای درنگست	واندر پی شهدی که چشیدی نه شرنگست
انده پی سور آید و شادی پی محنت	وین هردو ز تأثیر شب و روز دو رنگست
مغرور مشو گرچه جهان با تو به صلح است	غمگین مشین گرچه فلک با تو به جنگست
بر دولتِ ده روزه مکن تکیه براندیش	کانجا مثلِ شیشه و دیوانه و سنگست ^۹

جنگ ۲۴۴۶ دانشگاه تهران (ص ۷۱۳)

صبا مشاطگی از سر گرفتست	چمن را باز در زیور گرفتست
-------------------------	---------------------------

(۷) کلمه‌ای از مصرع افتاده است. شاید هجرم بوده باشد. (۸) کذا، درست: غایه

(۹) این ابیات، در تاریخ اولجایتو (کاشانی، ص ۲۲۴)، بدون ذکر نام شاعر نقل شده است.

زمین از سبزه چون لعل لب یار قباي فُسْتُقی دربر گرفتست
ز بوی زلف مشکین بنفشه همه روی زمین عنبر گرفتست
چو مستان در میان باغ نرگس به یاد روی گل ساغر گرفتست
طبیعت از طریق نقشبندی هزاران خرده بر زرگر گرفتست^{۱۰}

جنگ ۲۴۴۶ دانشگاه تهران (ص ۷۱۲): مجموعه اشعار ۵۹۷۶، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ص ۱۴)

این جهان را قدیم نتوان کرد کار وی مستقیم نتوان کرد
آنکه را مُحدث آفرید خدای به دعایی قدیم نتوان کرد
اندر اینجا که نیست جای مُقام خویشان را مقیم نتوان کرد
خویشان [را] به قول کافر بر در عذاب جحیم نتوان کرد
کور دل را که مغز تیره بود به نصیحت^{۱۱} فهیم نتوان کرد
دل ز ندیق پاک نتوان داشت^{۱۲} سُفَهَا را حکیم نتوان کرد
بر گیاهوارگان به چاره و زرق^{۱۳} گرگ را دل رحیم نتوان کرد
دشمن و دوست را به کامه خویش جز به زَر و به سیم نتوان کرد
بتوان زرق کرد با همه کس با خدای کریم^{۱۴} نتوان کرد
بتوان رفت بر عصا بر کوه معجزاتِ کلیم نتوان کرد
طبل بتوان^{۱۵} زدن به زیر گلیم بانگ او در گلیم نتوان کرد

مجمع الشعرا (ص ۴۹۸)

گرچه بد گویدم همی بدگو هر کجا من بوم بدید نیاید^{۱۶}

(۱۰) ابیات اول و سوم و پنجم این قطعه در زنگی نامه بخاری (ص ۴) آمده ولی نام شاعر ذکر نشده است. دو بیت دوم و چهارم جای دیگری دیده نشد.
(۱۱) جنگ مجلس: هیچ جایی
(۱۲) جنگ مجلس: ساخت (۱۳) جنگ ۲۴۴۶: هر [درست: بر] گیاهوار بر بجاره [= به چاره] و زرق
(۱۴) جنگ مجلس: حکیم (۱۵) اصل: نتوان
(۱۶) شاید صورت درست مصراع دوم چنین باشد: هر کجا من بوم بدی ناید. همچنین است در نسخه.

صحاح الفرس (ص ۱۴۱)

به عدل او بود از جور بدگش رستن به خیر او بود از شر این جهان پرواس*
 * نجات یافتن، خلاص شدن

همان (ص ۱۴۴)

تو پاک باش و ز ناپاک هیچ باک مدار وگر جهان همه فرناس شد مشو فرناس*
 * فرناس، غافل، نادان طبع، کم مایه

همان (ص ۱۴۵)

بباف اگر بتوانی ز علم سقلاطون* که علم منطق ابریشم است پاک از لاس*
 * سقلاطون، پارچه ابریشمی زردوزی شده * ثقاله پیل ابریشم

سفینه سعدالدین الهی (برگ ۸۴ رو)

گویی که میزبان سپهر از برای ما ننهاده بر بساط زمین هیچ مایده
 یک چند بود معده و نانی و این زمان نان هست و معده نه ز جهان پس چه فایده

مجمع الشعرا (ص ۴۹۸)

جواب از من جفا یابی که گویی نجویم جز همان کز من بجویی
 شنودی گر ندیدستی که از کوه جواب هو چنان یابی که گویی

در جنگ محمود نقیب شیرازی، که به سال ۸۲۷ در شیراز گردآوری و کتابت شده (← بشری)، غزلی ذیل نام ناصر خسرو آمده که انتساب قطعی آن به حکیم ناصر خسرو احتیاط زیادی را می طلبد. چه، اولاً زبان غزل با زبان حکیم تا حدی متفاوت است. ثانیاً ناصر خسرو، در دیوانش، اصلاً غزل ندارد. به علاوه، محتوای ابیات اصلاً با محتوای غزل همخوانی ندارد. ثالثاً تخلّصی که در این شعر آمده «ناصر» است در حالی که ناصر خسرو عمدتاً «حجّت» تخلّص می کرد. نگارنده، در منابع، برای یافتن سراینده این ابیات، کاوش کرد به ویژه به دیوان های ناصر بخارایی و اشعار به جا مانده از ناصر بجه ای نیز سر زد و این ابیات را نیافت.

جنگ محمود نقیب شیرازی (برگ ۳۶۲ پشت)

دندانِ آز برکش تا بی‌نیاز گردی محرم شو اندرین ره تا اهلِ راز گردی
گردن مکش چو مردان از زیر چرخِ گردان تا بر سرانِ عالم گردن‌فراز گردی
یک مهره‌ای است عالم وین چرخ حقه او بازیگری لطیفی گر حقه‌باز گردی
بیرون فتادی ای جان در حیرتِ طبیعی بینی بسی عجایب گر زانکه باز گردی
گنجشکی از ضعیفی خود را به باز در باز چون خورد باز گشتی خود عین باز گردی
در بارگاهِ عشاق ناصر تو یک قدم نه سلطان اگر نباشی باری ایاز گردی

منابع

- آذریبگدلی، لطفعلی بیگ، آتشکده آذر، با مقدمه و تعلیق سید جعفر شهیدی، نشر کتاب، تهران ۱۳۳۸.
بشیری، جواد، «مجموعه لطافت و منظومه ظرافت» (جنگ محمود شاه نقیب)، نسخه پژوهی، دفتر سوم، تهران ۱۳۸۵، ص ۵۲۳-۵۹۸.
تشیع و ولای اهل بیت در ادب قدیم فارسی (جنگ عبدالکریم مداح موزخ ۸۴۹)، به کوشش امینه محلاتی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۹۰.
جنگ اشعار، نسخه خطی شماره ۷۰۹۷ کتابخانه مدرسه سپهسالار.
چترائی، مهرداد، «سروده‌های نویافته در جنگ ملاصدرا با نگاهی به تصحیح رسایل ادبی حکیم ملاصدرا»، گزارش میراث، شماره ۴۲ و ۴۳ (آذر-اسفند ۱۳۸۹)، ص ۴-۱۰.
حائری، عبدالحسین، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱۷، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۴۸.
حکیم، محمدحسین، «قصیده‌ای نویافته از کسایی»، نامه فرهنگستان، دوره دهم، ش ۴، شماره مسلسل ۴۰ (زمستان ۱۳۸۷)، ص ۵۶-۶۶.
دانش پژوه، محمدتقی و بهاء‌الدین علمی انواری، فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، ج ۱، انتشارات مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۵۹.
دانش پژوه، محمدتقی و علی‌نقی منزوی، فهرست کتابخانه سپهسالار، انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی، تهران ۱۳۴۶.
درایتی، مصطفی، فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران «دنا»، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۸۹.
رازی، امین‌احمد، تذکره هفت اقلیم، تصحیح، تعلیقات و حواشی سید محمد رضا طاهری «حسرت»، چاپ دوم، سروش، تهران ۱۳۸۹.
زنگی بخاری، محمد بن محمود بن محمد، زنگی‌نامه (شش رساله و مقامه و مناظره)، به کوشش ایرج افشار، توس، تهران ۱۳۷۲.
سالار، مجمع الشعرا، نسخه خطی شماره ۵۳۰ کتابخانه مجلس سنای سابق.

- سعد الهی، سفینه اشعار، نسخه خطی شماره ۵۳۴ مجلس سنای سابق.
 سوزنی سمرقندی، دیوان، تصحیح و مقدمه ناصرالدین شاه حسینی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۸.
 صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، جنگ، تمهید مصطفی فیضی کاشانی، به کوشش حسن واعظی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۸۸.
 کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همبلی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸.
 کاشی، تقی الدین، خلاصه الاشعار و زیده الافکار، نسخه های خطی شماره ۵۰۳۴ و شماره ۲۷۲ ف، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
 مجموعه اشعار، نسخه خطی شماره ۲۴۴۶ دانشگاه تهران.
 مجموعه اشعار، نسخه خطی شماره ۵۹۷۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
 ملطوی، مسافرین ناصر، سفینه ایس الخلوه و جیس السلوه، چاپ عکسی نسخه خطی شماره ۱۶۷۰ کتابخانه ایاصوفیا (استانبول)، به کوشش محمدافشین وفایی و ارحام مرادی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۹۰.
 ناصر خسرو (۱)، قبادیانی، دیوان، به کوشش ابن الحسین عسکر اردوبادی الاصل تبریزی، تبریز ۱۲۸۰ قمری.
 — (۲)، دیوان قصاید و مقطعات، به ضمیمه روشنائی نامه و سعادت نامه و رساله ای منشور، به تصحیح نصرالله تقوی، مقدمه سید حسین تقی زاده، و مجتبی مینوی و شرح لغات از علامه دهخدا، مطبعة مجلس، تهران ۱۳۰۴-۱۳۰۷.
 — (۳)، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ هشتم، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۸۸.
 — (۴)، دیوان، متن انتقادی همراه با شرح ابیات، به کوشش جعفر شعار و کامل احمدنژاد، پیام امروز، تهران ۱۳۷۸.
 نخجوانی، محمد بن هندوشاه، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۵.
 نقیب شیرازی، محمود، مجموعه لطافت و منظومه ظرافت، نسخه خطی دانشگاه کمبریج، میکروفیلم شماره ۸۴۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
 هدایت، رضاقلی خان، منتخب دیوان ناصر خسرو، نسخه خطی شماره ۱۱۸۹ کتابخانه ملی.



عنصر روایی شخصیت در مکاشفات عرفا

مهسا رون

مهدی فیاض

سید اسماعیل قافله‌بازی

مفهوم و معنای شخصیت در نزد عارفان مسلمان با آنچه در کتب روایت‌شناسان غربی آمده متفاوت است و این تفاوت به‌خصوص در متون عرفانی بیشتر نمود دارد. نیکلسون این حقیقت را نیک دریافته و گفته است:

در اسلام، خداوند و نه انسان مقیاس همه چیز است... انسان کامل در وجود محمد (ص) متمثل می‌شود که نمودار صورت الوهیت است نه مَثَلِ اعلای انسانیت. (نیکلسون ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹)

بدین‌قرار، دیدگاه روایت‌شناسان امروز درباره مفهوم شخصیت، (حاصل تفسیر عصر پس از رنسانس از انسان) با آنچه در حکایات متون کهن آمده تفاوت فاحش دارد. روایت‌شناسان، از آنجاکه اشخاص روایات را بیشتر کُنشگر و پرورده پیرنگ می‌دانند، توجه چندانی به تحلیل این عنصر روایی ندارند. از این رو، هنوز نظریه‌ای نظام‌مند و جامع در خصوص تحلیل شخصیت در روایت‌شناسی شکل نگرفته است. روایت‌شناسان شاخص امروزی، که نیم‌نگاهی به مؤلفه شخصیت داشته‌اند، رویکرد روان‌شناختی به شخصیت را در تناقض با نگاه ساختاری به روایت می‌بینند و بر آن‌اند که شخصیت‌های روایات را باید بر پایه

حوزه‌های کُنش آنان تحلیل کرد. به بیان دیگر، تحلیل روائی شخصیت‌ها طبقه‌بندی آنهاست برپایه نقشی که ایفا می‌کنند. براساس تقسیم‌بندی دوگانه تودوروف از روایت نیز (← چتمن، ص ۱۵۱-۱۵۲)، مکاشفات در دسته روایات پیرنگ‌محور (فاقد روانشناسی) جای می‌گیرند نه شخصیت‌محور (واجد روانشناسی)؛ چون، در روایت مکاشفات نیز همچون دیگر حکایات عرفانی، تمرکز بر روی کنش‌های افراد است نه ویژگی‌ها و خصلت‌های منحصر به فرد آنها.

هرچند شمار شخصیت‌های هر مکاشفه معمولاً بیشتر از دو یا سه تن نیست، بررسی و تحلیل آنها در مجموعه مکاشفات عرفا و با دیدی ساختاری حایز اهمیت است. حکایات مکاشفات را، که عموماً تک شخصیتی‌اند و همه رویدادها حول محور شخصیت فرد شکل می‌گیرند، می‌توان شبیه نوع ادبی داستانک شمرد که، در آن، شمار شخصیت‌ها حداکثر از دو یا سه فراتر نمی‌رود. به نظر می‌رسد یکی از اهداف راوی از ذکر کرامات و مکاشفات نشان دادن منزلت و پایگاه معنوی و الهی همان شخصیت فرد اصلی یعنی شیخ بوده است. البته، با نگاهی اجمالی به مجموعه مکاشفات صوفیه، می‌توان دریافت که شخصیت‌پردازی، به صورتی که در داستان‌نویسی امروز می‌بینیم، در روایات مربوط به آنها محلی ندارد. اشخاص بیشتر در جایگاه کُنشگران ظاهر می‌شوند و آنچه انجام می‌دهند بیشتر از آنچه هستند اهمیت دارد. توصیفات راوی از شخصیت‌ها نیز بیشتر کلی است و به نظر می‌رسد اهمیت پیامی که قرار است از طریق کُنش‌ها و رفتارهای شخصیت یا رخداد‌های روایت به مخاطب منتقل شود چندان است که راوی را از توصیف جزئیات ظاهری و باطنی شخصیت‌ها فارغ می‌دارد.

شخصیت‌های مکاشفات

در مکاشفات، به چند شخصیت محدود ذی‌نقش می‌توان دست یافت که در هفت دسته عمده جای می‌گیرند:

شخصیت اصلی (شیخ): گیرنده پیام؛

خدا: فرستنده پیام و راهنما؛

فرشته: آزمون‌گیرنده، راهنما، همراه؛

ابلیس: مخالف و گمراه کننده؛
خضر یا پیر نورانی: یاری دهنده و راهنما؛
پیامبر (ص): راهنما (واسطه فیض)؛
حیوانات، جمادات، گیاهان: یاری دهنده و راهنما.

شخصیت اصلی (شیخ): گیرنده پیام

در مکاشفات، فقط یک شخصیت در کانون توجه قرار دارد و آن، در اغلب موارد، شیخی است با موجودیتی تاریخی که نمونه مطلق خیر است و قدرت های ماورایی دارد. اما، در اندک مواردی، شخصیت شاخص فردی است که راوی او را با عناوینی همچون مرد، مرید، جوان، زن عابده، درویش، و حتی شرور تائب می شناساند و صاحب مکاشفه و شخصیت محوری است.

شخصیت های محوری مکاشفات، هرچند زاده تخیل راوی نیستند و موجودیت تاریخی دارند (مثل مشایخ صوفیه که، در تذکرة الاولیاء عطار، کرامات و مکاشفات آنان روایت شده است)، مسلماً از صافی ذهن راوی گذشته و از چهره واقعی خود فاصله گرفته اند. به نظر می رسد قصد راوی از آوردن نام شیخ صاحب مکاشفه در اول حکایت تأکید بر جنبه واقعی و تاریخی روایت باشد تا مکاشفه را از سطح پند اخلاقی ساده به روایتی اثربخش ارتقا دهد. ضمناً ذکر نام شخصیت های اصلی موجب فردیت و تشخیص یافتن آنها نشده و در ویژگی های مشایخ صاحب مکاشفه چندان تفاوتی نمی توان دید که باعث تمایز آنها از یکدیگر شود. مثلاً ابراهیم ادهم در روایت توبه و تنبّه وی (← مستملی بخاری، ص ۱۸۷-۱۸۸) و جنید بغدادی (← قشیری، ص ۲۲۹) و مالک دینار (← عطار، ص ۹۳) در روایات گویی همه یک تن اند و فقط نام آنان متفاوت است. در اغلب این حکایات، صاحب مکاشفه (شخصیت اصلی) حقیقتی غیبی را می بیند یا ندای هاتف غیبی را می شنود و، بر اثر آن، هدایت می شود و توبه می کند. هدف غائی راوی از نقل مکاشفات بیشتر تأکید بر درونمایه توبه و تحول شخصیت است و نه صرف شخصیت پردازی و داستان گویی.

در مجموع، می توان گفت شخصیت شیخ در مکاشفات صوفیه نقش گیرنده پیام / منفعل

را ایفا می‌کند که رابطه ویژه‌ای با همه موجودات هستی دارد، وی، نه تنها پیوسته پیام‌های بشارت یا انذار حضرت حق را از طریق مکاشفات سمعی یا بصری دریافت می‌کند، که گیرنده پیام‌های هادیانی همچون پیامبر (ص)، فرشته، پیر نورانی، و حتی جانوران و جمادات نیز هست.

خدا: فرستنده پیام و راهنما

شیخ، در بسیاری از مکاشفات، ندای حق را می‌شنود و با خدا گفت و شنود دارد و، در مرتبه‌ای بالاتر، او را می‌بیند و احوال خود را به وصفی کاملاً حسی گزارش می‌کند. مسیحیان توجهی خاص به شخصیت الهی^۱ داشته‌اند. اما متکلمان مسلمان هیچ‌گاه مستقیماً بدان نپرداخته‌اند. نیکلسون بر آن است که، در زبان‌های ملل اسلامی، برای اصطلاح divine personality معادل درخوری نمی‌توان یافت، چون لفظ شخصیت بر خداوند اطلاق‌پذیر نیست هرچند در حدیثی آمده است که «لا شخصَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ، هیچ «شخصی غیرتمندتر از خداوند نیست» (← نیکلسون ۲، ص ۲۳-۲۴). نیکلسون، پس از بحثی مفصل در این زمینه، به این نتیجه می‌رسد که تنها زمانی می‌توان از خدا به حیث شخصیت سخن گفت که رابطه‌ای شخصی میان او و بنده‌اش وجود داشته باشد و تصور این رابطه با وجود اعتقاد به تنزیه مطلق یا تشبیه مطلق ممتنع است (← همان، ۳۹-۴۰). بنابراین، سالک زمانی از خدا به حیث شخصیت سخن می‌گوید که رابطه‌ای شخصی با او داشته باشد و به جمع بین تشبیه و تنزیه قایل باشد.

بنابر شواهد متعدد در روایات مکاشفات، آواز هاتف همان ندای حق است که نقش آگاهی‌دهنده و برانگیزاننده یا، در مواقعی، نقش انذار دارد. در حکایتی از کشف‌المحجوب آمده است:

شنیدم که یکی از معاصی توبه کرد و باز به سر آن بازگشت، آنگاه پشیمان شد. روزی با خود گفت که «اگر به درگاه بازآیم، حالم چگونه باشد؟» هاتفی آواز داد: أَطَعْتَنَا فَشَكَرْنَاكَ، ثُمَّ تَرَكْنَا فَأَمْهَلْنَاكَ، فَإِنْ عُدْتَ إِلَيْنَا قَبْلَنَاكَ، «ما را اطاعت داشتی، ترا شکر کردیم؛ بی‌وفایی کردی و ما را بگذاشتی، ترا مهلت دادیم؛ اکنون، اگر بازآیی به آشتی، ترا قبول کنیم». (هجوی، ص ۴۳۵)

1) divine personality

در نجوای عاشقانه رابعه با حق آمده است:

الهی، دلی که ترا دوست دارد به آتش بسوزی؟ هاتفی گفت: ما چنین نکنیم به ما ظن بد مبر.
(همان، ص ۵۷۱)

در این روایت نیز، مخاطب رابعه حضرت حق است و اوست که نجوای عاشقانه وی را پاسخ می‌دهد.

در مجموع می‌توان گفت که خدا، در مکاشفات، حضوری پررنگ دارد و، در بسیاری از آنها، صاحب مکاشفه فقط ندای حق یا آوای هاتف را می‌شنود (مکاشفه سمعی) و خواننده شاهد توصیفی از خدا نیست. در نمونه‌های کمتری از این مکاشفات – عمدتاً در مکاشفات شیخ شطّاح، روزبهان بقلی – دیدار خدا در صور گوناگون دست می‌دهد. روزبهان خدا را در جلوه‌های گوناگون و گاه غریبی ملاقات کرده که به نظر می‌رسد از تجلیات صفات جمالی و جلالی حضرت حق ناشی شده است. وی، در یکی از این مکاشفات، خدا را در هیئت شیری زرد بر رأس کوه قاف دیده است (← ارنست، ص ۱۵۹-۱۶۰)۲. در نمونه‌هایی از تجلیات جمال، حق، بر سر و روی روزبهان، گل سرخ نثار می‌کند (همان، ص ۱۶۲). در برخی دیگر، روزبهان خدا را در هیئت تُرکی عودنواز (همان، ص ۱۶۶) یا دامادی در حجله عروسان (همان، ص ۱۶۷) مشاهده می‌کند و همه اینها مجالایی است برای ظهور حق در اوصاف جمالی.

خدا، در همه مکاشفات سمعی مشایخ، نقش فرستنده پیام و راهنما را ایفا می‌کند. او لحظه‌ای از سالک غافل نیست و نسبت به گُنش‌های کلامی و غیر کلامی او واکنش نشان می‌دهد و بشارت و انداز خود را ابلاغ می‌کند. اما تصویری که از خدا در مکاشفات بصری به ویژه مکاشفات روزبهان بقلی ارائه می‌شود اندکی متفاوت است. در این مکاشفات، سالک با تجلیات جلال و جمال خدائی شخصی مواجه می‌شود که سخن گفتن از آن برای راوی و درک آن برای خواننده روایت کار ساده‌ای نیست.

۲) در رؤیتی دیگر، خدا در هیئت شیری بر او ظاهر می‌شود که همه انبیا و ملائکه از او می‌گریزند و روزبهان می‌ماند. شیر او را مرده می‌بیند و رهایش می‌کند. (ارنست، ۱۶۰) که آن را نمادی از تسلیم و فنای روزبهان در قبال مقام الوهیت می‌توان تفسیر کرد.

فرشته: آزمون‌گیرنده، راهنما، همراه

در نمونه‌هایی از مکاشفات، شیخ مدعی دیدار با ملائکه و حوریان بهشتی است. در آثاری همچون اللّمع، ترجمه رساله قشیریه، و کشف‌المحجوب، که راوی خود صاحب مکاشفه نبوده و فقط به نقل مکاشفات مشایخ پرداخته، توصیفاتی دقیق از ویژگی‌های ملائکه را شاهد نیستیم. به نظر می‌رسد که قصد راوی از نقل این مکاشفات بیشتر انتقال پیام و تعلیم مریدان بوده است. امّا، در متونی همچون نسیم جمال نجم کبری و کشف‌الاسرار روزبهان بقلی که صاحبان مکاشفه تجربه دیدار خود با فرشته را نقل کرده‌اند، توصیف‌های دقیق و مفصل‌تری از فرشتگان روایت شده است. در برخی از مکاشفات، ملائکه بر سالک ظاهر می‌شوند و از او سؤالی می‌کنند و، در واقع، وظیفه آزمون او را بر عهده دارند. مکاشفه ابوسعید خراز از این نوع است که گوید:

گویا دو فرشته دیدم که از آسمان بر من فرود آمدند و مرا گفتند: صدق چیست؟ گفتم: وفای به عهد. گفتند: راست گفتی و به آسمان عروج کردند. (سراج، ص ۲۵۵)

گاهی نیز این فرشتگان در هیئت سواری آسمانی بر سالک ظاهر می‌شوند و، پس از سؤال یا نمایاندن مقام سالک به وی، به آسمان باز می‌گردند یا ناپدید می‌شوند. (← انصاری هروی، ص ۱۸۲؛ سهلگی، ص ۱۰۶-۱۰۷)

در شماری از مکاشفات، فرشتگان نقش برانگیزاننده و آگاه‌کننده سالک را دارند همچون مکاشفه‌ای از ابراهیم ادهم که با شنیدن مکالمه دو فرشته در بیت المقدس به خطای خود پی می‌برد و توبه می‌کند. (← قشیری، ص ۱۶۴)

نقش دیگری که ملائکه در مکاشفات بر عهده دارند هدایت و همراهی سالک در عروج به ملکوت است که می‌توان گفت یادآور نقش جبرئیل در معراج رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. نجم کبری، در نقل یکی از مکاشفات خود آورده است: فرشته‌ای مرا بالا برد و پشت سر و همراه من بود، مرا حمل می‌کرد و گرد چهره‌ام می‌گشت و مرا می‌بوسید و نورش در بصیرت من می‌تابید... (نجم‌الدین کبری، ص ۲۱-۲۲)

هیچ‌یک از مشایخ به روشنی روزبهان حالات و اعمال ملائکه را وصف نکرده است. او، در روایت زیبایی از عروجش به ملکوت و شهود فرشتگان در شب قدر، آنان را چنین وصف می‌کند:

سالی بر من نمی‌گذشت مگر اینکه خدای تعالی در شب قدر بر من کشف می‌گردید و جمیع ملائکه را، در شباهت و صورت انسان در حالی که خندان و شادمان بودند و بر یکدیگر سلام و درود می‌دادند، بر من نمایان می‌کرد. جبرئیل آنجا در میان ایشان بود و او زیباترین ملائکه بود. آنها گیسوانی همچون گیسوان زنان داشتند و چهره‌های آنها به سان گل سرخ بود و، بر سر بعضی از ایشان مقنعه‌هایی از نور و، بر سر بعضی دیگر، قَلَسُوه‌هایی از جواهر و، بر تن بعضی از ایشان، قبا‌هایی از مروارید [لؤلؤ] بود. آنها را مرتباً به شکل و شمایلی از ترکان مشاهده می‌کردم.... حوریان و جوانان بهشتی [غلمان] را، عیناً به همان وصف [نعت] که خدای تعالی [در قرآن کریم] وصف کرده بود، مشاهده کردم. (ارنست، ص ۱۷۸)

در مکاشفه‌ای از شمس تبریزی نیز، دو ملک از آسمان «با گیسوهای علویانه و چشمانی بزرگ چون دروازه و پر نور» طبق‌هایی از گوهر برای مولانا می‌آورند. (← شمس تبریزی، ص ۲۸۹)

در شمار قابل ملاحظه‌ای از مکاشفات که ملائکه در آن رؤیت شده‌اند، بر علو مقام شیخ یا انسان کامل و برتری او بر فرشتگان تأکید شده است. خرقانی، در یکی از مکاشفات خود، ملائک حامل عرش را می‌بیند که به مقام خود مباهات می‌کردند؛ اما با دیدن جایگاه خرقانی خجل می‌شوند. (← عطار، ص ۶۷۰؛ نجم کبری، ص ۲۴)

در مجموع، آنچه صوفیان در وصف ملائک در مکاشفات خود نقل کرده‌اند شباهتی قوی با تصویر فرشتگان در معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد. (← ابن سینا، ص ۸۶-۸۷ و ۱۲۱؛ قس ارنست، ص ۱۷۹)

بدین قرار، فرشتگان، در روایات مکاشفات، سه نقش عمده بر عهده داشته‌اند: آزمودن سالک، برانگیختن و آگاه کردن وی، و هدایت و همراهی او در عروج به ملکوت.

ابلیس: مخالف و گمراه‌کننده

در نقل مکاشفاتی، سالک دیدار خود را با ابلیس گزارش کرده است. در برخی از این گزارش‌ها، ابلیس همان نقش همیشگی خود، و سوسه‌انگیزی و فریبکاری، را ایفا می‌کند که سالک، به ندای حق و راهنمایی پیر یا به وسیله ذکر، از شر او مصون می‌ماند. از جمع مشایخ، ابلیس بیشترین حضور را در مکاشفات جنید دارد. هجویری، در نمونه‌ای از مکاشفات وی، آورده است:

از وی می‌آید که گفت: وقتی آرزو خواستم که ابلیس را، علیه اللعنه، ببینم. روزی بر در مسجد

استاده بودم، پیری آمد از دور روی به من آورده. چون وُرا بدیدم، وحشتی اندر دلم اثر کرد. چون به نزدیک من آمد، گفتم: تو کیستی، ای پیر، که چشم طاق روی تو نمی دارد از وحشت و دل طاقت اندیشه تو نمی دارد از هیبت؟ گفتم: من آنم که تو را آرزوی روی من است. گفتم: یا ملعون چه چیز تو را از سجده کردن بازداشت مر آدم را؟ گفتم: یا جنید، ترا چه صورت بندد که من غیر وی را سجده کنم؟ جنید گفت: من متحیر شدم اندر سخن وی. به سِرَم ندا آمد... بگو، یا جنید، مر او را که دروغ می گویی که اگر تو بنده بودی، از امر وی بیرون نیامدی و به نهیش تقرب نکردی. وی، آن ندا از سر من بشنید، بانگی بکرد و گفت: بسوختی مرا بالله، یا جنید، و ناپیدا شد. (هجوی، ص ۱۹۹؛ قس عطار، ص ۴۳۹-۴۴۰)

نجم کبری، در اَلی الهائم الخائف، مکاشفه ای را نقل کرده که ابلیس، در آن، قصد فریب و وسوسه وی داشته اما نجم، به راهنمایی پیر، نجات می یابد. (نجم الدین، ص ۵۰-۵۲؛ همچنین شمس تبریزی، ص ۲۳۱-۲۳۲؛ عطار، ص ۱۶۰)

در دسته ای دیگر از این مکاشفات، حال ابلیس گواهی است بر مقام و قدرت معنوی سالک، همچون مکاشفه احمد رودباری که ابلیس را، به دار آویخته، بر سر کوی بایزید رؤیت می کند (سهلگی، ص ۶۳). در حکایتی، شیطان، به عطسه شیخ ابوسعید، به نقطه ای دور پرتاب می شود (محمد بن منور، ص ۲۷۵) یا، از بیم بانگ محمد اسلم در متوضاً، سویی دیگر می افتد. (عطار، ص ۳۱۳)

از ظاهر ابلیس، توصیف چندان در نقل مکاشفات نیامده است. تنها در اندک مواردی، سالک ابلیس را در هیئتی تمثیل یافته توصیف کرده است. مثلاً عبدالله مبارک ابلیس را در شکل و هیئت شتربچه ای می بیند که دو چشم بر روی سینه اوست (مستملی بخاری، ص ۳۵۲) یا، در مکاشفه ای، ابلیس در هیئت غریبه ای بر نجم کبری ظاهر می شود و خود را «یوناق» معرفی می کند (نجم کبری، ص ۷۸). در مکاشفه ای نیز، همچنان که اشاره شد، ابلیس در هیئت پیری بر در مسجد بر جنید ظاهر می شود. (هجوی، ص ۱۹۹؛ عطار، ص ۴۳۹-۴۴۰)

بدین قرار، ابلیس، در همه جا، نقش شخصیت گمراه کننده و فریب دهنده سالک را ایفا می کند.

خضر (ع) یا پیر نورانی: یاری دهنده و راهنما

در مکاشفات چند، سالک با خضر یا پیری نورانی مواجه می شود. در اغلب این دیدارها،

خضر به صورت پیری بی‌نام و نشان در بیابان یا تیه ظاهر می‌گردد و سالک از اوصاف ظاهری وی سخنی به میان نمی‌آورد^۳. در شمار نظرگیری از این مکاشفات، سالک واقعه‌ها یا مشکلات خود را در سلوک از خضر می‌پرسد و پاسخ می‌گیرد. ابوبکر و راق نقل می‌کند که حکیم ترمذی هر یکشنبه با خضر علیه‌السلام دیدار می‌کرده و واقعه‌هایش را از او می‌پرسیده است (← عطار، ص ۵۳۳؛ همان، ص ۵۴۵ «دیدار ابوبکر و راق با خضر در گورستان»؛ شمس تبریزی، ص ۲۰۰-۲۰۱ «دیدار یکی از مشایخ با پیری نورانی و یافتن پاسخ سؤالات خویش از وی»). در برخی مکاشفات، دیدار با خضر در کنار چشمه آب دست می‌دهد که یادآور چشمه آب زندگانی و رسیدن به حیات جاودانی و رمز کمال روحی سالک است. روزبهان، در یکی از رؤیت‌های خود، به محضر خضر می‌رسد و، با خوردن سیبی از دست وی، علم لدنی یا دریای معارف غیبی را کسب می‌کند. (ارنست، ص ۱۴۲)

خضر (ع) یا پیر نورانی، علاوه بر نقش راهنمایی و یاری‌رسانی به سالک، واسطه فیض می‌شود و سالک از او علم لدنی و معارف غیبی اخذ می‌کند.

پیامبر (ص): راهنما (واسطه فیض)

سالک، با کسب معرفت در مراتب والای سلوک، با حقیقت روح خویش (شاهد آسمانی، من ملکوتی یا حقیقت محمدیه یا تجلی اول حق) مواجه می‌شود. عین‌القضات، در نامه‌ها، به این حقیقت اشاره کرده و گفته است:

همچنان که نمی‌توان مستقیم به خورشید نگریست، آفتاب ذات حق را هم نمی‌توان بی‌واسطه مشاهده کرد؛ پس انعکاس آن را در آئینه جمال محمد باید دید. (عین‌القضات، ص ۲۶۹ و ۲۹۳)

در مکاشفات چند، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به حیث شخصیتی برجسته، حضور دارد. بخشی از این مکاشفات نمودار برتری مقام حضرت ختمی مرتبت است. در مکاشفه‌ای، روح بایزید به ملکوت می‌رود، به روح همه پیامبران الهی سلام می‌دهد و از آنها می‌گذرد، و روح پیامبر گرامی اسلام را در هزار حجاب از نور می‌بیند (← سهلگی، ص ۱۰۶). روزبهان، در مکاشفه‌ای، حقیقت مقام محمود را مشاهده می‌کند (← ارنست، ص ۱۵۲-۱۵۳). در بخشی دیگر از مکاشفات، نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقش

۳) در قرآن کریم خضر (ع) «بنده‌ای از بندگان خدا» و صاحب علم لدنی معرفی شده و نامی از وی ذکر نشده است: فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (کهف ۶۴).

آگاه‌کننده و راهنما را ایفا می‌کند و سالک را از حقیقتی آگاه می‌سازد یا از کاری نهی می‌کند. نمونه آن است شنیدن ابوسعید عتاب پیامبرگرمی را بر اثر ورود مال شبهه‌ناک به خانقاه او (← شفیع کدکنی، ۱۵۴-۱۵۵) یا پرسش نجم کبری از آن حضرت و توصیه حضرت به نجم کبری درباره خواندن قرآن در شب (← نجم‌الدین، ص ۷۷-۷۸). در مکاشفات نیز، سالک از دست رسول اکرم شراب می‌نوشد یا طعامی تناول می‌کند که رمز دریافت علوم باطنی یا لدنی است (← ارنست، ص ۱۵۵). احمد غزالی نیز پیامبر (ص) را رؤیت کرده در حالی که ایشان، با دست مبارک خود، لقمه بر دهان وی می‌گذارد. (← نجم رازی، ص ۲۹۷)

در مکاشفات مشایخ، پیامبر (ص) نیز همچون خضر (ع) نقش آگاه‌کننده و راهنما را دارد و واسطه‌ای برای رساندن علم لدنی و معارف غیبی به سالک است. اما آنچه بیش از این در این روایات بر آن تأکید می‌شود مقام والا و دست‌نیافتنی حضرت (حقیقت محمدیه) است که سالک آرزوی درک و وصال آن را دارد.

حیوانات، جمادات، گیاهان: یاری دهنده و راهنما

در اعتقاد اسلامی، همه موجودات عالم خلقت، اعم از حیوانات و گیاهان و حتی جمادات بی‌جان تسبیح حق می‌گویند و وسیله رساندن پیام حق‌اند به انسان^۴؛ گویی کائنات لحظه به لحظه با انسان سخن می‌گویند و او را به سوی مقصد و غایت آفرینش هدایت می‌کنند. سالک، با حواس باطنی خود، می‌تواند این صداها را درک کند؛ همچون احمد رودباری که صدای ذکر گفتن شترش را در حالی که در گِل فرو رفته می‌شنود (← قشیری، ص ۲۵) یا عبدالرحمن و بوعثمان صدای چرخ چاه را می‌شنوند که الله الله می‌گوید.

در روایات متعدّد، حیوانات و جمادات و گیاهان نقش ایفا می‌کنند و روایت را پیش

۴) شمس در مقالات آورده است که بهاء‌الدین، فرزند مولانا، به دنبال وی آمده و بر پای وی افتاده و گفته: «شمس‌الدین که پیش مولانا بود تویی؟ بیا که کاروانسرا و حجره بانگ می‌زنند که کجایی؟» سپس شمس از کلام او نتیجه می‌گیرد که «جماد را نیز فراق و وصال باشد، الا ناله ایشان مسموع نشود. و ان من شیء الا یُسَمِّعُ بِحَمْدِهِ». (شمس تبریزی، ص ۱۳۹)

می‌برند. در پاره‌ای از این مکاشفات، حیوان یا شیئی حضور دارد که عامل نجات یا مددکار سالک است. گاهی حیوان با عمل خود سالک را از خطری مهلک نجات می‌دهد؛ همچون نجات یافتن ابو حمزه از چاهی در بیابان، به یاری جانور درنده، شیر، یا اردها (← سراج، ص ۲۹۰؛ انصاری هروی، ص ۱۴۵؛ هجویری، ص ۱۹۹)؛ حملۀ سگ سپید به ده سگ درنده که قصد آزار ابوسعید خراز را داشتند و نجات وی (← عطار، ص ۴۷۲)؛ پدید آمدن ماری تا، پس از چندین روز گرسنگی و ریاضت خرقانی، غذا در دهان وی نهد (← همان، ص ۶۸۰). گاهی نیز حیوانات و جمادات واسطه رساندن ندای غیبی به شخصیت محوری هستند و سبب توبه وی می‌شوند که این نیز، در واقع، نوعی نجات سالک است؛ همچون حکایت بیداری و توبه ابراهیم ادهم بر اثر شنیدن ندایی از آهو و قریوس زین (← همان، ص ۱۴۳-۱۴۵؛ قشیری، ص ۲۵؛ مولوی، ص ۱۶۱-۱۶۲) یا ماجرای توبه مالک دینار در نتیجه شنیدن ندایی از عود خود. (← عطار، ص ۹۳)

در چند نمونه از مکاشفات، سخن یا کنش حیوانات و جمادات گواهی بر مقام والای شیخ است؛ همچون سخنان کبوتر درباره مقام والای جنید در تشییع جنازه وی (← عطار، ص ۴۶۳)، طواف کعبه و آسمان و زمین گرد شیخ. (← سهلگی، ص ۹۳؛ عطار، ص ۲۲۳، ۳۳۱، ۶۷۶، ۶۸۲؛ شفیع کدکنی، ص ۱۶۰-۱۵۹)

بنابراین، حیوانات و جمادات نیز، در مواقعی که سالک با دشواری روبه‌رو شده است، نقش یاری‌رسان یا آگاه‌کننده دارند و یا، همچون دیگر موجودات هستی، معترف به مقام والای انسان‌اند.

نتیجه

درباره عنصر شخصیت، تفاوت عمده‌ای بین دیدگاه روایت‌شناسان غربی و مشایخ صوفیه وجود دارد. نگاه انسان‌محور در غرب پس از عصر رنسانس با نگاه خدام‌محور به هستی در نگاه عرفا کاملاً متفاوت است و به نظر می‌رسد دیدگاه عارفان درباره انسان در شخصیت‌پردازی روایات مکاشفات مؤثر افتاده است.

در روایات مکاشفات، از آنجاکه تمرکز بیشتر بر روی کنش‌های افراد است، شخصیت‌ها ویژگی‌های فردی ندارند بلکه گُنشگرانی هستند که از منظر نقشی که

در روایت ایفا می‌کنند می‌توان آنها را به شش دسته تقسیم کرد: در این روایات، سالک در سیر و سفری آنفُسی به دیدار ابلیس، فرشته، خضر (ع) یا پیر نورانی، رسول اکرم، و حتّی تجلیات حضرت حق نایل می‌آید یا ندای حق را می‌شنود.

خدا (هاتف / ندای غیبی)، در مکاشفات، نقش فرستنده پیام یا فاعل و راهنما دارد. در مقابل، شیخ و سالک نقش گیرنده پیام یا انفعالی را ایفا می‌کند. ابلیس، در جایگاه نیروی مخالف، همواره رهنمی می‌کند و سالک را با آزمونی دشوار روبه‌رو می‌سازد. در این میان، شخصیت‌هایی همچون خضر (ع) یا پیر نورانی، پیامبر (ص)، و فرشته، در موقعیت دشوار، به کمک قهرمان یا شخصیت اصلی می‌آیند و نقش یاری‌دهنده و راهنما ایفا می‌کنند. گاهی حتّی حیوانات و جمادات نیز مایه تنبّه و بیداری سالک می‌شوند و، به نوعی، مددکار و راهنمای وی‌اند. در مواردی نیز، شخصیت واحد بیش از یک نقش را ایفا می‌کند.

در واقع، شخصیت‌پردازی در روایات مکاشفات کاملاً متأثر از هدف راویان آنها یعنی تعلیم مخاطبان و انتقال پیام به آنان است. در این روایات، راوی، با تکرار یک شخصیت و تبدیل آن به نمونه‌ای نوعی، او را در حافظه مخاطب ماندگار می‌سازد و پیام عرفانی و اخلاقی خود را از این طریق منتقل می‌کند.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، معراجنامه، به اهتمام بهمن کریمی، عروۃ الوثقی، رشت ۱۳۵۲.
ارنست، کارل، روزبهان بقلی: تجربه عرفانی و شطح ولایت در تصوف ایرانی، ترجمه و توضیحات و تعلیقات کورس دیوسالار، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۳.
انصاری هروی، ابواسماعیل عبدالله بن ابی منصور محمد، طبقات الصوفیه، به تصحیح محمدسرور مولانی، توس، تهران ۱۳۶۲.
چتمن، سیمور، «رویکرد روایت‌شناختی به نظریه شخصیت»، جستارهایی در باب نظریه روایت و روایت‌شناسی، ترجمه ابوالفضل حرّی، خانه کتاب، تهران ۱۳۹۲، ص ۱۴۱-۱۸۲.
سراج طوسی، ابونصر، اللمع فی التصوف، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، اساطیر، تهران ۱۳۸۲.
سهلگی، محمد بن علی، دفتر روشنایی (از میراث عرفانی یازید بسطامی)، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۸۴.

- شفیعی کدکنی، محمدرضا، چشیدن طعم وقت (مقامات کهن و نویافته بوسعید)، از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر، سخن، تهران، ۱۳۸۵.
- شمس الدین محمد تبریزی، مقالات، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، خوارزمی، تهران ۱۳۶۹.
- عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم، تذکرة الاولیاء، به تصحیح رینولد. نیکلسون، هرمس، تهران ۱۳۸۸.
- عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله، نامه‌های عین القضاة همدانی، به کوشش علینقی منزوی و عقیف عسیران، سه جلد، اساطیر، تهران ۱۳۷۷.
- قشیری، عبدالکریم هوازن، ترجمه رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، ج ۲، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۱.
- مستملی بخاری، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد، شرح التعرّف لمذهب التصوّف، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، اساطیر، تهران ۱۳۶۳.
- محمد بن منور میهنی، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیع کدکنی، سخن، تهران ۱۳۶۶.
- نجم رازی (معروف به دایه)، ابوبکر بن محمد، مرصاد العباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، ج ۲، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.
- نجم الدین کبری، احمد بن عمر، الی الهائم الخائف من لومة لائم، تصحیح و توضیح توفیق سبحانی، سازمان انتشارات کیهان، تهران ۱۳۶۴.
- ، نسیم جمال و دیباچه جلال، تصحیح فریتس مایر، ترجمه و توضیح قاسم انصاری، طهوری، تهران ۱۳۸۸.
- نیکلسون (۱)، رینولد. ۱. عرفای اسلام، ترجمه ماهدخت بانو همایی، مؤسسه نشر هما، تهران ۱۳۶۶.
- (۲)، تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمدرضا شفیع کدکنی، ج ۳، سخن، تهران ۱۳۸۲.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، ج ۲، سروش، تهران ۱۳۸۴.





بررسی و نقد هفت تصحیح غزلیات حافظ*

سعید لیان

نقدهایی که براساس مقایسه تصحیحات متعدّد متون نوشته می شوند معمولاً شامل دو بخش اند: بخشی کوتاه تر درباره شیوه کار مصحّح و مسائل کلی کار او، و بخشی بلندتر و گاه بسیار طولانی در نقد ضبط‌هایی عموماً محلّ اختلاف.

در مقاله حاضر، اساساً بحث بر سر ضبط‌ها نیست و آن محدود شده است به چند موردی، آن هم بیشتر از جهت ذکر نمونه و مثالی برای روش تصحیح. کوشیده‌ام بیشتر به روش و معیارهای مصحّحان پردازم و اینکه تا چه حد به این معیارها پای بند بوده‌اند؛ زیرا، بیشتر ملاک‌ها در تصحیحات مشترک بوده اما حاصل بس متفاوت از کار درآمده است.

۱. معرفی تصحیح‌ها

در این مقاله، تصحیحات قزوینی، خانلری، سایه، عیوضی، جلالی نائینی و نورانی وصال، و نیساری (سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۷) بررسی و از چند جهت مقایسه شده‌اند که ابتدا به معرفی آنها می‌پردازم.

* نگارش این مقاله از سال ۱۳۸۱ آغاز شد. در جریان تکمیل و ویرایش آن، دوستان گرامی - بانوان فریبا قطره و ندا گرکانی و آقایان ابوالفضل خطیبی و اردوان امیری‌نژاد - آن را خواندند و نکات بسیاری را گوشزد کردند. بدین وسیله از این عزیزان تشکر می‌کنم. هم‌چنین استاد ارجمند جناب آقای ابوالحسن نجفی نکات بسیار مهمی را متذکر شدند که در اصلاح مقاله بس مفید افتاد. سپاسگزار لطف ایشانم.

تصحیح قزوینی

این تصحیح در سال ۱۳۲۰ به چاپ رسید. در تصحیح غزلیات، از چهار نسخه، یکی مورخ ۸۲۷ (نسخه خلخال) و سه تای دیگر بدون تاریخ کتابت، استفاده شده است. از نسخه‌های بدون تاریخ احتمالاً یکی به پیش از سال ۸۵۰ و یکی دیگر به اواخر قرن نهم یا اوایل قرن دهم تعلق دارد. مصحح از باقی نسخ به طور مشورتی یا در تصحیح مقدمه جامع دیوان حافظ (محمد گلندام) و قصاید بهره جسته است.

در زمان تصحیح قزوینی (سال ۱۳۲۰) نسخه کاملی کهن‌تر از نسخه ۸۲۷ شناخته نشده بود و تا سال ۱۳۴۹ نیز از چنین نسخه‌ای خبر نبود^۱ ولی امروزه چندین نسخه قدیم‌تر از آن شناخته شده است.^۲

در همان زمان تصحیح قزوینی، نسخه مورخ ۸۲۷ یگانه نسخه تاریخ‌دار و معتبر نبوده است. برخی از نسخ معتبر دیوان حافظ در کتابخانه‌های اروپایی فهرست شده بودند و قزوینی از وجود آنها اطلاع داشت؛ اما ظاهراً، در سال‌های جنگ جهانی دوم، استفاده از آنها برای وی مقدور نبوده است. از جمله آنهاست نسخه‌های مورخ ۸۴۳، ۸۵۳، ۸۵۵ و ۸۵۷. (قزوینی ۱۳۷۴، ص ۱۰۶-۱۰۷)

باری، قزوینی به نسخی که در تهران به آنها دسترسی داشته اکتفا کرده، اما معلوم نیست چرا با آنکه از وجود دو نسخه مورخ ۸۵۴ و ۸۵۸ کتابخانه مجلس خبر داشته، از آنها استفاده نکرده است.

قزوینی درباره روش تصحیح خود گفته است که از حیث شمار غزل‌ها و شمار ابیات هر غزل (نه به لحاظ ضبط کلمات و عبارات)، «از ابتدا تا انتهای کتاب فقط و منحصرأ ملتزم و مقید به نسخه مورخ ۸۲۷ بوده است (قزوینی ۱۳۷۴، ص ۱۰۰ نیز ص ۱۰۸). نیساری بر آن است که

(۱) سعید نفیسی، در سال ۱۳۳۷، ضمن تشکیک در تاریخ ۸۲۷ نسخه خلخال، دو نسخه ۸۱۸ (هند) و ۸۲۱ (مهدوی) را معرفی کرده بود.

(۲) در تصحیح سال ۱۳۸۵ و ۱۳۸۷ نیساری، دوازده نسخه قدیم‌تر از نسخه مورخ ۸۲۷ معرفی شده که شش نسخه آن تقریباً کامل است.

(۳) در تصحیح‌های نیساری از نسخه مورخ ۸۵۳ استفاده نشده است.

قزوینی، در ضبط اشعار نیز نسخه ۸۲۷ را ملاک قرار داده، در «موارد بسیار قلیلی» به اختلاف نسخ دیگر با نسخه مورخ ۸۲۷ اشاره کرده است. از توضیح خود قزوینی نیز برمی آید که وی قصد داشته فقط «اغلاط بسیار فاحش واضح» این نسخه را اصلاح کند (همان، ص ۱۰۸؛ نیز ص ۱۱۳ و ۱۱۴) و، بدین قرار ظاهراً ضبط‌های نسخه ۸۲۷ می‌بایست در تصحیح او تقریباً دست نخورده مانده باشد. اما بررسی نیساری نشان داده است که «ضبط غزل‌ها با متن اصلی [نسخه خلخال] در دو بیست و هشتاد و پنج مورد مغایرت دارد و، از آن مقدار، در دو بیست و یازده مورد (غیر از غلط‌های چاپی) به ضبط اصلی نسخه خطی اشاره نشده است، و ضمناً سی و یک بیت از منابع دیگر بر محتوای غزل‌ها افزوده شده است». (نیساری ۱۳۶۷، ص ۱۴۱)

بنابراین، تصحیح قزوینی را باید تصحیحی «تک‌نسخه‌ای» شمرد^۴. باید پذیرفت که اعتبار تصحیح قزوینی بیشتر از جهت انس و الفت خوانندگان با آن و عادت آنها به ضبط‌های این تصحیح است. (در این باره نجفی ۱۳۶۰، ص ۳۰ و ۳۱؛ نیساری ۱۳۶۷، ص ۹۵)

تصحیح خانلری

این تصحیح در سال ۱۳۵۹ به چاپ رسید. در آن، از چهارده نسخه قدیم استفاده شده که قدیم‌ترین آنها مورخ ۸۰۷ و جدیدترین آنها نسخه‌ای است که در فاصله سال‌های ۸۱۷-۸۳۸ کتابت شده است. در این میان، یک نسخه بی‌تاریخ هم هست.

روش تصحیح خانلری التقاطی بوده است^۵ البته با توجه به ضبط اغلب نسخ یا ضبط نسخه‌های قدیم‌تر. یکی از مزایای این تصحیح اشتغال آن است بر بخشی با عنوان «بعضی از لغات و تعبیرات» در نود و یک صفحه، حاوی «بعضی از معانی کلمات... که اکنون متروک شده و از ذهن دور مانده است» (خانلری ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱۵۰). اهمیت این بخش بیشتر از آن جهت

(۴) برخی صاحب‌نظران در اعتبار نسخه مورخ ۸۲۷ مبالغه کرده‌اند، در حالی که خود قزوینی چنین نظری نداشت. (قزوینی ۱۳۷۴، ص ۱۰۸؛ نیز ص ۱۳۴)

(۵) در باب تأثیر انس و عادت در تصحیح متون (خانلری ۱۳۵۶، ص ۴۴۹ و ۴۵۰؛ نیز خانلری ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۲۰۲، مدخل «صاعقه سحاب یا صاعقه شراب»). محمدامین ریاحی نیز خاطره جالب و هشدارکننده‌ای از تأثیر انس و عادت نقل کرده است (ریاحی ۱۳۷۴، ص ۸۳ و ۸۴).

(۶) به این معنی که از ضبط چند نسخه صورتی که، به نظر مصحح، مطمئن‌تر آمده اختیار شده است. در باب ضرورت تصحیح التقاطی دیوان حافظ توضیح عیوضی، ذیل معرفی تصحیح او.

است که گاه برخی دلایل در ترجیح ضبطی بر ضبطی دیگر و نیز نکاتی انتقادی در تصحیح اشعار حافظ را در بر دارد.

به تصحیح خانلری دو اشکال وارد به نظر می‌رسد: یکی آنکه از نسخه مورخ ۸۲۷ به واسطه تصحیح قزوینی استفاده کرده (خانلری ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱۳۵)، در نتیجه ضبط‌هایی که به نسخه ۸۲۷ تعلق ندارد و نیز اشکالات تصحیح قزوینی وارد نسخه‌بدل‌ها یا متن مصحح او شده است.^۷

اشکال دیگر تصحیح خانلری کم‌دقتی در ثبت نسخه‌بدل‌هاست. محض نمونه، رحیم ذوالنور، در چاپ جدید تصحیح قزوینی، آن را با تصحیح خانلری مقابله و اختلافات آن دو را ذکر کرده است. وی، در ضمن این کار، پی برده است که در حافظ خانلری سی و شش فقره از ناهم‌سانی‌های نسخه «ل» (یعنی تصحیح قزوینی) از قلم افتاده است (قزوینی، ص ۹). ظاهراً دلیل این امر آن است که «امر مقابله نسخه‌های عکسی و پاک‌نویس متن به وسیله کارمندان فرهنگستان ادب و هنر انجام گرفته است و مصحح، با اعتماد به دقت و موشکافی متصدیان مزبور، ظاهراً اقدام به مقابله ضبط نسخه‌های خطی را با متن منتخب و قسمت نسخه‌بدل‌ها ضروری ندانسته است». (نیساری ۱۳۶۷، ص ۱۸۸ و ۱۸۹)^۸

با همه این اوصاف، تصحیح خانلری به لحاظ متن، از بهترین چاپ‌های دیوان حافظ به نظر می‌رسد و در مقابله چهل و نه غزل حافظ در تصحیحات، که شرح آن در بخش «مقایسه متن تصحیح‌ها» آمده، ضبط‌های آن تقریباً مقبول‌تر از ضبط تصحیحات دیگر سنجیده می‌شود.^۹

(۷) برای نمونه به دو مورد اشاره می‌کنم: در «نوبه زهدفروشان گران‌جان بگذشت» (قزوینی، غزل ۲۰؛ خانلری ۱۳۷۵، غزل ۲۵) که ضبط نسخه مورخ ۸۲۷ «توبه» است (← خلخال، ص ۵۷)؛ «به شاه‌راه حقیقت گذر توانی کرد» (قزوینی، غزل ۱۴۳؛ خانلری ۱۳۷۵، غزل ۱۳۷) که در نسخه مورخ ۸۲۷ این مصراع نیامده و به جای آن اشتهاً مصراع دوم بیت قبلی تکرار شده است (← خلخال، ص ۹۱). ضبط سایر نسخه‌ها «شاه‌راه طریقت» است و خانلری ضبط «حقیقت» را از تصحیح قزوینی اخذ کرده است (به نقل از نیساری ۷۷، ص ۳۳ و ۳۴).

(۸) برای نمونه‌های دیگری از کم‌دقتی در ثبت نسخه‌بدل‌ها قزوینی، ص ۹-۱۳؛ نیساری ۱۳۶۷، ص ۱۷۷ و ۱۷۸، نیز ۱۸۰-۱۸۴؛ سایه، ص ۴۶؛ نیساری ۱۳۷۳، ص ۱۳ (پانویشت ۱)؛ نیساری ۱۳۷۷، ص ۱۹ (پانویشت ۴) و ص ۳۵ (پانویشت ۱۵).

(۹) پس از چاپ اول تصحیح خانلری، برخی از صاحب‌نظران آن را بهترین تصحیح دیوان حافظ تا آن

تصحیح سایه (هوشنگ ابتهاج)

این تصحیح ابتدا در سال ۱۳۷۳ به چاپ رسید و بارها تجدید چاپ شد که نشان از اقبال خوانندگان دارد. در آن، از سی و یک نسخه استفاده شده است که بیست و دو نسخه از نیمه اول قرن نهم (از ۸۰۷ تا ۸۴۹، با سه نسخه بی تاریخ) شمرده شده و به عنوان نسخ اصلی اختیار شده‌اند. تصحیح قزوینی (چاپ ۱۳۲۰) نیز در همین دسته منظور شده است. مصحح، از هشت نسخه متعلق به نیمه دوم قرن نهم (از ۸۵۴ تا ۸۹۳)، همچنین از حافظ قدسی به حیث نسخه‌های مشورتی بهره جسته است.

تصحیح سایه تصحیح منقح و پاکیزه‌ای است اما خالی از اشکال نیست. یکی از این اشکالات درج‌گزینی نسخه‌بدل‌هاست^{۱۰}. اشکال دیگر اعتماد بیش از حد اوست به تصحیح قزوینی و، به تبع آن، به نسخه مورخ ۸۲۷. وی تصحیح قزوینی را در ردیف نسخ خطی قرار داده است (نسخه شماره ۱۱ او نسخه مورخ ۸۲۷ و نسخه شماره ۱۵ او تصحیح قزوینی است). سایه همین رویکرد را در مورد حافظ قدسی نشان داده و برخی از ضبط‌های آن را وارد متن اشعار حافظ کرده است. او درباره تصحیح قزوینی می‌نویسد: «نسخه شماره ۱۵ ما همان نسخه شادروانان علامه قزوینی و دکتر غنی است. این نسخه، پس از گذشت پنجاه و چند سال، هنوز معتبرترین نسخه و مأخذ و مرجع نقل کلام حافظ است و اگر مبالغی سهو و خطاهای ناگزیر در آن رفع شود^{۱۱}، همچنان یکی از بهترین نسخه‌های دیوان حافظ خواهد بود و، به گمان من، هر نسخه‌ای از دیوان حافظ که ساخته و پرداخته شود باید با این محک پراعتبار سنجیده شود. آمار

→ زمان شمردن از جمله ابوالحسن نجفی (نجفی، ص ۳۱ و ۳۹) (اما وی، در پاسخ سؤال نگارنده در آبان ماه سال ۱۳۸۳، اظهار داشت که اکنون تصحیح نیساری را بهترین تصحیح می‌داند)؛ زریاب خویی در سال ۱۳۶۷ (← زریاب خویی، ص ۱۵)؛ محمدامین ریاحی در سال ۱۳۶۷ (← ریاحی، ص ۴۳۵). ریاحی، در اضافات چاپ دوم گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، سخن از تصحیح نیساری (۱۳۷۱) به میان آورده و علی‌الظاهر آن را بر تصحیح خانلری ترجیح داده است.

۱۰ در اشاره به نحوه ذکر نسخه‌بدل‌ها، خانلری متذکر شده است: «نسخه‌بدل‌ها را تماماً ثبت کردیم و حتی آنها را که در نظر ما به کلی مردود بود از قلم نینداختیم، به گمان آن که شاید در نظر دیگری تا آن درجه نامقبول نباشد». (خانلری ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱۳۹؛ نیز ← نیساری ۱۳۸۵، ص ۱۴)

۱۱ به نظر می‌رسد هدف سایه از تهیه تصحیحی جدید از دیوان حافظ رفع و اصلاح همین «سهو و خطاها» بوده باشد. در تصحیح جدید او، در بسیاری موارد، بیش از این در متن تصحیح قزوینی تصرف نشده است.

درصد استفاده از نسخه‌های مرجع^{۱۲} که در پایان بخش جدول مآخذ آمده است نیز میزان اهمیت و اعتبار این نسخه را تأیید می‌کند» (سایه، ص ۴۸ و ۴۹؛ تاریخ این مطلب ۱۳۷۲ است)

نظری به «آمار استفاده از نسخه‌ها در متن (غزل‌ها)» (همان، ص ۶۹۹) نشان می‌دهد که بالاترین درصد استفاده (۸۲/۶۲ درصد) از نسخه ۱۵ (تصحیح قزوینی) است و، پس از آن، از نسخه ۱۱ (مورخ ۸۲۷) با ۷۸/۸۶ درصد. نسخه بعدی، با اختلاف بسیار، نسخه ۳ (مورخ ۸۱۳) است با ۵۳/۹۹ درصد. این آمار نشان می‌دهد که تصحیح سایه چه اندازه به تصحیح قزوینی و نسخه ۸۲۷ نزدیک است. مقایسه چند غزل از تصحیح سایه با تصحیح قزوینی و دیگر تصحیحات همین نتیجه را تأیید کرده است. به نظر می‌رسد دلیل این امر مؤانست سایه با ضبط‌های تصحیح قزوینی باشد. (← محجوب، ص ۲۵۸)

اشکال دیگر یکی از معیارهای سایه در تصحیح است که خرّمشاهی از آن چنین یاد می‌کند: «اصل اصیل و کارگشا و راه‌گشای کار مصحح این بوده است که کلام هرچه صناعی‌تر و آراسته‌تر باشد، حافظانه‌تر یعنی صحیح‌تر است». (خرّمشاهی ۱۳۷۹ الف، ص ۲۸۰؛ نیز ← سایه، ص ۲۱ تا ۳۲)

البته سخن هرچه آراسته‌تر باشد بیشتر احتمال دارد که سخن حافظ یا ویرایش نهائی او باشد اما به شرطی که دلایل دیگر، مثل ضبط اقدم یا اکثریت نسخ، صحت انتساب آن را به حافظ تأیید کند. به نظر می‌رسد سایه چندان به ضبط اغلب و اقدم نسخ مقید نبوده است. برای مثال به این بیت در ضبط سایه توجه کنید:

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را

از شانزده نسخه اساس سایه، در نه نسخه این بیت آمده و جملگی، به جای «دام و دانه»، «بند و دام» دارند؛ فقط نسخه ۲۸ سایه (مورخ ۸۷۴) بیت را به صورت بالا دارد^{۱۳}.

۱۲) محمدجعفر محجوب درباره این سخن سایه نوشته است: «اظهار نظر سایه، که آمار درصد استفاده از نسخه‌های مرجع^{۱۲} را مؤید اظهار نظر خویش می‌شمارد، در حقیقت نوعی **مصادره به مطلوب** است. سایه بدین نسخه – به حق – معتقد بوده، از آن بیشتر استفاده کرده، آنگاه میزان استفاده خود از آن را دلیل برتری نسخه دانسته است؛ و این درست نیست». (محجوب، ص ۲۵۷ و ۲۵۸؛ تأکید از من است)

۱۳) مورد دیگر آن است ضبط نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استاد (سایه، ص ۳۸۸). از ده نسخه‌ای در تصحیح وی که این بیت در آنها آمده، ضبط نه نسخه «دوست» است و فقط ضبط نسخه ۱۰ (مورخ ۸۲۵) «یار» است.

حافظ‌پژوهان نیز در شعر حافظ تصرّفات کرده‌اند که آن را زیباتر ساخته است^{۱۴}، هرچند ضبطی را که زیباتر باشد الزاماً از حافظ چنین تغییراتی در نسخه‌های دیوان حافظ نیز پدید آمده است؛ اما با این توجیه که ضبط زیباتر اختیار شده، نباید آنها را وارد اشعار حافظ کرد.

تصحیح عیوضی

این تصحیح در سال ۱۳۷۶ به چاپ رسید. تصحیح آن بر اساس هشت نسخه کامل قدیم (مورّخ ۸۱۳ تا ۸۲۷) صورت گرفته و، ضمن تجدیدنظرهایی با استفاده از نسخه دیگری مورّخ ۸۲۳، در سال ۱۳۸۵ چاپ دیگری از آن منتشر شده است^{۱۵}.

مصنّح روش التقاطی اختیار کرده و دلیل آن را نزدیک بودن زمان استنساخ نسخه‌ها و وابسته نبودن آنها به همدیگر ذکر کرده است. (عیوضی ۱۳۸۵، ص ۳۰-۳۱)

وی معیارهای تصحیح خود را به اجمال چنین بیان کرده است: «باید در محدوده منابع کهن، با توجّه به اهمّیت انکارناپذیر نسخ کهن‌تر و بها دادن به ضبط اکثریت نسخ، در صورت ضرورت به ملاک‌های نقد ادبی مبتنی بر خود دیوان و طرز تفکّر و شیوه بیان حافظ تمسّک جست» (همان، ص ۳۱). البته، در استفاده از ملاک‌های نقد ادبی، باید به آثار سایر سخنوران به‌ویژه هم‌عصران و هم‌سبکان حافظ نیز توجّه داشت و عیوضی خود نیز به این نکته توجّه داشته است.

عیوضی دلایل انتقادی خود را در انتخاب برخی ضبط‌ها ذکر کرده است. در چاپ ۱۳۷۶، این دلایل در دو بیست و بیست و یک صفحه پایان کتاب آمده و، در چاپ ۱۳۸۴،

۱۴) برای دیدن برخی تصرّفات خود سایه در شعر حافظ ← سایه، ص ۳۶ تا ۳۸؛ نیز نمونه‌هایی از تصرّفات دیگران در ابیات زیر: «دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما»، تصرّف خرّمشاهی: «دریای ازرق فلک و زورق هلال» (خرّمشاهی ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۳۵۳)؛ «زان می عشق کزو پخته شود هر خامی گرچه ماه رمضان است بیاور جامی»، تصرّف زریاب خویی: «زان می خام کز او پخته شود هر خامی» (زریاب خویی، ص ۴۱۶)؛ «بس دعای سحرت مونس جان خواهد بود تو که چون حافظ شب‌خیز غلامی داری»، تصرّف خرّمشاهی - هاشم جاوید (ص ۵۶۰ پانوش ۸)؛ «بس دعای سحرت حافظ جان خواهد بود»؛ «رحم آر بر دل من کز مهر روی خوبت شد شخص ناتوانم باریک چون هلالی»، تصرّف ضیاء موّحد: «رحم آر بر دل من کز مهر روی ماهت» (موّحد، ص ۲)؛ «دی گفت طیب از سر حسرت چو مرا دید هیهات که رنج تو ز قانون شفا رفت»، تصرّف خرّمشاهی: «هیاهات نجات تو ز قانون شفا رفت»، (موّحد ۱۳۸۴، ص ۲)؛ «تو نازک‌طبعی و طاقت نیاری گران‌های مستی دلق‌پوشان»، تصرّف نگارنده: «درشتی‌های مستی دلق‌پوشان».

۱۵) این تصحیح یک بار نیز در سال ۱۳۷۹ با نسخه بدل‌های گزینشی به چاپ رسید.

صورت مشروح تر آن، ذیل عنوان «حافظ برتر کدام است؟» در کتابی مستقل درج شده است.

مصحح فقط از نسخه‌های کامل بهره برده و از نسخه‌های ناقص دیوان استفاده نکرده و بر آن است که استفاده از نسخه‌های ناقص «جز گرانبار کردن حواشی حاصلی ندارد» (همان، ص ۲۴). با این حال، مواردی هم پیش آمده است که ضبط‌های نه نسخه کامل کارگشا نبوده‌اند و مصحح ناچار شده است در قریب بیست مورد از منابع دیگر استفاده کند و، در هشت مورد، به تصحیح قیاسی متوسل گردد. (همان، ص ۴۹)

عیوضی از نسخه‌های مورخ ۸۱۸، ۸۲۱ و ۸۲۴ به واسطه منابع چاپی (عیوضی ۱۳۷۶، ص ۷۸) - از دو نسخه مورخ ۸۱۸ و ۸۲۱ به واسطه تصحیح خانلری (عیوضی ۱۳۸۵، صفحات چهل و چهل و دو)، و از نسخه ۸۲۴ معلوم نیست به کدام واسطه - استفاده کرده است. به طور کلی متن اشعار، در تصحیح عیوضی، مقبول و درخور اعتماد است اما نسخه‌بدل‌های آن چندان که باید دقیق نیست.

تصحیح جلالی نایینی و نورانی وصال

این تصحیح در سال ۱۳۷۲ چاپ شد. چاپ جدید آن با اندک تغییراتی در سال ۱۳۸۵ صورت گرفته است.^{۱۶} در آن، از چهار نسخه اصلی (مورخ ۸۱۳-۸۲۷) استفاده و از بیست و یک نسخه یا چاپ دیگر «در توضیح نسخه‌بدل‌ها» بهره‌جویی شده است. مصححان اختلافات چهار نسخه اصلی را به صورت کامل آورده‌اند اما در مورد نسخ مشورتی ظاهراً گزینشی عمل کرده‌اند. نسخه‌بدل‌ها چندان دقیق نیستند، به‌ویژه در چاپ ۱۳۸۵ که بخش نسخه‌بدل‌ها بسیار آشفته است.

ضعف این تصحیح ناشی از کم بودن نسخه‌های اساس و تا حدی استفاده از روشی تقریباً انتقادی^{۱۷} و نه تماماً التقاطی است.

مصححان، در مقدمه، بیست و پنج نسخه خطی و چاپی دیوان حافظ را به عنوان منابع خود معرفی کرده‌اند؛ اما، به واقع، تنها از چهار تای آنها در تصحیح متن استفاده کرده‌اند.

۱۶) این تصحیح ظاهراً، با همان صفحه‌آرایی چاپ اول، به سال ۱۳۸۲ نیز در آبادان به چاپ رسیده است.
۱۷) مراد از روش انتقادی آن است که نسخه‌ای که مطمئن‌تر از دیگر نسخه‌ها تشخیص داده شده اساس اختیار گردد و اختلافات ذکر شود و، جز در مورد اغلاط فاحش از ضبط نسخه اساس عدول نشود.

آنان از چهار نسخه مورّخ ۸۱۳ و ۸۲۴ و ۸۲۷ و ۸۲۲، دو نسخه مورّخ ۸۱۳ و ۸۲۴ را اساس اختیار کرده‌اند و، هرگاه غزلی در این دو نسخه نیامده یا ضبط دو نسخه دیگر درست‌تر به نظرشان آمده و به طرز و سبک حافظ نزدیک‌تر می‌نمود، از آنها استفاده کرده‌اند. (← جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵، ص ۳۶)

متن تصحیح چندان هم سقیم نیست؛ زیرا چهار نسخه مبنای آن از کهن‌ترین و صحیح‌ترین نسخ دیوان حافظ‌اند و روش تصحیح «انتقادی-التقاطی» است و از بسیاری از عیوب روش انتقادی مبراست. مجموعاً می‌توان آن را از تصحیح‌های بسیاری بهتر دانست اما متأسفانه این تصحیح، ظاهراً به دلیل نوع تجلید و صفحه‌آرایی و مطرح نشدن، سخت مهجور افتاده و کمتر از شایستگی‌اش ارج دیده است.

تصحیح‌های چهارم و پنجم نیساری^{۱۸}

تصحیح چهارم نیساری با عنوان دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ در سال ۱۳۸۵ به چاپ رسید. این تصحیح بر اساس پنجاه نسخه قرن نهمی صورت گرفته و، در آن، چهارصد و بیست و چهار غزل آمده است. نسخه‌بدل‌های آن به طور کامل و بسیار دقیق ذکر شده‌اند. تصحیح پنجم نیساری با عنوان دیوان حافظ در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسید که در آن، یک نسخه به پنجاه نسخه چاپ ۱۳۸۵ اضافه شده است. این تصحیح شامل چهارصد و هفتاد و چهار غزل، چهارده قصیده و دیگر اشعار حافظ است. در آن، نسخه‌بدل‌ها گزینشی است و فقط ضبط‌های پنج یا شش نسخه ذکر شده است.

مصحّح، در این دو تصحیح، بدون استثنا از اصل نسخه‌های خطّی یا فیلم و عکس آنها استفاده کرده است (← نیساری ۱۳۸۵، ص ۳۰ و ۱۳۸۷، ص ۱۹). معیارهای او در تصحیح دیوان اختیار ضبط اغلب نسخ؛ ضبط اقدم یا اهمّ نسخ؛ و توجّه به سنخ اندیشه و سبک بیان حافظ بوده است. (← نیساری ۱۳۸۵، ص ۱۵ و ۱۳۸۷، ص ۱۲)

۱۸) سه تصحیح پیشین نیساری به شرح زیرند: غزل‌های حافظ (۱۳۵۳) شامل چهارصد و بیست و سه غزل، بر اساس چهار نسخه خطّی (مورّخ ۸۱۳، ۸۲۲، ۸۷۴، ۹۳۸) و چهار نسخه چاپی، بدون نسخه‌بدل: غزل‌های حافظ (۱۳۷۱)، بر اساس چهل و سه نسخه خطّی قرن نهم (مورّخ از ۸۰۷ تا ۸۹۸ و چند نسخه بی‌تاریخ)، نسخه‌بدل‌های هشتاد و شش غزل آن در کتابی جداگانه (۱۳۷۳) به چاپ رسیده است؛ سه دیوان حافظ (۱۳۷۷)، بر اساس چهل و هشت نسخه خطّی قرن نهم (تاریخ نسخه‌ها مانند تصحیح ۱۳۷۱)، بدون نسخه‌بدل.

به نظر می‌رسد که اساسی‌ترین معیارهای تصحیح اشعار حافظ، صرف نظر از ترتیب و اولویت آنها، همین سه معیار باشد. اما، با آنکه نیساری این معیارها را اختیار کرده و در تصحیح دقتی و سواس‌آمیز داشته و نسخه‌های متعدّد را مبنای کار خود قرار داده، از این جمله بهترین تصحیح دیوان حافظ به بار نیامده است. اساساً مهم‌ترین اشکال این دو تصحیح چه‌بسا همان تعدّد نسخ مبنای کار بوده است. استفاده از این همه نسخه برای تصحیح اشعار حافظ ضرورتی نداشته و حتّی ضبط‌های نسخ متأخّر بعضاً گمراه‌کننده شده است. روش درست همان می‌نماید که خاندلری اختیار کرده است. وی، سوای چهارده نسخه اساس، «نسخه‌های متعدّد دیگر، اعم از خطّی و چاپی... در اختیار داشت که تاریخ کتابت آنها از سال‌های ۸۵۰ به بعد بود و چون، از این زمان، به تدریج غلط‌ها فراوان‌تر و شماره اشعار الحاقی بیشتر می‌شود، از مراجعه به آنها و نقل نسخه‌بدل چشم پوشید». (خاندلری ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱۳۷)۱۹

متأسفانه برخی صاحب‌نظران مرعوب و مسحور کثرت نسخ مبنای این تصحیح شده‌اند^{۲۰}. اما باید توجّه داشت که افزایش شمار نسخ مبنای تصحیح دیوان حافظ تا زمان معیّنی، حدّاکثر تا پنجاه سال پس از وفات حافظ، مفید است و پس از آن تاریخ افزودن هر نسخه به نسخ مبنای کار چه‌بسا ما را از سخن اصیل حافظ دور و دورتر سازد. نسخه‌هایی که گاه حدود صد سال پس از درگذشت حافظ کتابت شده‌اند نه تنها در تصحیح مشکل‌گشا نمی‌شوند مشکلاتی هم به بار می‌آورند.

یکی دیگر از اشکالات تصحیح‌های نیساری نوع خاصّ تقسیم‌بندی اشعار حافظ است. چنانکه یاد شد، چاپ ۱۳۸۵ او ناقص و تنها شامل چهارصد و بیست و چهار غزل است. در چاپ ۱۳۸۷ نیز، غزلیات به چهار دسته تقسیم شده است: بخش اصلی (چهارصد و بیست و چهار غزل)؛ پیوست غزل‌ها (پنجاه غزل)؛ ذیل بخش قصاید (ده

۱۹) نیساری بر آن است که «اگر، در آینده، فرضاً حدّاقل سی نسخه کامل یا منتخب مربوط به نیمه اوّل قرن نهم شناسایی شد، شاید صواب آن باشد که همین مقدار به عنوان منابع درجه یک منظور گردد و از نسخه‌های مربوط به نیمه قرن نهم بر حکم ضرورت استفاده شود» (نیساری ۱۳۶۷، ص ۲۱۰). تأکید از من است. هم‌اکنون، در تصحیح او، از بیست نسخه نیمه اوّل قرن نهم استفاده شده است.

۲۰) برای نمونه پانوش ۹.

غزل. از چهارده قصیده که نیساری آورده، سایر مصححان فقط چهارتا را جزو قصاید آورده‌اند)، که جمعاً چهارصد و هشتاد و چهار غزل می‌شود. وی در این باره نوشته است: «در چاپ حاضر، اشعاری که با عنوان غزلواره‌ها از جرگه غزل‌های ناب حافظ تفکیک شده است بیش از آنکه به آمار درج آن اشعار در نسخه‌های خطی مربوط باشد به سبک انشاد و مضمون آن چکامه‌ها بستگی دارد و برخی از آنها را می‌توان در ردیف قصاید کوتاه یا تشبیب و تغزل متمایز دانست». (نیساری ۱۳۸۷، ص ۲۱؛ درباره تقسیم‌بندی اشعار حافظ نیز— نیساری ۱۳۶۷، ص ۲۰۵-۲۱۳)

اصولاً یکی از ویژگی‌های اشعار حافظ و تا حدی شاعران هم‌عصر او «آمیختگی قالب‌های شعری» است. در شعر حافظ مرز لرزان و نسبتاً نامشخص به خصوص غزل و قصیده کم‌رنگ‌تر شده است و معشوق و ممدوح در هم آمیخته‌اند، به گونه‌ای که گاه بهتر است برخی اشعار او را «غزل-قصیده» بخوانیم. متأسفانه نیساری برای تقسیم‌بندی خود ملاک و معیاری عینی و مشخص نداشته و تنها به شمّ زبانی و دریافت ادبی خود رجوع کرده است.^{۲۱}

۲. مقایسه تصحیح‌ها

برای مقایسه تصحیح‌ها توجه به چهار مؤلفه آنها شایسته به نظر می‌رسد:
 - شمار غزل‌ها در هر تصحیح؛ اشعار اصیلی که در آنها نیامده‌اند و اشعار مشکوکی که به آنها راه یافته‌اند؛
 - شمار ابیات هر غزل، چه بیت‌هایی در آنها نیامده و چه بیت‌هایی اضافه دارند؛
 - جایگاه ابیات در هر غزل؛
 - اختلافات در ضبط‌های متن اشعار. (نیساری ۱۳۶۷، ص ۲۱۰)

در بخش حاضر، ابتدا شمار غزل‌ها در تصحیح‌ها مقایسه سپس شمار ابیات و ضبط‌های متن بررسی شده است. از پرداختن به جایگاه ابیات در هر غزل صرف نظر شد؛ زیرا جایگاه ابیات غزل‌ها در بیشتر تصحیح‌ها یا همسان است یا اختلاف چندان است که کار مقایسه را بسیار دشوار می‌سازد. اصولاً چنین می‌نماید که توالی منطقی

(۲۱) پس از بررسی پیوست غزل‌ها، به نظرم رسید که معیارهای نیساری برای جدا کردن برخی غزل‌ها یکی وزن کوتاه و گاه دوری و تند و رقص‌انگیز، دیگری ملمّع بودن شعر یا جمع هر دو حالت بوده است.

ابیات در غزل‌های حافظ عموماً چندان ذی‌نقش نیست. ابیات، هرچند با حال و هوای واحد، استقلال معنایی دارند و بیت به لحاظ معنایی به بیت‌های پیش و پس خود وابسته نیست.

الف- مقایسه شمار غزل‌ها و ابیات

برای این کار، فهرستی تطبیقی از غزل‌های تصحیحات تهیه و مشخص شد که هر تصحیح کدام غزل یا بیت اصیل را ندارد و کدام غزل یا بیت مشکوک به آن راه یافته است. گاه جفت غزلی دیده می‌شود که در تصحیح‌ها وضع مشخصی ندارند و ابیات آنها به هم آمیخته شده است. در تصحیحی، هر دو مستقل از هم و جداگانه آمده‌اند و در تصحیحی در هم ادغام شده‌اند.

غزل‌های «ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده‌ایم» و «عمری است تا به راه غمت رو نهاده‌ایم»، هر دو، در تصحیحات خانلری (۳۵۷ و ۳۵۸)، نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۳۷۴ و ۳۵۹)، و نیساری ۱۳۸۷ (۳۲۴ و ۴۵۲) آمده‌اند؛ اما در تصحیحات قزوینی (۳۶۵)، سایه (۳۵۵)، عیوضی ۱۳۸۵ (۳۵۷)، و جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۷۲ (۳۵۸)، فقط غزل دوم آمده است. در تصحیح نیساری ۱۳۸۵، فقط غزل اول (۳۲۴) آمده است.

غزل‌های «ای دل مباش یک دم خالی ز عشق و مستی» و «با مدعی مگویند اسرار عشق و مستی»، هر دو، در تصحیحات قزوینی (۴۳۴ و ۴۳۵)، سایه (۴۲۳ و ۴۲۴)، عیوضی ۱۳۸۵ (۴۲۴) و ۴۲۵، و نیساری ۱۳۸۷ (۴۶۴ و ۳۸۱) آمده‌اند. در تصحیحات خانلری (۴۲۶)، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۴۵۵) و ۱۳۷۲ (۴۵۳) و نیساری ۱۳۸۵ (۳۸۱) فقط غزل دوم آمده است.

دو غزل «خواب آن نرگس فتان تو بی چیزی نیست» (شش بیت) و «جهان بر ابروی عید از هلال و سمه کشید» (نه بیت) به احتمال قوی از حافظ نیست. اولی در خانلری (ح ۶)، عیوضی ۱۳۸۵، نیساری ۱۳۸۷ نیامده و در قزوینی (۷۵)، سایه (۷۴)، جلالی نائینی و نورانی وصال (۴۸) آمده است. دومی در خانلری (ح ۲۰)، عیوضی ۱۳۸۵، نیساری ۱۳۸۷ نیامده و در قزوینی (۲۳۸)، سایه (۲۳۲)، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۱۳۸) آمده است.

تصحیح قزوینی

شماره آخرین غزل در این تصحیح ۴۹۵ است، اما این تصحیح چهارصد و نود و سه غزل دارد؛ زیرا، در آن، به تأسی از نسخه ۸۲۷، یک قطعه و یک قصیده در غزلیات جای داده شده است: قطعه «خسرواگوی فلک در خم چوگان تو باد» به شماره ۱۰۸ و قصیده «جوزا سحر نهاد حمایل بر برم» به شماره ۳۲۹.

از این چهارصد و نود و سه غزل، ده غزل به احتمال قوی از حافظ نیست: غزل ۹۲: «میر من خوش می روی کاند سر و پا میرمت» (هفت بیت) که در خانلری (← ح ۴)، سایه (← ح ۳)، عیوضی ۱۳۸۵، نیساری ۱۳۸۷ نیامده و فقط در جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۹۵) آمده است.

غزل ۹۶: «درد ما را نیست درمان الغیاث» (پنج بیت) که در خانلری (← ح ۹)، سایه، عیوضی ۱۳۸۵، و نیساری ۱۳۸۷ نیامده و فقط در جلالی نائینی و نورانی وصال (۹۹) آمده است.

غزل ۹۷: «تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج» (هشت بیت) که در خانلری (← ح ۱۰)، سایه (← ح ۴)، عیوضی ۱۳۸۵، نیساری ۱۳۸۷ نیامده و فقط در جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۱۰۰) آمده است.

غزل ۹۸: «اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح» (هشت بیت) که در خانلری (← ح ۱۱)، سایه (← ح ۵)، عیوضی ۱۳۸۵، نیساری ۱۳۸۷ نیامده و فقط در جلالی نائینی و نوری وصال ۱۳۸۵ (۱۰۱) آمده است.

غزل ۱۸۱: «بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند» (هفت بیت) که در خانلری (← ح ۱۶)، سایه (← ح ۹)، عیوضی ۱۳۸۷، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ نیامده و فقط در نیساری ۱۳۸۷ (۴۳۷) آمده است.

غزل ۲۲۳: «هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود» (هفت بیت) که در خانلری (← ح ۱۸)، سایه، عیوضی، نیساری ۱۳۸۷ نیامده و فقط در جلالی نائینی و نورانی وصال (۲۴۴) آمده است.

غزل ۲۶۱: «در آ که در دل خسته توان در آید باز» (شش بیت) که در خانلری (← ح ۲۴)، سایه (← ح ۱۱)، عیوضی ۱۳۸۵، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵، و نیساری ۱۳۸۷ نیامده است.

غزل ۲۹۵: «سحر به بوی گلستان همی شدم در باغ» (هفت بیت) که در خانلری (← ح ۲۸)، سایه (← ح ۱۲)، عیوضی ۱۳۸۵، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵، و نیساری ۱۳۸۷ نیامده است.

غزل ۳۰۸: «ای رُخت چون خلد و لعلت سلسبیل» (هشت بیت) که در خانلری (← ح ۳۰)، سایه (← ح ۱۳)، عیوضی ۱۳۸۵، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵، نیساری ۱۳۸۷ نیامده است.

غزل ۳۸۸: «بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن» (هفت بیت) که در خانلری (← ح ۳۲)، سایه (← ح ۱۶)، عیوضی ۱۳۸۵، نیساری ۱۳۸۷، و جلالی نائینی و نورانی وصال نیامده است.

در عوض، چهار غزل، که به احتمال قوی از حافظانند، در این تصحیح نیامده است: «صبح دولت می‌دمد کو جام هم چون آفتاب» (شش بیت) که سایه (ح ۱) آن را مشکوک دانسته اما در سایر تصحیحات آمده است.

«ز دل برآمدم و کار بر نمی‌آید» (شش بیت) که در تصحیح سایه نیامده، اما در سایر تصحیحات آمده است.

«مژده ای دل که مسیحانفسی می‌آید» (نه بیت) که در همه تصحیحات آمده است.

«جانا تو را که گفت که احوال ما مپرس» (هشت بیت) که در همه تصحیحات آمده است.

مجموع: ده غزل (هفتاد بیت) اضافه دارد و چهار غزل (بیست و نه بیت) را ندارد.

تصحیح خانلری

شماره آخرین غزل در این تصحیح چهارصد و هشتاد و شش است؛ اما این تصحیح، به واقع، چهارصد و هشتاد و پنج غزل دارد؛ زیرا، در آن، قطعه «خسرواگوی فلک در خم چوگان تو باد» در غزلیات (غزل ۱۰۴) آمده است. در این تصحیح، غزلی نیست که بتوان آن را اضافه یا کسر شمرد.

تصحیح سایه

شماره آخرین غزل در این تصحیح ۴۸۴ است. در این تصحیح، سه غزل که در بیشتر تصحیحات مندرج است نیامده است:

غزل «صبح دولت می‌دمد کو جام همچون آفتاب» (شش بیت) که در قزوینی نیامده اما در خانلری (۱۴)، عیوضی ۱۳۸۵ (۱۳)، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۱۳)، و نیساری ۱۳۸۷ (۱۲) آمده است.

غزل «روژه یک سو شد و عید آمد و دل‌ها برخاست» (هشت بیت) که در قزوینی (۲۰)، خانلری (۲۵)، عیوضی ۱۳۸۵ (۲۶)، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۶۰)، و نیساری ۱۳۸۷ (۴۲۷) آمده است.

غزل «زدل برآمد و کار بر نمی‌آید» (شش بیت) که در خانلری ۱۳۸۵ (۲۳۴)، عیوضی ۱۳۸۵ (۲۳۲)، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۱۸۴)، و نیساری ۱۳۸۷ (۲۱۳) آمده است. سایه، به پیروی از نسخه مورخ ۸۲۷، مانند قزوینی آن را با غزل «نفس برآمد و کار از تو بر نمی‌آید» یکی دانسته است. مجموع: غزلی اضافه ندارد و سه غزل (بیست بیت) کسر دارد.

تصحیح عیوضی

در این تصحیح، شماره آخرین غزل ۴۸۵ است و غزلی نیست که بتوان آن را اضافه و کسر شمرد.

تصحیح جلالی نائینی و نورانی وصال

شماره آخرین غزل در جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۵۰۳) و در جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۷۲ (۵۰۰) است. اما، در جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵، به واقع پانصد غزل آمده است؛ زیرا، در آن، غزل «راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست» دو بار، یک بار در شماره ۲۸ (به مطلع «بحری ست بحر عشق...») و یک بار در شماره ۵۷ آمده است. (در جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۷۲ فقط غزل ۲۸ آمده است)؛ همچنین دو قطعه در غزل‌ها جای داده شده است: قطعه «قوة شاعرة من سحر از فرط ملال» (به شماره ۹۶) به مطلع «همچو جان از بر من سرو خرامان میرفت» و قطعه «دادگرا تو را فلک جرعه کش پیاله باد» (به شماره ۱۵۰).

از این پانصد غزل، به احتمال قوی، سیزده غزل زیر از حافظ نیست:

غزل ۹۵: «میر من خوش می‌روی کاندر سر و پا میرمت» (هفت بیت) که فقط در قزوینی (۹۲) آمده است.

- غزل ۹۹: «درد ما را نیست درمان الغیث» (پنج بیت) که فقط در قزوینی (۹۶) آمده است.
- غزل ۱۰۰: «تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج» (هشت بیت). فقط در قزوینی (۹۷) آمده است.
- غزل ۱۰۱: «اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح» (هشت بیت). فقط در قزوینی (۹۸) آمده است.
- غزل ۲۰۲: «صورت خوبت نگارا خوش به آیین بسته اند» (چهار بیت) که در هیچ یک از تصحیح های دیگر نیامده است.
- غزل ۲۰۷: «عشقت نه سرسری است که از دل به در شود» (هفت بیت) که در هیچ یک از تصحیح های دیگر نیامده است (← خانلری، ح ۱۹).
- غزل ۲۱۱: «کارم ز جور چرخ به سامان نمی رسد» (هشت بیت) که در هیچ یک از تصحیح های دیگر نیامده است.
- غزل ۲۲۱: «گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود» (هفت بیت). در هیچ یک از تصحیح های دیگر نیامده است.
- غزل ۲۴۴: «هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود» (یازده بیت) که فقط در قزوینی (۲۲۳) آمده است.
- غزل ۲۹۸: «من خرابم ز غم یار خراباتی خویش» (شش بیت) که در هیچ یک از تصحیح های دیگر نیامده است.
- غزل ۳۸۹: «ای شام ز کوی ما گذر کن» (هشت بیت) که در هیچ یک از تصحیح های دیگر نیامده است.
- غزل ۴۲۴: «ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده» (یازده بیت) که در هیچ یک از تصحیح های دیگر نیامده است (← خانلری، ح ۳۴).
- غزل ۴۴۵: «ای ز شرم عارضت گل غرق خوی» (دوازده بیت) که در هیچ یک از تصحیح های دیگر نیامده است.
- این تصحیح هیچ غزلی را کم ندارد.
- مجموع: سیزده غزل (صد و دو بیت) اضافه دارد بدون کسر.

تصحیح‌های چهارم و پنجم نیساری

در نیساری ۱۳۸۷، غزل‌ها در سه بخش آمده‌اند: در بخش اصلی، چهارصد و بیست و چهار غزل؛ در پیوست غزل‌ها پنجاه غزل؛ ضمن قصاید، ده غزل؛ مجموعاً چهارصد و هشتاد و چهار غزل.

در نیساری ۱۳۸۵، فقط چهارصد و بیست و چهار غزل بخش اصلی آمده است. از پنجاه غزل مندرج در پیوست، سه غزل از حافظ نیست: غزل ۴۳۷ (هفت بیت)، ۴۵۰ (هفت بیت) و ۴۶۵ (هشت بیت). پس، در نیساری ۱۳۸۵، به واقع از پیوست‌ها چهل و هفت غزل (سیصد و هفتاد و شش بیت) نیامده است. ده غزلی هم که در نیساری ۱۳۸۷ در قصاید جای داده شده‌اند حاوی صد و هجده بیت‌اند (شمار ابیات بر اساس نیساری ۱۳۸۷). بنابراین، کسری‌های نیساری ۱۳۸۵، در مقایسه با نیساری ۱۳۸۷، چهارصد و نود و چهار بیت است. در چهارصد و بیست و چهار غزل اصلی نیز، که باید نخبه غزلیات حافظ باشند، دو غزل الحاقی وجود دارد:

غزل ۱۴۲: «در هر هوا که جز برق اندر طلب نباشد» (هفت بیت) که در هیچ‌یک از تصحیح‌های دیگر نیامده است.

غزل ۲۲۷: «دلا چندم بریزی خون ز دیده شرم دار آخر» (هفت بیت) که در هیچ‌یک از تصحیح‌های دیگر نیامده است.

در نیساری ۱۳۸۷، سه غزل الحاقی نیز در پیوست‌ها وارد شده است:

غزل ۴۳۷: «بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند» (هفت بیت) که فقط در قزوینی (۱۸۱) آمده است.

غزل ۴۵۰: «روز عید است و من امروز در آن تدبیرم» (هفت بیت) که در هیچ‌یک از تصحیح‌ها نیامده است.

غزل ۴۶۵: «اکنون که ز گل باز چمن شد چو بهشتی» (هشت بیت) که در هیچ‌یک از تصحیح‌ها نیامده است.

در عوض، در دو تصحیح چهارم و پنجم نیساری (۱۳۸۷ و ۱۳۸۵)، هفت غزل زیر، که در سایر تصحیحات آمده‌اند، نیامده است (شمار ابیات مطابق نیساری ۷۷ یا سایر تصحیح‌هاست). این موارد جزو کسری‌های نیساری ۸۵ نیز منظور گردید.

غزل «برو به کار خود ای واعظ، این چه فریاد است» (هفت بیت). که در قزوینی (۳۵)، خانلری (۳۶)، سایه (۳۴)، عیوضی ۱۳۸۵، (۳۲)، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۲۹) آمده است. این غزل، در نیساری ۱۳۷۷ (ص ۶۱۶)، از سلمان ساوجی دانسته شده است.

غزل «دل من در هوای روی فرخ» (نه بیت) که در قزوینی (۹۹)، خانلری (۹۵)، سایه (۹۴)، عیوضی ۱۳۸۵ (۹۵)، جلالی نائینی و نورانی وصال (۱۰۲)، همچنین در نیساری ۱۳۷۷ (۴۲۹) آمده است.

غزل «جمالت آفتاب هر نظر باد» (هشت بیت) که در قزوینی (۱۰۴)، خانلری (۱۰۰)، سایه (۹۹)، عیوضی ۱۳۸۵ (۱۰۰)، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۱۳۷) آمده است و در نیساری ۱۳۷۷ (ص ۶۱۷) از ناصر بجهای دانسته شده است.

غزل «بارم چو قدح به دست گیرد» (پنج بیت) که در قزوینی (۱۴۸)، خانلری (۱۴۴)، سایه (۱۴۲)، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۲۵۰) همچنین در نیساری ۱۳۷۷ غزل (۱۲) (با قید جزو اشعار مشکوک) آمده است.

غزل «عشق تو نهال حیرت آمد» (هفت بیت) که در قزوینی (۱۷۲)، خانلری (۱۶۸)، سایه (۱۶۶)، عیوضی ۱۳۸۵ (۱۶۷)، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۲۰۶) همچنین در نیساری ۱۳۷۷ (۱۴) (با قید جزو اشعار مشکوک) آمده است.

غزل «گفتند خلاق که تویی یوسف ثانی» (هفت بیت) که در قزوینی (۴۷۵)، خانلری (۴۶۶)، سایه (۴۶۲)، عیوضی ۱۳۸۵ (۴۶۵)، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۴۹۳) آمده و، در نیساری ۱۳۷۷ (ص ۶۱۸)، از روح عطّار دانسته شده است.

غزل «صبح است و ژاله می‌چکد از ابر بهمنی» (شش بیت) که در قزوینی (۴۷۹)، خانلری (۴۷۰)، سایه (۴۶۶)، عیوضی ۱۳۸۵ (۴۶۲)، جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵ (۴۸۸) همچنین در نیساری ۱۳۷۷ (۳۱) (با قید جزو اشعار مشکوک) آمده است.

مجموع: نیساری ۱۳۸۵ دو غزل (چهارده بیت) اضافه دارد؛ پنجاه و هفت غزل (چهارصد و نود و چهار بیت) اصیل مندرج در نیساری ۱۳۸۷ همچنین هفت غزل (چهل و نه بیت)، که در بقیۀ تصحیح‌ها جز نیساری ۱۳۸۷ آمده کسر دارد.
 مجموع: نیساری ۱۳۸۷ پنج غزل (سی و شش بیت) اضافه و هفت غزل (چهل و نه بیت) کسر دارد.

جدول مقایسه شمار غزل‌ها و ابیات در تصحیح‌ها

تصحیح‌ها	قزوینی	خانلری	سایه	عیوضی	نائینی و نورانی	نیساری	نیساری
				۱۳۸۵	۱۳۸۵ وصال	۱۳۸۵	۱۳۸۷
اضافه	۱۰ غزل ۷۰ بیت	—	—	—	۱۳ غزل ۱۰۲ بیت	۲ غزل ۱۴ بیت	۵ غزل ۳۶ بیت
کسری	۴ غزل ۲۹ بیت	—	۳ غزل ۲۰ بیت	—	—	۶۴ غزل ۵۴۳ بیت	۷ غزل ۴۹ بیت

ب) مقایسه متن تصحیح‌ها

برای این مقایسه، چهل و نه غزل (حدود ۱۰ درصد غزلیات) حافظ در تصحیح‌ها مقابله و اختلافات آنها یادداشت شد. در این مقایسه روشی اختیار شد که دخالت ذوق و ذهنت را به حداقل برساند:

- صورتی که در بیشتر تصحیح‌ها مشترک بود صحیح فرض شد؛
- هرگاه ضبط یک تصحیح با ضبط غالب تصحیح‌ها مغایر بود مردود قلمداد شد؛
- هرگاه در ضبط تصحیح‌ها تشبیه وجود داشت یا شمار تصحیح‌های حاوی دو ضبط برابر بود، ناگزیر ترجیحی منظور نگردید.

برای مثال، غزل ۳۶۳ «دیدار شد میسر و بوس و کنار هم» را در نظر می‌گیریم. این غزل شانزده بیت دارد و در نیساری ۱۳۸۵ نیامده است. شش تصحیح مورد بررسی ما فقط در پنج بیت آن (به ترتیب ابیات ۳، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶) اختلاف دارند (اختلاف‌ها ذیل هر بیت ذکر شده است):

۳ ما عیب کس به رندی و مستی نمی‌کنیم لعل بتان خوش است و می خوش‌گوار هم
(قزوینی: مستی و رندی)

۱۳ گوی زمین ربوده چوگانِ عدلِ اوست وین برکشیده گنبد نیلی حصار هم
(عیوضی ۱۳۸۵: توست؛ نیساری ۱۳۸۷: قبه)

- ۱۴ عزم سبکِ عنانِ تو در جنبش آورد این پایدار مرکزِ عالی‌مدار هم
(سایه، نیساری ۱۳۸۷: سبک‌عنانش به جنبش درآورد)
- ۱۵ تا از نتیجهٔ فلک و طور دور اوست تبدیل ماه و سال و خزان و بهار هم
(سایه؛ جلالی نائینی و نورانی وصال ۱۳۸۵؛ نیساری ۱۳۸۷: سال و ماه)
- ۱۶ خالی مباد جمع جلالش ز سروران وز ساقیانِ سروقدِ گل‌عذار هم
(جلالی نائینی و نورانی وصال: بزم تو از جمع سروران)
- با توجه به نتایج مقایسه و ملاک‌های یادشده، در بیت ۳، ضبط «رندی و مستی»، در بیت ۱۳ ضبط «اوست» و «گنبد»، و در بیت ۱۶، «جمع جلالش ز سروران» اکثریت قریب به اتفاق دارند؛
- در بیت ۱۴، «سبک‌عنان تو در جنبش آورد» ضبط غالب است؛
- در بیت ۱۵، هر دو ضبط «ماه و سال و سال و ماه» برابرند؛

منابع

الف - تصحیحات

- خرم‌شاهی و جاوید، دیوان حافظ، قرائت‌گزینی انتقادی، به اهتمام هاشم جاوید و بهاء‌الدین خرم‌شاهی، فرزانه روز، تهران ۱۳۷۸.
- دیوان حافظ، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، دو جلد، چاپ سوم، خوارزمی، تهران ۱۳۷۵.
- دیوان خواجه حافظ شیرازی (عکس و تصویر عین متن و تذهیب نسخهٔ خطی بسیار نفیس و مشهور مورخ ۸۲۷ خلخال)، به کوشش شمس‌الدین خلخال، مهرآیین، تهران ۱۳۶۹.
- دیوان حافظ، به تصحیح سایه، چاپ هفتم، کارنامه، تهران ۱۳۷۸.
- دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی (۴)، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی (مقدمه، مقابله و کشف‌الابیات: رحیم ذوالنور)، چاپ دوم، زوار، تهران ۱۳۷۴.
- دیوان حافظ، به تصحیح رشید عیوضی، دو جلد، صدوق، تهران ۱۳۷۶.
- دیوان حافظ، به تصحیح رشید عیوضی، ویرایش دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۵.
- دیوان حافظ، به تصحیح محمدرضا جلالی نائینی و نورانی وصال، علمی، تهران ۱۳۷۲.
- دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، به تصحیح محمدرضا جلالی نائینی و نورانی وصال، پنجره، تهران ۱۳۸۵.
- دیوان حافظ، (بر اساس نسخه‌های خطی سدهٔ نهم)، به تصحیح سلیم نیساری، چاپ دوم، سخن، تهران ۱۳۸۷.

دیوان حافظ، به تصحیح سلیم نیساری، سینانگار، تهران ۱۳۷۷.
نیساری، سلیم، دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ، به اهتمام سلیم نیساری، دو جلد، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۵.

ب - سایر منابع

خرم‌شاهی (۱)، بهاء‌الدین، حافظ‌نامه (شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی، و ابیات دشوار حافظ)، چاپ ششم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳.
— (۲)، ذهن و زبان حافظ، چاپ ششم، ناهید، تهران ۱۳۷۹.
— (۳)، فرصت سبز حیات، نشر قطره، تهران ۱۳۷۹.
ریاحی، محمدامین، گل‌گشت در شعر و اندیشه حافظ، چاپ دوم، علمی، تهران ۱۳۷۴.
زریاب‌خویی، عباس، آینه جام، چاپ دوم، علمی، تهران ۱۳۷۴.
محجوب، محمدجعفر، «درباره حافظ به سعی سایه (بهانه‌ای برای مرور سه چاپ معتبر دیوان خواجه حافظ در پنجاه سال اخیر)»، کلک، ش ۶۰، ص ۲۵۲-۳۱۰.
موحد، ضیاء، «کدام نسخه، کدام شعر، کدام شاعر»، ادب‌نامه شرق (ضمیمه رایگان فرهنگ و ادب - ۴، ویژه حافظ) [ضمیمه روزنامه شرق]، آبان ۱۳۸۴، ص ۲ و ۳.
[ناتل] خانلری، پرویز، «چند نکته درباره انتقاد بر تصحیح دیوان حافظ»، مندرج در مقالات فرزانه، به اهتمام احمد اداره‌چی گیلانی، آبان، تهران ۱۳۵۶.
نجفی، ابوالحسن، «حافظ: نسخه نهایی»، نشر دانش، س ۲، ش ۱، تهران ۱۳۶۰، ص ۳۰-۳۹.
نیساری، سلیم، مقدمه‌ای بر تدوین غزل‌های حافظ، بی‌نا، تهران ۱۳۶۷.
—، دفتر دیگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ، سروش، تهران ۱۳۷۳.



درآمدی بر تاریخ ادبیات اسپانیائی-امریکائی

به یاد گابریل گارسیا مارکز
که در ۱۷ آوریل ۲۰۱۴ درگذشت.

حسن میرعابدینی

کاظم فرهادی، درآمدی بر تاریخ ادبیات اسپانیائی-امریکائی، نشر نی، تهران ۱۳۹۲،
۲۲۹ صفحه.

مؤلف، با تمرکز بر تحوّل انواع شعر و داستان و نمایش، سیر ادبیات اسپانیائی زبانِ امریکای لاتین را در روندی تاریخی، به ترتیب زمانی، پی می‌گیرد و می‌کوشد تا نشان دهد ادبیّاتی محلی و وابسته به سنت فرهنگی اسپانیا چگونه به صورت شاخه‌ای مستقل و پربار از ادبیّات مدرن جهان درآمدۀ است. کاظم فرهادی تاریخ ادبیّی موجز خود را به شکل مجموعه مقالاتی کوتاه درباره دوره‌های تاریخی- ادبیّی پیش می‌برد. در این مقالات، چشم‌اندازی از فضای اجتماعی امریکای لاتین و عوامل تاریخی- سیاسی مؤثر بر روند فرهنگ، در برابر خواننده گشوده می‌شود. سپس، جریان‌های ادبیّی شکل گرفته بر این زمینه توصیف می‌شود با این هدف که رابطه ساختار اجتماعی با آثار ادبیّی- هنری پدید آمده در دوره‌های ادبیّی ارائه گردد و، با توجّه به نسبت تحوّل درونی ادبیّات با شرایط بیرونی، همسوئی این دو نشان داده شود. در این وجهه نظر، ادبیّات

به صورت پدیده‌ای جلوه‌گر می‌شود که در جنب عوامل مؤثر برون‌متنی معنی پیدا می‌کند.

کتاب براساس نظر اوکتاویو پاز^۱ (۱۹۱۴-۱۹۹۸)، شاعر مکزیکی و برنده جایزه نوبل سال ۱۹۹۰، شکل گرفته که، به جای ادبیات قومی (مکزیکی، آرژانتینی و...)، مفهوم کلی ادبیات اسپانیایی-امریکایی را نشانده است؛ زیرا نویسندگان امریکای لاتین به زبان اسپانیایی و برای اسپانیایی‌زبانان می‌نویسند و «سبک‌ها و شیوه‌های زیباشناختی از ملیت‌ها درمی‌گذرند، از روی حصارها می‌لغزند و کاری با مرزها ندارند». پاز ادبیات اسپانیایی-امریکایی را یکی از عناصر وحدت تاریخی ملت‌های امریکای لاتین می‌شمارد و برای ادبیات این ملت‌ها تمایز فرهنگی قایل نیست. مؤلف، در عین حال، آراء اثرافرینانی را ذکر می‌کند که با نظر پاز مخالف‌اند. مثلاً ژورژی آمادو^۲ (۱۹۱۲-۲۰۰۱)، رمان‌نویس چپ‌گرای برزیلی، بر آن است که ادبیات امریکای لاتین وجود ندارد و هریک از کشورهای این منطقه ادبیات ملی خاص خود را دارند. او پذیرش برچسب «ادبیات امریکای لاتین» را سر نهادن به گرایشی استعماری تلقی می‌کند. خورخه لوئیس بورخس^۳ (۱۸۹۹-۱۹۸۶)، شاعر و داستان‌نویس نوگرای آرژانتینی، نیز به ادبیات ملی باور دارد و تعبیر «هویت امریکای لاتینی» را کلی‌گرائی ریاکارانه می‌سنجد.

به هر روی، این کتاب به آن بخش از ادبیات امریکای لاتین می‌پردازد که به زبان اسپانیایی نوشته شده و آبشخور ریشه‌های آن عمدتاً سنت فرهنگی اسپانیاست. پس، در آن، از نویسندگان پرتغالی‌زبان برزیل یا فرانسه‌زبان‌های هائیتی و نویسندگانی که به دیگر زبان‌ها می‌نویسند سخنی به میان نمی‌آید.

کتاب شامل سه بخش است و هر بخش مقدمه‌ای دارد که، طی آن، جریان کلی ادبیات دوره مورد نظر وصف می‌شود. آنگاه، در سه فصل نظم‌یافته براساس سیر تاریخی، شعر و نثر و نمایشنامه بررسی می‌گردد. در هر فصل، تفصیل جزءنگارانه‌تر جریانی را می‌خوانیم که در «مقدمه» به صورت کلی مطرح شده بود.

مقدمه بخش اول، «از اکتشاف تا استقلال»، توصیفی است از فتح خونین دنیای جدید (قاره

1) O. Paz

2) J. Amado

3) J. L. Borges

امریکا) بر اساس آنچه اسپانیایی‌های درگیر در ماجراها نوشته‌اند. تأکید آنان «بر رشادت کریستف کلمب و همراهان او به عنوان دریانورد و کاشف و کم‌اهمیت جلوه دادن کشتار سرخ‌پوستان... انتخابی [است] ایدئولوژیک» برای توجیه آنچه به واقع روی داده است.

در فصل‌های سه‌گانه این بخش، به ترتیب از ادبیات کشف و فتح و تبلیغ انجیل؛ شکوفایی و پژمردگی ادبیات استعماری؛ دوره روشنگری و قیام گفت‌وگو شده است. در آن، شرحی آمده است از هجوم اسپانیایی‌ها و دیگر ملل آزمند اروپایی، در قرن پانزدهم میلادی، به امریکا که، با کشتار بومیان و قلع و قمع فرهنگ آرتک‌ها و اینکاهای صلح‌دوست، «چهره» این سرزمین را دگرگون کردند». قرن شانزدهم، دوره ادبیات روائی بود، در قالب گزارش‌های وقایع‌نگارانه از کشف و فتح، به قلم کسانی از میان کاشفان و مبلغان مسیحی که، تحت تأثیر شگفتی‌های قاره نو، مشاهدات عینی خود را با صحنه‌ها و مخلوقات تخیلی برگرفته از ژمانس قرون وسطایی، درمی‌آمیختند: ترکیب هنر فاتحان با سنن ادبی بومیان که زمینه‌ساز آثار بعدی امریکای لاتین می‌شود.

فاتحان ادبیات درباری-کلیسائی اسپانیای قرون وسطی را در دنیای نویافته تداوم بخشیدند. به تدریج ادبیات خردگرای قرن هفدهم فرانسه نیز، به رغم ممانعت و سانسور مقامات اسپانیائی، به درون منطقه راه گشود. قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم دوره جنگ‌های استقلال و نشر مقالات ژورنالیستی و شعرهای پرشور میهنی و شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و روشنفکری متأثر از ادبیات اروپایی است. در واقع، در هر چند دهه، به مقتضای شرایط تاریخی-اجتماعی، نوع ادبی فراخور آن به صحنه مقدم می‌آید و انواع دیگر در سایه قرار می‌گیرند. در اوایل قرن نوزدهم، جنبش ادبی مستقلی در مکزیک پا می‌گیرد که، ضمن تأثر از ادبیات فاتحان اروپایی، مایه‌هایی سرخ‌پوستی دارد. این جنبش، رفته‌رفته، به دیگر کشورهای منطقه راه می‌یابد و نویسندگان، با اختیار مضمون‌هایی بیگانه‌ستیز، رویکردی هویت‌طلبانه می‌یابند و در راه شکستن طلسم سنت ادبی استعماری گام برمی‌دارند. در این دوره، هنوز اثر شاخصی پدید نمی‌آید و آثار تنها به لحاظ تاریخی-اجتماعی حایز اهمیت‌اند.

در مقدمه بخش دوم، «از استقلال تا انقلاب مکزیک»، مؤلف، ضمن وصف حال و هوای چیره بر دوره مورد نظر، رگه‌های اصلی فعالیت ادبی و نمایشی را نشان می‌دهد. سپس،

در سه فصل کوتاه‌تر رمانتیسیم؛ رئالیسم و ناتورالیسم؛ و مدرنیسم، تحوّل شعر و نثر و نمایش طیّ سال‌های ۱۸۳۲-۱۹۱۰ را، به صورتی جزءنگارانه‌تر از آنچه در مقدمه آمده، پی می‌گیرد.

در این دوره، تلاش اثرآفرینان برای درهم‌آمیزی مکتب‌های ادبی اروپا با مضمون‌ها و قالب‌های بومی، به آمریکانیسم ادبی می‌انجامد. هرچند در اوایل قرن نوزدهم خاطره‌نگاری مربوط به دوره استعمار تداوم می‌یابد، نگارش آثار رمانتیک با مضمون «کسب هویت میهنی برآمده از جنگ‌های استقلال» رونق می‌گیرد. مضامین سرخ‌پوستی بیش از پیش به آثار ادبی راه می‌یابند. نویسندگان، در صحنه آشفته معاصر یا در گذشته‌ای افسانه‌ای و آرمانی، به جست‌وجوی ریشه‌های ملی خودند. مؤلف نخست به اختناق سیاسی حاکم بر اغلب کشورهای منطقه و مشکلات سیاسی-اجتماعی آنها در نیمه قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم اشاره می‌کند. آن‌گاه به این نکته می‌پردازد که، با ورود به عصر رئالیسم، توجه به عینیات اجتماعی جانشین تخیلات ایدئالیستی رمانتیک‌ها می‌شود و به رشد منطقه‌گرایی، با تأکید بر چشم‌اندازهای طبیعت بکر، می‌انجامد. گرایش دیگری که، همزمان با منطقه‌گرایی رواج می‌یابد، مدرنیسم به سرکردگی ادبی روبن داریو^۴ (۱۸۷۵-۱۹۳۴)، شاعر و فعال سیاسی نیکاراگوآیی است. جریان‌های متنوع اروپایی و بومی، در بوتّه جنبش مدرنیسم، همگداز می‌شوند و زیباشناسی کاملاً نوی پدید می‌آید که ویژگی آمریکائی بسیار چشمگیری دارد. ادبیات آمریکائی-اسپانیائی با این جنبش وارد جریان اصلی ادبیات غربی می‌شود.

در بخش سوم، «از انقلاب مکزیک تا جهانی شدن ادبیات اسپانیائی-امریکائی»، آغاز دوره معاصر ادبیات آمریکای لاتین مقارن انقلاب ۱۹۱۰ مکزیک قلمداد می‌شود که «شاخص‌ترین جنبش اصلاحات اجتماعی در تاریخ جمهوری‌های آمریکای لاتین به شمار می‌آید». انقلاب مکزیک دوره شکل‌گیری سرنوشت‌سازترین حوادث ادبی منطقه و عامل شتاب بخشیدن به آگاهی اجتماعی نویسندگان وصف می‌شود. از آن پس، سرخ‌پوست و دلبستگی به هویت بومی از حدّ نشانه‌ای برای آب و رنگ اقلیمی دادن به ادبیات می‌گذرد

و به جأئمایهٔ اساسی شعرها و داستان‌ها بدل می‌گردد. پس از جنگ بین‌المللی اول و افزایش سرمایه‌گذاری خارجی در امریکای لاتین، که رونق اقتصادی و فساد مالی و سیاسی دولتمردان را به همراه داشت، اعتراض اجتماعی در ادبیات امریکای لاتین بازتاب پررنگ‌تری می‌یابد. نگارش مقالاتی مبتنی بر خودشناسی انتقادی رواج می‌یابد. رمان و داستان کوتاه به چشم‌اندازی هویت‌طلبانه و انتقادی معطوف می‌گردد و شاعرانی چون پابلو نرودا^۵ (۱۹۰۴-۱۹۷۳)، شاعر مشهور و ممتاز شیلیایی و برندهٔ جایزهٔ نوبل سال ۱۹۷۱، گل می‌کنند.

جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶-۱۹۳۹) نیز از عوامل مؤثر در تحوّل ادبی منطقه شد. پس از شکست جمهوری‌خواهان، بسیاری از نویسندگان و ناشران اسپانیایی به امریکای لاتین مهاجرت کردند و، در آنجا، بنگاه‌های نشر دایر کردند و مجلات ادبی تازه‌ای راه انداختند که حول آنها جنبش‌های ادبی متنوعی شکل گرفت. در حالی که طرفداران مدرنیسم به گریز هنرمندانه از مطرح کردن مسائل اجتماعی در ادبیات می‌اندیشیدند، رمان انقلاب دلبستگی عمیقی به مبارزات مردم نشان می‌داد. اما جریان عمدهٔ ادبی در نوعی از منطقه‌گرایی بروز یافت که به تدریج رنگی دیگر گرفت و با ادبیات روان‌شناختی و فلسفی درآمیخت. بدین سان، مضمون انسان در قبال زندگی شهری امروز به جای مضمون انسان در قبال بدویت طبیعت نشست. نویسندگان امریکای لاتین با نوعی فراواقع‌گرایی - رئالیسم جادویی که «مقیاس‌های معمول زمان و مکان را به منظور گشودن راهی برای کشف واقعیتی نو درمی‌نورد» - به مضمون‌های خود صورت هنری دادند. از درون رمان بومی‌گرا، که با رئالیسم جادویی حال و هوایی متفاوت یافته بود، رمان روان‌شناختی برآمد که، به صورتی بدیع، باورهای بومی را با مدرن‌ترین سبک‌های ادبی جهان می‌آمیخت. این شیوهٔ ادبی، در سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۷۰، با رمان‌های گابریل گارسیا مارکز^۶، میگل آنخل آستوریاس^۷، خوان رولفو^۸، کارلوس فونتنس^۹، آخو کارپانتیه^{۱۰}، و ماریو بارگاس یوسا^{۱۱}؛

5) P. Neruda

6) G. G. Marquez

7) M. A. Asturias

8) J. Rulfo

9) C. Fuentes

10) A. Carpentier

11) M. Vargas Llosa

داستان‌های کوتاه بورخس و خولیو کورتازار^{۱۲}؛ و شعر نرودا، اوکتاویو پاز، و سزار (سزار) وایه‌خو^{۱۳}، بر ادبیات جهان اثر جدی نهاد.

سخن آخر را می‌توان بخش دیگری از کتاب شمرد که بیش از بخش‌های دیگر فشرده شده است، در حالی که جای بحث بیشتری دارد؛ زیرا مربوط است به ادبیات امریکای لاتین پس از جهانی شدن آن با ترجمه صد سال تنهایی به زبان انگلیسی در سال ۱۹۷۰- زمانی که محافل ادبی غرب به تنوع و غنای ادبیات جدید امریکای لاتین پی بردند. نخستین آشنایی‌های ایرانیان با این ادبیات به دهه ۱۳۳۰ بازمی‌گردد که شعرهای نرودا و داستان‌های آمادو، به عنوان اثرآفرینان ضد استعمار، در نشریات ادبی چاپ و منتشر می‌شد. اما شناخت جدی ما با ادبیات امریکای لاتین مقارن است با مطرح شدن آن در جهان یعنی دهه ۱۹۷۰. زهرا خانلری، در سال ۱۳۴۸، رمان آقای رئیس‌جمهور اثر آستوریاس را ترجمه کرد. این کتاب با اقبال خوانندگان فارسی‌زبان مواجه شد و تا سال ۱۳۵۶ به پنج چاپ رسید که مترجم را برانگیخت تا دیگر آثار این نویسنده را هم ترجمه کند. احمد میرعلائی، در سال ۱۳۵۰، با ترجمه مجموعه داستان ویرانه‌های مدور، بورخس و، با ترجمه سنگ آفتاب، اوکتاویو پاز را به جامعه ادبی ما معرفی کرد. در سال ۱۳۵۳، ترجمه صد سال تنهایی، اثر مارکز، به قلم بهمن فرزانه و ترجمه انفجار در کلیسای جامع، اثر کارپانتیه، به قلم سروش حبیبی منتشر شد. پس از آن، روند ترجمه آثار نویسندگان امریکای لاتین سیری شتابان یافت.

در پی آشنائی نسبتاً وسیع نویسندگان ایرانی با آثار نویسندگان امریکای لاتین در این دوره، مایه‌ای از رئالیسم جادویی به داستان‌نویسی ایرانی رخنه کرد که در رمان‌هایی چون طوبی و معنای شب از شهرنوش پارسى‌پور و اهل غرق اثر منیرو روانی‌پور شاهد آنیم. کشف نویسندگانی مثل فوئنتس و رولفو مربوط به سال‌های ۱۳۶۰ است. سال‌های ۱۳۷۰ دهه ترجمه آثار بارگاس یوسا به قلم عبدالله کوثری و مترجمان دیگر خوانده شده است. در واقع، ادبیات امریکای لاتین در همان سال‌های ۱۳۵۰، با مطرح شدن جریان‌هایی همچون مبارزات مردم این منطقه، سلطه‌جویی امریکای شمالی، و

12) J. CORTAZAR

13) Cesar Vallejo

حکمروائی دیکتاتورها در آن، توجه جامعه ادبی ما را جلب می‌کرد. اما در سال‌های ۱۳۶۰ بود که، با تغییر نوع نگاه اثرآفرینان به وظیفه ادبیات، نوآوری‌های نویسندگان امریکای لاتین در ساختار رمان، برای بازنمائی جادوی واقعیت در پس‌روزم‌گی‌ها، مطبوع طبع اثرآفرینان ایرانی افتاد. به‌ویژه آنکه بازگشت به جلوه‌های هویت بومی و تلاش برای کشف بوطیقای داستان ایرانی از طریق جست‌وجو در متون کهن مشغله ذهنی برخی از نویسندگان ایرانی مثل جلال آل‌احمد و هوشنگ گلشیری شده بود. مثلاً گلشیری بر آن بود که نویسندگان ما بهتر است به جای تقلید از شیوه‌های داستان‌گویی بیگانگان، «به سرچشمه‌های ادب خودمان برگردند و آنها را با دستاوردهای جهانی داستان‌نویسی پیوند بزنند».

روند رو به رشد ترجمه آثار نویسندگان امریکای لاتین ضرورت آشنائی بیشتر جامعه ادبی ایران را با ادبیات این بخش از جهان مطرح کرد. در سال ۱۳۶۱، فرهنگ نو در امریکای لاتین اثر جین فرانکو^{۱۴}، به ترجمه مهین دانشور منتشر شد.

درآمدی بر تاریخ ادبیات اسپانیایی-امریکائی اثر کاظم فرهادی گردآوری و جمع‌بندی پژوهشگری ایرانی از این ادبیات مطرح جهانی است. تألیف این کتاب موجز «بر اساس کتاب‌های معتبر تاریخ ادبیات کشورهای امریکای لاتین... و دسته‌بندی‌های پذیرفته شده از جانب اکثر تاریخ‌نگاران و پژوهندگان ادبی» انجام گرفته است. «یادداشت‌ها» ی پایان هر فصل بخش مهمی از این کتاب را تشکیل داده و بیش از نیمی از حجم آن را اشغال کرده و از جزء فرعی به پاره‌ای پُر فایده از آن مبدل گشته است. در واقع، متن هر گفتار در یادداشت‌های پایانی آن ادامه می‌یابد: در متن، به کلیات جریان شناسانه پرداخته می‌شود و جزئیات و مواد زندگی‌نامه‌ای در یادداشت‌ها مندرج است. توصیفی از مکتب‌های ادبی به همراه شرح حال و شیوه کار هنری اثرآفرینان گوناگون، از خرد و بزرگ، و زندگی‌نامه سیاستمدارانی که در متن از آنها نام برده شده در قالب نوشته‌های کوتاه دانشنامه‌ای جا خوش کرده‌اند که اطلاعات و فواید متنوعی درباره ادبیات امریکای لاتین را در بر دارند. فرهادی، پیش از این، نمایشنامه‌هایی از نویسندگان امریکای لاتین و رمان امریکای لاتین (۱۳۹۱)، گفت‌وگوی آلیخوکار پانتیه با رامون چائو، را به فارسی ترجمه کرده است.



شرح شکن زلف

تیمور مالمیر (استاد دانشگاه تهران)

شرح شکن زلف (بر حواشی دیوان حافظ)، فتح‌الله مجتبائی، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۶، ۳۳۰ صفحه.

شرح شکن زلف اثری است محققانه و ارجمند، به خامه استاد فتح‌الله مجتبائی، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی. این کتاب با پیشگفتاری آغاز شده که، در آن، چگونگی شکل گرفتن مباحث و وصف و برخی از ویژگی‌های کلام حافظ که موجب انس پیوسته نویسنده با دیوان حافظ گشته بیان شده است. مؤلف از محققان پیشین و چاپ‌های دیوان خواجه نیز یاد کرده است. مطالب متن کتاب بخش‌بندی نشده اما می‌توان آنها را ذیل پنج عنوان جای داد. در بخش اول از تأثیر شاعران پیشین – امیرخسرو دهلوی، رکن‌الدین صائن هروی، و امیر معزی – بر حافظ سخن رفته است. در بخش دوم، تأثر و تلقی اقبال لاهوری از اشعار حافظ بررسی شده است. بخش سوم، در واقع، پاسخی است به برخی اظهارنظرهای شتاب‌زده که، در آنها، خواجه، به قرینه ذکر چند واژه، مهرپرست معرفی شده است. بخش چهارم، که دو سوم کتاب را دربر دارد، حاوی شرح و توضیح اشعار و اصطلاحات و مفردات و ترکیبات دیوان حافظ است و، به مناسبت، در آن، از ضبط نسخه‌ها و تصحیح ابیات بحث

شده است. مطالب این بخش با عنوان «بر حواشی دیوان حافظ» ذیل پنج مدخل مأخوذ از الفاظ مندرج در اشعار حافظ جا داده شده است. بخش پنجم (پایانی) حاوی فهرست‌هاست شامل فهرست ابیات منقول در متن از حافظ و دیگران؛ فهرست نام‌ها؛ و فهرست منابع.

در تحقیقات معاصر، بحث درباره تأثر حافظ از شاعران پیشین رواج بیشتری دارد. اما گه‌گاه محققان به تأثیر حافظ بر شاعران نیز پرداخته‌اند. این تأثیر از پذیرش شعر حافظ به عنوان اوج و اعتلای غزل ناشی شده که شاعران خواسته‌اند، با استقبال و اقتفا یا اقتباس از شعر او، به سخن خود غنا بخشند، درجهٔ انس خود را با سروده‌های خواجه نشان دهند و هم، با الهام گرفتن از سخن حافظ، در مخاطبان اثر خوش‌تر داشته باشند. از شاعرانی که به حافظ توجه کرده‌اند اقبال لاهوری به چند لحاظ متمایز است. نخست آنکه وی به فرهنگ و زبانی دیگر تعلق دارد. دیگر آنکه عظمت اندیشهٔ او را در قلمرو زبان فارسی جایگاه بلندی است. نگاه اقبال به حافظ نیز از لون دیگری است: وی، در عین اقرار به مقام والای شعر حافظ، کارکردهای شعر او و مفاهیم مندرج در آن را آماج انتقاد می‌سازد.

استاد مجتبائی، در پرتو مطالعات مستمر و گستردهٔ خود در فرهنگ شبه‌قارهٔ هند، به شایستگی از عهدهٔ بررسی تأثر اقبال لاهوری از بزرگان ادب فارسی و تحوّل فکری او برآمده و، در این باب، حق مطلب را ادا کرده است.

علاوه‌بر آنچه استاد دربارهٔ وجوه انکار اقبال لاهوری به جنبه‌هایی از سخنان و افکار حافظ شیرازی نشان داده‌اند، لازم است به این تصوّر اقبال اشاره شود که اشعار شاعر شیراز از انسجام برخوردار نیست. اقبال تأکید دارد که دغدغهٔ اصلی او تأثیر شعر در زندگی مردم و جامعه است. وی می‌نویسد:

به اعتبار شاعری، من حافظ را بسیار بلندپایه می‌دانم؛ لیکن، به اعتبار مصالح قومی، برای تعیین قدر و منزلت هر شاعری معیار دیگری لازم است. به نظر من، معیار درست آن است که، اگر کلام شاعری مُجد و نیروبخش اغراض زندگی باشد، شعر او خوب است و، اگر منافی زندگی باشد و یا نیروی حیات را کم‌مایه و پست کند،... از لحاظ مصالح قومی شعرش بد و

زیان‌آور است. تأثیری که حافظ با شعر خود بر دل خوانندگان می‌گذارد، در شرایط زمانی و مکانی کنونی، بسیار خطرناک است. (← مجتبائی، ص ۸۹).

سبب اصلی این تصوّر نسبت به شعر حافظ آن است که به هر بیت به صورت مجزّاء و فارغ از سایر ابیات نظر افکنده شده یعنی هر بیت مستقل فرض شده است. چون، در این صورت، بیتی که جدا از سایر ابیات تلقی شده چه بسا خود بیان نوعی درد باشد. این توقّع اقبال که شعر باید موجب شور و حرکت در جامعه شود، نه در تک‌تک ابیات بلکه در ساختار کلّ غزل، در غزل‌های حافظ به وفور پاسخ می‌یابد (← مالمیر، ص ۴۵-۴۶). لیکن اقبال لاهوری، به ساختار غزل حافظ توجّه نکرده و «به‌گمان خود، می‌خواسته است که عامّه مردم مسلمان را از تأثیر پاره‌ای از افکار به اصطلاح منفی و منافی سعی و جهد و عمل دور و برکنار نگه دارد». (مجتبائی، ص ۹۷-۹۸)

توضیحات استاد مجتبائی درباره دو بیت از غزلی در مدح یحیی بن مظفر، در عین آنکه برخی ظرافت‌های شعر حافظ در حوزه ایهام و چندوجهی بودن معانی را نشان می‌دهد، توجیهی قرین تکلف به نظر می‌رسد. برگرفتن این دو بیت از غزل و ربط دادن آن به مسئله آفرینش انسان را، تنها با تکیه بر لفظ ازل و کنایه از قلم صنع شمردن کلک (همان، ص ۱۱۸-۱۲۰)، مشکل بتوان دور از تکلف شمرد. واقع امر این است که حافظ، در این غزل، به مدح روی آورده است آن هم مدحی بی‌مقدمه و اغراق‌آمیز. زرین‌کوب، در تفسیر بیت

روزِ ازل از کلکِ تو یک قطره سیاهی بر رویِ مه افتاد که شد حلّ مسائل
 مضمون آن را اغراقی زشت سنجیده است. (زرین‌کوب ۱، ص ۲۲۸)

استاد مجتبائی، در تفسیر بیت

وقتِ عزیز رفت بیا تا قضا کنیم عمری که بی‌حضورِ صراحی و جام رفت
 آورده‌اند:

قضا کردن، در اصطلاح، به جایی آوردن عبادتی است که وقت آن گذشته باشد. حافظ، در اینجا، این اصطلاح فقهی را مجازاً در مورد عمری که شاید در ماه رمضان دور از صراحی و جام گذشته است به کار می‌برد. (مجتبائی، ص ۲۱۶)

تردید مؤلف، با قید شاید، چه بسا از توجه ننمودن به پیوستگی ابیات ناشی شده باشد. چون، در بیت قبل، از ماه صیام یاد شده و سراسر غزل تعریض به کسانی است که، در ماه رمضان، برای حفظ ظاهر، ترک محرّمات می‌کنند؛ امّا، به محض پایان یافتن رمضان، باز به مناهی و محرّمات روی می‌آورند. آنان از ماه مبارک رمضان فیضی نبرده‌اند و، اگر به رؤیت ماه نو می‌شتابند، نه از سرِ خلوص بلکه به قصد دریافت اشاره‌ای برای روی نهادن به منکرات است چنان‌که، با دیدن هلال ماه، به یاد «صراحی و جام» می‌افتند.

استاد، در تأویل بیتِ

نقطه خالِ تو بر لوحِ بصر نتوان زد مگر از مردمکِ دیده مدادی طلبیم

با تکیه بر مفهوم رمزی خال در اصطلاح عرفانی، آن را به معنی «کنه ذات و حقیقت حق تعالی» گرفته‌اند و آورده‌اند:

بیت معنای دیگری بر خاطر القا می‌کند: به کنه ذات تو نمی‌توان پی برد و حقیقت هستی تو را نمی‌توان شناخت مگر آنکه تو خود ما را در این شناخت مدد کنی و خود را چنان‌که تویی به ما بشناسانی. (همان، ص ۱۷۵)

این توضیحات، در عین دلپذیری و تازگی، با بیت‌های مطلع و مقطع غزل وفق ندارد، خصوصاً اگر به مصرع «خیز تا از درِ میخانه گشادی طلبیم» توجه کنیم که، به اصطلاح بدیعی، در آن صنعتِ ردّ المطلع به کار رفته است.

به‌رغم شهرت و اعتبار حافظ، اطلاع ما از جزئیات زندگی او ناچیز است. برخی منابع قدیم مثل مقدمه جامع دیوان، از جزئیات زندگی خواهی اطلاعاتی به دست نمی‌دهند. مطالب تذکرها نظیر دولتشاه نیز، به قول شبلی نعمانی (نعمانی، ص ۱۶۵)، با افزودن کاست، از روی یکدیگر استنساخ شده‌اند و، از جهت فاصله زمانی با دوره حیات حافظ، چندان درخور اعتماد نیستند. برخی محققان نیز دیوان حافظ را سند زندگی و حوادث دوره او شمرده‌اند و، براساس آن، احوال حافظ را بازنویسی کرده‌اند. شبلی نعمانی، به‌رغم اذعان به بی‌اعتباری قول تذکره‌نویسان، مطالب پراکنده تذکرها را کنار هم چیده و اشعاری از حافظ را شاهد آورده تا، به قول خود، طرحی از زندگی‌نامه او به دست دهد (همان، ص ۱۷۹). درج شعر در مطاوی گزارش حوادث تاریخی شاید برگرفته از روش

تاریخ‌نویسان عهد مغول باشد که، در کنار افزوده‌های دیگر همچون آیات و روایات و امثال و عبارات عربی، هنر شمرده می‌شد و درتزیین نثر مؤثر می‌افتاد. در روضة الصفا، به مناسبت گزارش سخت‌گیری امیر مبارز، از لقب محتسب، که ظریفان شیراز بر او اطلاق می‌کرده‌اند، یاد و بیت حافظ چاشنی آن شده که فرموده است: اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است (میرخواند، ص ۷۴۴). میرخواند همچنین غزل به مطلع خوش کرد یآوری فلکت روز داوری... را به بازگشت سلطان زین‌العابدین پس از پیروزی بر شاه یحیی ربط داده است (همان، ص ۷۶۱). حافظ ابرو، در زبدة التواریخ، که حوادث تاریخی از آغاز آفرینش تا سال ۸۳۰ را دربر دارد، بسیاری از رویدادهای عصر حافظ و جزئیات حوادث شیراز قرن هشتم را گزارش کرده اما فقط یک بار از حافظ شیرازی نام برده و قطعه شعری از او آورده است و، در آن، برای مطابقت دادنش با حادثه‌ای در سال ۸۲۳، بیتی افزوده و ماده تاریخ «بوده وقتش» (به حساب جمل: ص ۸۲۳) را در آن درج کرده و افزوده است: «مولانا شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی قطعه‌ای فرموده، مناسب بود، ثبت شد...» (حافظ ابرو، ص ۷۳۳).

در تحقیقات راجع به حافظ، گاهی تاریخ تقریبی و مناسبت تاریخی سرودن اشعار حدس زده شده و مسائل عصر و زندگی‌نامه وی بازسازی شده است. این تلاش‌ها بیشتر از ناچاری بوده؛ چون شاعران به گزارش احوال زندگی خود التفاتی نداشتند و شیوه حسب‌حال‌نویسی در فرهنگ ایرانی- اسلامی رایج نبوده، از این رو، اطلاع موثق و مستندی از زندگی رجال در زمان حیات یا با فاصله اندکی از زمان حیات آنان ثبت نشده است. اطلاعات به جا مانده نیز عموماً قالبی و کلی و مبهم و آمیخته به افسانه‌بافی است که کلیشه‌وار تکرار شده است. محققان معاصر نیز، بر اساس همین کلیشه‌ها یا استنباط‌های مبتنی بر مندرجات کتب تاریخی یا تطبیق بریده‌بریده عناصر یا ابیات با آن مندرجات «برخلاف ادعای خود، کاری جز این نکرده‌اند که بر روی حیات نویسنده و شاعر پرده‌ای از تأثرات و عواطف خویش بیفکنند» (زرین‌کوب ۲، ص ۶۲). استاد مجتبائی بسیار بجا و درست، به نادرستی تطبیق‌های حوادث تاریخی با اشعار حافظ اشاره کرده‌اند. (← مجتبائی،

استاد مجتبائی در راه اعتلای فرهنگ و ادب ایران عمر گرانمایه صرف کرده‌اند. از گل رنج‌های دیرین استاد، با نگاهی به گزارش ایشان در آغاز پیشگفتار شرح شکن زلف، آگاه می‌شویم که آورده‌اند:

آنچه در این مجموعه از نظر می‌گذرد گزیده‌هایی است از نکات و ملاحظات که، در طی سالیان دراز الفت با کلام خواجه شیراز و تأمل در ابیات غزل‌های او و گه‌گاه در مجالس درس و بحث، بر خاطر می‌گذشت و، در همان اوقات، بر حواشی نسخه‌ای از دیوان که در دست بود و یا بر برگه‌های ریز و درشت به اجمال و اختصار یادداشت می‌شد. (همان، ص ۱۴)

یادداشت‌های استاد، هرچند راهگشاست و مطالعه‌اش برای حافظ دوستان و پژوهندگان مغتنم است، چون طی زمانی طولانی نوشته شده، چنانکه باید و شاید مدوّن نگشته و تکرارهایی نیز در آن راه یافته است. نمونه آن است اشاره به بیتی شاهد تأثیر امیر معزی در حافظ که در برخی نسخه‌ها آمده و شرح و توضیح بیت براساس اشعاری از امیر معزی در صفحه ۷۷، که با تفصیل بیشتر در صفحات ۱۱۱-۱۱۴ تکرار شده است. (برای مواردی دیگر از تکرار، صفحات ۲۱۴ و ۲۲۰ مقایسه شود)

برخی مطالب کتاب به صورت مقاله‌هایی مجزا پیش‌تر در مجلات منتشر شده بود که در آنها تجدید نظر لازم نشده است. نمونه آن است مقاله «حافظ و خسرو» که، در آن، از حافظ‌شناسان و کتب حافظ‌شناسی یا چاپ‌های دیوان حافظ یاد شده اما به چاپ‌های معتبر سی ساله اخیر اشاره نرفته است. آنچه استاد درباره تأثیر قرآن و حدیث در شعر حافظ یا شباهت مندرجاتی از منابع هندی با شعر حافظ نقل کرده‌اند تازه و بی سابقه است اما در موارد متعدّد مستند نگشته است. (← همان، ص ۱۷)

در نقل اشعار حافظ ضبط‌هایی اختیار شده که محلّ تأمل است و وجهی برای اختیار آن ذکر نشده است. در نقل اشعار، نشانی آنها در چاپ خاصی از حافظ نیز به دست داده نشده است. مثلاً در صفحه ۶۳، مصرعی به صورت «آری چه کنم فتنه دور قمری بود» نقل شده که، در چاپ‌های متعدّد، به جای «فتنه»، ضبط «دولت» آمده که مقرون به نوعی طنز است و، به لحاظ سبکی، مناسبت‌تر می‌نماید.

یکی از ابیات معرکه‌انگیز حافظ بیت

نکالِ شب که کند در قدح سیاهی مشک در او شرارِ چراغِ سحرگهان گیرد

است که شرح استاد مجتبائی راهگشا به نظر نمی‌رسد. آقای علی رواقی، در نامه انجمن، به تفصیل این بیت را شرح کرده‌اند (رواقی، ص ۱-۶۸) و نکال را، با ذکر شواهد متعدّد، به معنی «زن زشت» گرفته و ترکیب نکال شب را اضافه تشبیهی قلمداد کرده‌اند و بیت را به این صورت خوانده‌اند:

نکال شب که کند قدح در سیاهی مشک در او شرار چرخ سحرگهان گیرد
حق آن بود که استاد مجتبائی به آن اشاره و نظر خود را درباره آن اظهار می‌فرمودند.
استاد، در تفسیر شیخ جام نوشته‌اند که مراد همان «جام شراب» است (مجتبائی، ص ۳۶).
که شاید بهتر آن باشد مراد از شیخ را همان شراب کهن و سالخورده‌ای بگیریم که درون جام است.

یکی از ابیات بحث‌انگیز در دیوان حافظ بیت

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
است. آنچه استاد مجتبائی درباره رابطه این بیت با آیه‌ای از قرآن کریم نوشته‌اند (همان، ص ۱۹۱) درست و راهگشاست. اما غالب شارحان، در شرح این بیت، به نوع تربیت طوطی اشاره کرده‌اند که آن را در پیش آینه نگاه می‌داشته‌اند و کسی در پشت آینه پنهان می‌شده و او را تلقین می‌کرده‌است. نکته غامض بیت آن است که «چرا حافظ می‌گوید: مرا مثل طوطی در پس آینه نگه داشته‌اند؟» در قبال این تشکیک، جوابی به ذهن من می‌رسد که بیانگر جبری تلخ و مطلق است. می‌گوید آن زمان هم که اختیاری داری و، در پس آینه، طوطی را آموزش می‌دهی، باز خود طوطی صفتی؛ چون معلمی دیگر تو را در آنجا نشانده و آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویی. سخن حافظ در این بیت بر مرتبه‌ای عرفانی نیز دلالت دارد. اینکه طوطی به تصوّر خود آموزش می‌بیند و تلقین معلّم را تکرار می‌کند، به اظهار نظر سمنانی در العروّه، تجلّی صوری است مثل سخن گفتن نور و شجر در کوه طور بر موسی. سپس از این مرتبه بالاتر مرتبه تجلّی معنوی و باز از آن بالاتر مرتبه تجلّی ذاتی است. سخن حافظ متعلّق به تجلّی صوری است که، به قول سمنانی، در این مرتبه، سخن حاوی شطح و طامات نیز می‌شود. (سمنانی، ۹۳-۹۴)

ناگفته نماند که شرح شکن زلف در مبحث مهرپرستی حافظ به کار کسانی اشاره دارد که با

دیدن یک واژه و کمترین تشابه، برای امثال حافظ، مذهب و مرام خاص قایل می‌شوند. در جایی دیگر، همچنان تأکید می‌کنند که «شرط اساسی دیگر در این‌گونه موارد فهم و شناخت درستِ جوانب موضوع است». (مجتبائی، ص ۱۰۶)

در متون ادبی کهن، گاهی به عبارت یا کلمه‌ای بر می‌خوریم که با مراجعه به فرهنگ‌ها امکان دسترسی به معنی مناسب آن وجود ندارد. همچنین گاهی مصححان متون کهن، در خواندن متن و ارائه صورت مناسبی از یک واژه، در می‌مانند و، برای حل مشکل، احیاناً به تصحیح قیاسی متوسل می‌شوند. لیکن مبنای قیاس آنان چنان استوار نیست که هم خواننده را خرسند سازد هم صورت درستی از متن پیشنهاد کند. در این موارد، منبع مهمی وجود دارد که کمتر بدان توجه می‌شود و آن زبان‌ها و گویش‌ها و آداب و رسوم و نام عناصر یا متعلقات محلی است که چه‌بسا در متون وارد شده باشد. استاد مجتبائی، در مواردی، برای حل مشکل شعر حافظ، به این‌گونه منابع که حافظ در بستر آنها پرورده شده متوسل گشته‌اند. نمونه آن را در شرح بیت

قیاس کردم و آن چشم جاودانه مست هزار ساحر چون سامریش در گله* بود
می‌بینیم که مشکل بر سر واژه گله است. برای آن، معانی «شکایت، رمه، زلف» قایل شده‌اند که مناسب مقام به نظر نمی‌رسند. استاد معنی مُراد را در گویش‌های ایرانی (همان، ص ۱۱۴-۱۱۵) سراغ گرفته و گله را به معنی «چشم» دانسته است.

اظهار نظرهای استاد درباره ضبط‌های درست در غزل حافظ، آن هم در مشکلات محل نزاع همچون قصه/ وصله در مطلع معاشران گره از زلف یار باز کنید...، (ص ۱۲۱ به بعد) عمدتاً بر ذوق و دانش گواه است.

در بیت

من اگر خرم اگر گل چمن‌آرائی هست که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم
که، در آن، اختلاف بر سر ضبط می‌کشدم یا می‌پروردم است، مجتبائی، با اطلاعاتی دقیق

* ممکن است کاربرد گله، در معنی ایهامی، ناظر به چشم باشد اما، در معنای مراد شاعر بعید می‌نماید؛ چون، در آن صورت، عبارت حاوی حشو و به لحاظ ساختاری معیوب خواهد بود: آن چشم جاودانه مست هزار ساحر چون سامریش در چشم بود. نامه فرهنگستان

که از ریشه واژه کِشتن در معنی «پروردن» به دست می دهد و نمونه هایی که از متون کهن به شاهد نقل کرده است، ضبط می گشدم را بر می پروردم راجح می شمارد و آن را شاهی برای ویژگی سبکی حافظ یعنی ایهام قلمداد می کند. وی می نویسد:

خواجه، در اینجا، با آوردن تعبیر «می گشدم»... قصد ایهام آوری داشته و می خواسته است که به جذب و کشش آن سری در مقابل جهد و کوشش این سری و عنایت ربانی در مقابل تسلیم و رضای انسانی نیز اشاره کند. (همان، ص ۱۲۶)

آنچه نویسنده درباره نشانه نظر و علاقه خاص حافظ به امیر خسرو دهلوی - مستند به استنساخ منظومه های امیر خسرو (شیرین و خسرو، آئینه اسکندری، هشت بهشت) به دست حافظ و استقبال و اقتفا و استقبال های حافظ از امیر خسرو (← همان، ص ۲۳-۵۸) - آورده بی سابقه است و مرجع سایر محققان گشته است. در مواردی هم که محققان به بررسی تأثیر شاعری بر حافظ پرداخته اند اما حق مطلب را درست ادا نکرده اند، استاد، با تواضع خاص خود، علاقه مندان حافظ را از شرح تکمیلی خود بی نصیب نگذاشته است و نمونه آن را در مورد رکن صائن هروی شاهدیم. (← همان، ص ۵۹-۷۱)

استاد، در شرح و تفسیر ابیاتی نیز که مناقشه ای بر سر آنها درنگرفته، در پرتو معلومات وافر و متنوع خود، افاضاتی دارند که معانی را روشن تر ساخته و جنبه های زیباشناسانه ابیات را نشان داده است. شواهد آن را در قصه پروانه و شمع (صفحات ۱۴۹-۱۵۱ و ۱۵۴، ۱۵۷) می توان دید.

توضیحات استاد مجتبائی درباره ابیاتی از حافظ، با آنچه در شروح آمده متفاوت و غالباً تازه است و، در نگاه اول، برای خوانندگان شعر حافظ که با شرح های مرسوم مأنوس گشته اند غریب می نماید. اما با مداقه در شرح مستند به شواهد متعدّد و مبتنی بر خصایص سبکی شاخص شعر حافظ از جمله ایهام، استواری دیدگاه شارح روشن می گردد. نمونه های آن قرائت سحر است در بیت

چشمِ جادوی تو خود عینِ سوادِ سحر است این قدر هست که این نسخه سقیم افتادست

یا آنچه درباره نی سوار به جای نه سوار آورده است. (همان، ۱۶۲-۱۶۳)

یا در بیت

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها
که سبکباران ساحل‌ها را «فرشتگان» مراد گرفته‌اند (همان، ص ۱۹۸-۱۹۹) که - چون با موضوع
غزل، قصه آفرینش، سنجیده شود - نظری کاملاً بدیع و، در عین حال، استوار و پذیرفتنی
است.

همچنین توضیح ایشان درباره بیت

یارب به که بتوان گفت این نکته که در عالم رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی
که در تفسیرش آورده‌اند: «آن شاهد هرجائی: اَیْمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ لَهِ. رخساره به کس ننمود: لَنْ تَرَانِ»
(همان، ص ۲۱۳) و آن، به ظاهر، تأویل امّا، با توجه به صبغه عرفانی غزل و انسجام ابیات
درخور توجه است.

درباره بیت

ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرّقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت
شرح و توضیحات بسیاری منتشر شده خصوصاً مطالب استاد شفیع کدکنی
در تعلیقات اسرارالتوحید درباره ماجرا کردن و خرّقه سوختن مفید و راهگشاست
(← محمد بن منور، ص ۴۶۶-۴۷۰). امّا نکته‌ای که استاد مجتبائی درباره وجه به کار رفتن مردم
چشم در بیت ذکر کرده‌اند کاملاً تازه و راهگشاست، به شرح زیر:

نکته دیگری که در بیت حافظ شایسته توجه است و به گمان من بنای مضمون کلام خواجه بر
آن قرار دارد، خاصیت آئینه‌وار بودن مردمک چشم است. نقطه سیاه مردمک چشم همچون
آینه‌ای است پاک و روشن که هرچه در برابر او قرار گیرد به تمامی و با همه صفات و کیفیاتش
در او منعکس و نمودار می‌گردد، چنان که ناظر و منظور و شاهد و مشهود در آنجا به هم
می‌رسند و با هم یگانه و متحد می‌شوند. به گفته عارف هندو، آئینه چشم آنجایی است که
در او ناظر و منظور یکی می‌شوند. (مجتبائی، ص ۱۷۸)

مطالبی که به نقل از سالخورده‌گان برای توضیح اشعار آورده‌اند، در عین دلپذیری، در نوع
خود منحصر به فرد است، مثل آنچه درباره رسمی کهن برای جلوگیری از شیوع بیماری
انجام می‌داده‌اند از سوزاندن لباس کاروانیان در ایام شیوع بیماری‌های خاص (همان،
ص ۱۷۱-۱۷۲) در توضیح بیت

حافظ این خرّقه پشمینه ببند از که ما از پی قافله با آتش آه آمده‌ایم

یا ارجاعاتی به متون هندی و اروپایی و مسائل و آیین‌های هندی؛ یا توضیحی دربارهٔ معنی واژهٔ اعتبار به نقل از ابونصر سراج در اللُّمَع از زبان حارث محاسبی که گفته است: «الاعتبار استدلالُ الشَّيْءِ عَلَى الشَّيْءِ»، به عبارت دیگر، اعتبار یعنی دلالت امری بر امر دیگر. بنابراین تعریف، معنی بیت سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست می شود: «اگر سهو و خطای بنده دلالت بر امر دیگری نکند و مدلول و مرجعی (چون رحمت و غفران الهی) نداشته باشد، پس صفات رحمت و غفران خداوند به چه معنی و درآفرینش او به چه کار خواهد بود...». (همان، ص ۱۵۲)

غفلت از این معنی اعتبار باعث شده است که، در چاپ‌ها و نسخه‌های دیوان حافظ، بیت را به صورت‌های متعدّد دگرگون ساخته‌اند.

یا توضیحات استاد دربارهٔ واژهٔ معین در بیت

سزای تکیه گهت منظری نمی‌بینم / منم ز عالم و این گوشهٔ معین چشم

که استاد مجتبائی، براساس قاموس فیروزآبادی و لسان‌العرب با توجّه به عین در معنی «روان شدن آب»، معین را از مصدر مزید «دارای آب روان» معنی کرده‌اند و به مثوی مولوی نیز استناد جسته‌اند. (همان، ص ۱۵۳)

همین توجّه دقیق به معنی دور از ذهن واژه‌ها موجب شده است که از معنای استعاره

یا کنائی تعبیر حافظ غفلت نکنند چنان‌که شاخ نبات را در بیت

این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد / اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند

شاخ نبات را هم به معنی حقیقی هم به معنی مجازی «قلم» گرفته‌اند که، در این بیت شاعر، چنان با هم ترکیب شده‌اند که «درکنار آن، معنی سومی نیز بر خاطر می‌گذرد، و شاخ نبات همچون معشوقه‌ای تصوّر می‌شود که شاعر در راه وصال او رنج‌ها برده و جفاها کشیده است و این که اکنون سخنش را چنین شیرین و دلپذیر کرده‌اند نتیجه و پاداش تلخی‌های صبری است که در این راه تحمل کرده است». (همان، ص ۱۵۵-۱۵۶)

غلط‌های مطبعی متعدّدی به این چاپ کتاب راه یافته که فهرستی از آنها ذیلاً ارائه می‌شود:

صفحه / سطر	نادرست	درست
۸/۶۴	باز آن	بازاً
۱۸/۶۵	شیره	شیوۀ
۶/۷۰	ببیند	بیند
۱۰/۹۵	بی مطرب	بی می و مطرب
۱۲/۱۰۱	برگذاری	برگزاری
۷/۱۰۲	کسسی	کسی
۱۳و۱۲/۱۱۴	افسونگر معشوق را داری	افسونگر داری معشوق را
۱۶/۱۳۳	تذویر	تزویر
۴/۱۴۴	قدرورۀ	قدوۀ
۵/۱۷۴	آئیه	آینه
۲۰/۱۷۴	یکی از معنی	یکی از معانی
۱۹/۱۹۲	آئینه بیند	آئینه ببیند
۲۱/۱۹۲	خوش الحال	خوش الحان
۱۴/۱۹۳	نبینی آئینه	نبینی آینه
۱۲/۲۱۳	اشاهر	اشاره
۵/۲۵۲	طول	ملول

منابع

- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید الخوافی، زبدة التواریخ، تصحیح کمال حاج سیدجوادى، نشر نى، تهران ۱۳۷۲.
- رواقی، علی، «نکال شب. نکال شب؟»، نامه انجمن (ضمیمه شماره ۲)، سال پنجم، ش ۴، ص ۱-۶۸.
- زرین کوب (۱)، عبدالحسین، از کوچه رندان (درباره زندگی و اندیشه حافظ)، چاپ ششم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹.
- ____ (۲)، نقد ادبی، جلد اول، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹.
- سمنانی، علاء الدوله، الغرّوه لأهل الخلوة والجلوة، تصحیح نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، تهران ۱۳۶۲.
- مالمیر، تیمور، «ساختار منسجم غزلیات حافظ شیرازی»، دو فصلنامه فنون ادبی دانشگاه اصفهان، سال اول،

ش ۱، ص ۴۱-۵۶.
میرخواند بلخی، محمد بن خاوند شاه، روضة الصفّا، تهذيب و تلخیص عباس زریاب خویی، انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۳.
محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۷.
نعمانی، شبلی، شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، ترجمۀ محمدتقی فخر گیلانی، جلد دوم، چاپ سوم، انتشارات دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۸.
هروی، حسینعلی، شرح غزل‌های حافظ، نشر نو، تهران ۱۳۶۷.





بررسی آراء و آثار ناشناخته برخی از ایران‌شناسان روس در باب ادبیات فارسی

آبتین گلکار (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)

پروین حسینی (کارشناس ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات)

مقدمه

آشنائی اقوام روس با ایران، بر اثر نزدیکی جغرافیائی و روابط گسترده سیاسی و بازرگانی و فرهنگی، قدمت نسبتاً دیرینی دارد. این آشنایی، در آغاز، صرفاً در چارچوب هدف‌های سیاسی و نظامی و گاه اقتصادی قرار می‌گرفت. تأسیس دیوان سفارت در سال ۱۵۴۹، تأسیس دیوان‌خانه امور خارجه در سال ۱۷۲۰ به فرمان پطر کبیر، اعزام هیئت‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی و مذهبی روس به ایران در دوره‌های متعدد، نیازمند تربیت افراد آشنا به زبان و فرهنگ ایران بود. این افراد، علاوه بر جهانگردان و بازرگانانی که خود به ایران سفر می‌کردند، نخستین ایران‌شناسان روس به شمار می‌آیند. اما ایران‌شناسی در سطح آکادمیائی روسیه فعالیت جدی خود را از قرن نوزدهم آغاز کرد. تأسیس مراکز و سازمان‌هایی همچون گروه زبان‌های شرقی در دانشگاه قازان به سال ۱۸۰۷، موزه آسیا در فرهنگستان علوم روسیه به سال ۱۸۱۸، انستیتوی زبان‌های

شرقی لازارف در سال ۱۸۲۷، و دانشکده زبان‌های شرقی دانشگاه پترزبورگ در سال ۱۸۵۴، که در همه آنها زبان فارسی نیز تدریس می‌شد، باعث شد تا دانش ایران‌شناسی در مؤسسات آموزش عالی روسیه رونق گیرد. در قرن بیستم و پس از انقلاب ۱۹۱۷ نیز، ایران‌شناسان شوروی با پشتوانه همین سنت نیرومند، دست به تحقیقات مهم و گسترده‌ای زدند و نتایج کارشان در پیشرفت دانش ایران‌شناسی، چه در داخل ایران و چه در کشورهای دیگر، بسیار مؤثر و سرنوشت‌ساز بود.

حوزه علاقه و فعالیت این ایران‌شناسان متنوع بود و، از جمله، زبان‌های باستانی، زبان فارسی معاصر، مردم‌شناسی، تاریخ، جغرافیا، اقتصاد را شامل می‌شد. دانشمندان برجسته‌ای در میان آنان نیز عمده تحقیقات خود را بر ادبیات فارسی متمرکز کرده بودند و، در رشته‌های متعدد از تصحیح متون و تحلیل آثار کلاسیک گرفته تا ترجمه و بررسی آثار نویسندگان معاصر یا ادبیات محلی و فولکلور، آثار ارزشمندی پدید آوردند. بسیاری از این دانشمندان در ایران شناخته شده‌اند و نوشته‌های آنان به فارسی ترجمه شده است. اما گروهی از آنان نیز، به دلایل گوناگون، تاکنون در ایران ناشناخته مانده‌اند و کارشناسان ادبیات فارسی در کشور ما از دسترسی به نتایج پژوهش‌های آنان محروم‌اند. در این مقاله، تلاش شده است به معرفی و بررسی آراء چند تن از این گروه در حوزه ادبیات فارسی پرداخته شود تا، برای ترجمه مهم‌ترین آثار آنان به زبان فارسی، زمینه‌ای فراهم آید.

ولادیمیر واسیلیویچ استاسوف^۱ (۱۸۲۴-۱۹۰۶)

استاسوف را شرق‌شناس یا ایران‌شناس حرفه‌ای نمی‌توان شمرد. او، در ایران و حتی خود روسیه، بیشتر منتقد موسیقی شناخته شده، به‌ویژه، به جهت پشتیبانی معنوی از موسیقی ملی روس و آهنگ‌سازی همچون موسورگسکی^۲، ریمسکی-کورساکوف^۳ و بارادین^۴ شهرت یافته است. در اغلب کتاب‌های تاریخ موسیقی که، در آنها، از موسیقی

1) Владимир Васильевич Стасов/ Vladimir Vasilievich Stasov

2) Мусоргский/ Mussorgsky

3) Римский- Корсаков/ Rimsky-Korsakov

4) Бородин/ Borodin

قرن نوزدهم روسیه و شکل‌گیری مکتب ملی موسیقی این کشور سخن رفته باشد، نامی هم از استاسوف آمده است. استاسوف در سایر رشته های هنری مانند نقاشی نیز صاحب‌نظر و از نخستین کسانی بود که استعداد و نبوغ ایلیا رپین^۵، نقاش نامور، را می‌ستود.

اما جنبه‌ای از شخصیت علمی و هنری استاسوف که ما را بر آن داشت نام او را در زمره ایران‌شناسان روس بیاوریم مربوط است به نظریات وی در حوزه تطبیق حماسه‌های فولکلوریک روسی (بیلینا^۶) با حماسه‌های ایرانی. استاسوف نخستین کسی است که به مشابهت‌های فراوان حماسه‌های روسی و فارسی اشاره کرده است. وی، به سال ۱۸۶۸، سلسله مقالات مفصلی (در حدود دویست و پنجاه صفحه) با عنوان «خاستگاه بیلینای روسی» در مجله وِشْنیکِ یُروپی (پیام‌آور اروپا) نوشت و، در آنها، به بررسی ریشه‌های شرقی از جمله ایرانی حماسه‌های روسی پرداخت. وی، در صدر مقاله خود، از سرچشمه قصه روسی یروسلان لازارویچ^۷ گفت‌وگو می‌کند و، بر پایه آشنایی با شاهنامه چاپ ژول مول^۸، شرق‌شناس مشهور آلمانی، به بسیاری صحنه‌ها و رویدادهای مشابه میان قصه روسی و داستان رستم در شاهنامه اشاره دارد از جمله انتخاب اسب مناسب برای پهلوان؛ فتوحات اولیه دو پهلوان؛ درمان نابینائی شاه و نزدیکان او از طریق خون دشمن؛ و، سرانجام، نبرد پهلوان با پسری که او را نمی‌شناسد. «در هر دو داستان روسی و فارسی، همه اینها با ترتیب و توالی مشابهی روایت شده و وابستگی رویدادها به یکدیگر نیز یکسان است. از آن گذشته، بسیاری از جزئیات هرچند ناچیز داستان نیز یکسان است و بسیاری از گفته‌های قهرمانان کاملاً مشابه‌اند» (Stasov 1868, vol.1, p.192). او درباره مشهورترین پهلوان حماسه‌های روسی، ایلیا مورومتس^۹، که از بسیاری جهات به یروسلان لازارویچ شباهت دارد، نیز نظریات مشابهی ابراز و، از جمله، به نبرد ایلیا مورومتس با پسرش یا مشاجره او با فرمانروای سرزمینش، که به صحنه خشم گرفتن کی‌کاوس بر رستم شباهت دارد، اشاره می‌کند. استاسوف، در جست‌وجوی خاستگاه بیلینای روسی، به شاهنامه محدود

5) Илья Репин/ Илья Репин

6) Былина/ Bylina

7) Еруслан Лазаревич/ Eruslan Lazarevich

8) Julius von Mohl (1805-1872)

9) Илья Муромец/ Илья Muromets

نمی‌شود و بسیاری از آثار هندی و ترکی را نیز بررسی و نتیجه آن را بیان می‌کند و می‌گوید:

اصلیت دهقانی ایلیا، کودکی، نوجوانی، سال‌های پختگی و مرگ، و داستان‌های مربوط به همه اینها در ابتدا نزد ما و در میهن ما پدید نیامده‌اند و به هیچ وجه از ویژگی‌های منحصر به فرد روح ملی روس سرچشمه نگرفته‌اند. (Ibid, vol.4, p.675)

در جایی دیگر می‌نویسد:

چه از نظر ساختار و چه از نظر جزئیات، بیلیناهای ما عصاره بسیار بی‌رمق و ابتری از منظومه‌ها و ترانه‌های شرقی است و البته قصه‌های ما نیز دقیقاً همین حال را دارند. (Ibid, vol.6, p.634)

این نظریات، در زمان خود، بحث‌های داغی در میان پژوهشگران برانگیخت؛ زیرا، در آن دوره، بیلیناها یکی از اصیل‌ترین نمادهای هویت فرهنگی روس‌ها و پدیده‌ای کاملاً مختص این سرزمین قلمداد می‌شدند و پذیرش این نظر که خاستگاه آنها جایی غیر از روسیه باشد، در نظر بسیاری از محققان دشوار می‌نمود. کسانی از آنان شباهت‌ها را می‌پذیرفتند اما توجیه و اسباب دیگری برای آنها پیشنهاد می‌کردند. از جمله آکادمیسینی به نام ف. بوسلایف^{۱۰}، در پاسخ مفصلی به استاسوف، اظهار داشت که، با او، نه در واقعیات مطرح شده در مقاله‌اش بلکه در شیوه نگارش و کار با آن واقعیات اختلاف نظر دارد. بوسلایف اشاره کرد که میان بیلیناهای روسی با بسیاری از ترانه‌های کهن و حماسی غربی نیز می‌توان به همان اندازه آثار شرقی شباهت پیدا کرد؛ از جمله، با بررسی مفصل حماسه انگلیسی بئوولف، این نظر را به اثبات رساند و به این نتیجه رسید که بیلیناهای روسی نسبت به ادای^{۱۱}، بئوولف^{۱۲}، و اودیسه، به همان اندازه مهابهاراتا و رامایانه (دو منظومه حماسی هندوستان)، و شاهنامه، پیوند برادری و نه فرزندی دارند (Buslayev 1869, p.18). به واقع، همه این آثار ریشه و بنیادی چندان دیرینه دارند که یافتن

10) Ф. Буслаев/ F. Buslayev

۱۱) Edda، اصطلاحی برای اطلاق به دو کتاب ادای مهتر (ادای منظوم) و ادای کهتر (ادای منثور)، که از اصلی‌ترین منابع مربوط به اسطوره‌های اسکاندیناوی‌اند.

۱۲) Beowulf، کهن‌ترین متن حماسی انگلیسی که ماجرای آن بیشتر در سرزمین‌های اسکاندیناوی رخ می‌دهد.

آن یا تشخیص رابطه تأثیر و تأثر آنها امکان‌پذیر نیست. این نظر صورت خام همان نظریه‌ای است که، در قرن بیستم و به تأثیر تحقیقات یونگ، با عنوان نقد کهن‌الگویی، مطرح شد. بی‌آنکه بخواهیم در اینجا به اثبات درستی یا نادرستی هریک از این نظریات پردازیم، یادآور می‌شویم که، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، با رواج پژوهش‌های تطبیقی در زمینه‌های حماسه‌های ایرانی و سایر اقوام، آگاهی از یافته‌ها و تحقیقات و نتیجه‌گیری‌های استاسوف برای ما از نظر روش‌شناسی ادبیات تطبیقی بسیار حایز اهمیت است و پژوهشگران ما را از افتادن به دام پندار مشابه پندار او بر حذر می‌دارد که صرفاً، بر پایه وجود شباهت‌هایی میان حماسه‌های دو قوم، به تأثیر مستقیم یکی در دیگری رأی دهند. البته این بدان معنی نیست که یافته‌های استاسوف و صرف مشابهت‌ها و تفاوت‌های حماسه‌های روسی و شرقی، صرف نظر از نتیجه‌گیری‌ها، گاه بسیار بدیع شمرده نشود که می‌تواند توجه محققان ما را به نکاتی که تاکنون از چشم ایرانیان دور مانده‌اند جلب کند.

فسوولود فیودورویچ میلر^{۱۳} (۱۸۴۸-۱۹۱۳)

فسوولود میلر، زبان‌شناس، قوم‌شناس، و باستان‌شناس معروف روس و از متخصصان رشته ادبیات عامه (فولکلور)، یکی از بنیانگذاران شرق‌شناسی آکادمیائی در کشور روسیه به شمار می‌آید. او، به سال ۱۸۷۰، تحصیلات خود را در دانشگاه مسکو به پایان رساند. طی سال‌های ۱۸۹۷-۱۹۱۱، مدیر انستیتوی زبان‌های خارجی لازارف بود و، از سال ۱۹۱۱، به عضویت هیئت آکادمی پترزبورگ درآمد. میلر تحقیقات گسترده‌ای در زبان و تاریخ ناحیه آستیا انجام داد و «به این نتیجه رسید که، در میان اقوام سکایی و سَرْمَت حاشیه دریای سیاه و حاشیه دریای آزوف در جنوب روسیه، عناصر ایرانی وجود دارد» (Kulagina 2001, p.28). میلر نیز، در دوره‌ای، همانند استاسوف، ضمن پژوهش‌های خود در آثار فولکلوریک روسیه به‌ویژه حماسه‌های منظوم کهن روس (بیلینا)، به آثار حماسی مشابه اقوام دیگر از جمله شاهنامه توجه نشان می‌داد. میلر خود زمانی در مقام پاسخگویی

به برخی اشکالات در کار استاسوف برآمده بود و، از این رو، همواره در تحقیقات خود، می‌کوشید از آنها دوری کند. وی هدف پژوهش خود را «بیان تأثیر روایت‌های شرقی ایرانی در آثار حماسی ما [روس‌ها]» تعیین کرده و، ضمن اشاره به تلاش پیشین استاسوف، چنین نوشته است:

ما به این امر کاملاً اذعان داریم که، با پرداختن به مقایسه برخی از تیپ‌ها و مضامین بیلیناهای ما با آثار شرقی، در مسیر بسیار لغزنده‌ای گام برمی‌داریم. ما به خوبی به یاد داریم که فرضیه استاسوف، که با قاطعیت تمام ارائه شده بود، با شکست مواجه شد و مجادلات بسیاری برانگیخت (که خود ما نیز در آن شرکت داشتیم)؛ ما همچنین واقفیم که وضعیت امروزی پژوهش‌های مربوط به حماسه‌های مردمی، از فرضیه‌ای که ادعای علمی بودن دارد، مطالبات خاصی دارد؛ اما امیدواریم که، در کار خود، به طور کلی این مطالبات را برآوریم. (Miller 1892, p.13)

وی، در جایی دیگر، می‌گوید:

بی‌آنکه گرفتار افراطی شویم که استاسوف در نظریه خود درباره تأثیر مشرق‌زمین بر حماسه روسی دچار آن شد، باید شرط انصاف را نیز در حق این پژوهشگر با استعداد به جا آوریم که وی تأثیر ترک‌ها را در برخی از مشخصات حماسه ما روشن ساخت... ما مسلماً با او هم‌عقیده نیستیم که همه بیلیناهای ما، به صورتی ناموفق، خود را در پس سیمای بیگانه پنهان کرده باشند و قصد نداریم این الگوهای اصیل را فقط و فقط در مشرق‌زمین سراغ گیریم. ما نمی‌خواهیم حماسه خود را به تصنع از تاریخ روسیه جدا سازیم؛ اما، دقیقاً در سایه نظریات آقای استاسوف و به همراه او، به این معنی قایلیم که روایات حماسی ساکنان دشت‌های همسایه روسیه، باید بر حماسه‌های روسی اثر گذاشته باشند. (Ibid, p.217؛ تأکیدها از میلر است)

عمده مطالعات تطبیقی و دیدگاه‌های میلر درباره خاستگاه شرقی بیلیناها در کتابی با عنوان مطالعاتی در زمینه حماسه‌های مردمی روس (۱۸۹۲) گزارش شده است. این کتاب شامل هشت فصل و دو ضمیمه است.

فصل اول به بررسی تطبیقی سیمای شهریار ولادیمیر^{۱۴} (فرمانروا در غالب بیلیناهای روسی) و همسرش یفپراکسیا^{۱۵} با کی‌کاووس و سودابه در شاهنامه فردوسی اختصاص دارد.

14) Князь Владимир/ Prince Vladimir

15) Евпраксия/ Eupraxia

مهم‌ترین مشابهت‌های ولادیمیر و کی‌کاووس مربوط است به ویژگی‌های ناپسند و شخصیت منفی این دو شهریار از جمله ناسپاسی، ترسو بودن، خودرایی و، مهم‌تر از همه، رفتار ناپسند با پهلوانان زبردست.

فصل دوم به یکی از پهلوانان حماسه‌های روسی، به نام دابرنیا نیکیتیچ^{۱۶} (دابرنیای مارگش) اختصاص دارد. او از پهلوانانی است که، علاوه بر نیروی بسیار، از عقل و خرد پُرفُوت بهره‌مند است و اغلب او را، به عنوان سخنگو برای مذاکرات، به اردوی دشمن می‌فرستند. یکی از مهم‌ترین قهرمانی‌های او کشتن هیولایی مارمانند است. میلر، در این فصل، تاریخچه مارگشی را در متون مذهبی و تاریخی روسیه باستان بررسی می‌کند؛ اما عجب در آن است که به شباهتی میان حماسه‌های فارسی و روسی اشاره نمی‌کند؛ در حالی که، در روایات اساطیری و حماسی ایران، با پهلوانان اژدهاکش متعدّد از جمله فریدون، گرشاسپ یا سام، رستم، گشتاسب، اسفندیار، بهمن، اردشیر بابکان، بهرام گور، بهرام چوبین مواجه می‌شویم که برخی از آنها در شاهنامه حضور دارند. (سرکراتی، ص ۲۳۷)

میلر، در فصل‌های سوم و چهارم، همانند استاسوف، به مقایسه بزرگ‌ترین قهرمان بیلیناهای روسی، ایلیا مورومیتس، و رستم می‌پردازد. از جمله مشابهت‌هایی که او میان این دو می‌بیند، قدرت فوق‌العاده، اطمینان به آن، رفتار ملایم و بزرگ‌منشانه با پهلوانان زبردست، و نوع موضع‌گیری در برابر فرمانرواست.

در فصل پنجم، به نبرد پدر و پسر (نبرد ایلیا مورومیتس و پسرش و نبرد رستم و سهراب) پرداخته می‌شود که امروزه موضوع شناخته شده‌ای است و از جمله در مقاله «یکی داستان است پر آب چشم» جلال خالقی مطلق بررسی شده است.

در فصل ششم نیز، میلر، همانند استاسوف، به بررسی تطبیقی قصه پروسلان لازارویچ و روایت‌های مربوط به رستم و ایلیا مورومیتس روی می‌آورد و، ضمن بیان شباهت‌های مضمونی آن دو، تفاوت‌های آنها را برمی‌شمارد و نشان می‌دهد که روایت ایرانی چگونه، از طریق تصرفات ترک‌های قفقاز، دچار تغییر شد و به صورت تغییر یافته آن در بیلیناهای روسی بازتاب یافت.

16) Добрыня Никитич/ Dobrinia Nikitch

در دو فصل آخر، هفتم و هشتم، بیشتر سخن از شخصیت ایلیا مورومیتس و مضمون‌های شرقی (غیرایرانی) در حماسه‌های روسیه است که با حماسه‌های ایرانی مطابقت چندانی ندارند.

دو ضمیمه این اثر، با عناوین «مشابهت‌های قفقازی و روسی» و «رگه‌های روایت‌های ایرانی در قفقاز»، از نظر نشان دادن چگونگی مسیر ورود حماسه‌های فارسی به روسیه از طریق واسطه‌های قفقازی، بسیار حایز اهمیت است. یکی از اشکالاتی که میلر در کار استاسوف می‌دید آن بود که، به صرف یافتن مشابهت‌هایی، نمی‌توان به تأثیر ادبیاتی از ادبیات دیگر قایل شد بلکه باید نشان داد ادبیات مبدأ از چه طریق و چه واسطه و چه مسیرهایی می‌توانسته بر ادبیات مقصد اثر بگذارد. او، در همین دو ضمیمه همچنین در بخش‌های دیگری از کتاب، کوشیده است دقیقاً همین اشکال را جبران کند. میلر، متعاقباً، تا اندازه‌ای در نظریات خود تجدید نظر کرد و، بیش از آنکه در پی یافتن خاستگاه و نحوه پیدایش و شکل‌گیری بیلیناها باشد، به بازتاب شرایط تاریخی و واقعی در آنها توجه نمود. اما، به هر حال، مطالبی که در مشابهت‌های حماسه‌های ایرانی و روسی آورده، هرچند از نظر روش‌شناسی ادبیات تطبیقی معاصر قدری کهنه به نظر آید، به حیث ماده خام بسیار ارزشمند است.

آگافانگل ِ یفیموویچ کریمسکی^{۱۷} (۱۸۷۱-۱۹۴۲)

کریمسکی، هرچند، در روسیه، از برترین و مشهورترین شرق‌شناسانی است که در بررسی ادبیات فارسی کار کرده و آثار برجسته و فراوانی در آن حوزه دارد، در ایران می‌توان گفت ناشناخته مانده است. هیچ‌یک از آثار او به فارسی ترجمه نشده و، در بسیاری از منابع، نامی از او نیامده است. تنها مقاله قابل اعتنایی که درباره او به زبان فارسی به چاپ رسیده از تاتیانا مالینکایا^{۱۸} است که آلکساندر بدوف^{۱۹} آن را ترجمه کرده است.

17) Агафангел Ефимович Крымский/ Agafangel Efimovich Krinsky

18) Татьяна Маленькая/ Tatyana Malenkaya

19) Александр Бедов/ Alexander Bedov

کریم‌سکی ایران‌شناس، عرب‌شناس، ترکیه‌شناس برجسته، شاعر، مترجم، و یکی از بنیان‌گذاران مکتب شرق‌شناسی در روسیه و اوکراین است. وی در شهر ولادیمیر-ولینسکی (Volodymyr-Volynsky) اوکراین متولد شد؛ در سال ۱۸۸۹، وارد انستیتوی زبان‌های شرقی لازارف شد و، پس از گذراندن دوره تحصیلی، به سال ۱۸۹۲ در گروه زبان عربی همان انستیتو مشغول تدریس گردید. وی، طی سال‌های ۱۸۹۲-۱۸۹۶، دوره دانشکده تاریخ و فیلولوژی دانشگاه مسکو را گذراند و، در سال‌های ۱۸۹۶-۱۸۹۸، دانش زبان عربی خود را در سوریه و لبنان تکمیل کرد. از سال ۱۹۰۱، رئیس گروه زبان عربی انستیتوی لازارف بود و، در همان‌جا، زبان و ادبیات فارسی و زبان ترکی تدریس می‌کرد. وی، در گروه زبان روسی دانشگاه مسکو نیز، درس می‌داد. کریم‌سکی، در سال ۱۹۱۸، به زادگاهش در اوکراین بازگشت و یکی از بنیان‌گذاران فرهنگستان علوم اوکراین شد؛ در این فرهنگستان، گروه فیلولوژی عربی و فارسی را تأسیس کرد. هم‌زمان، در دانشگاه کی‌یف نیز، به تدریس پرداخت. در سال ۱۹۲۵، به همت او، شاخه کی‌یف انجمن علمی شرق‌شناسان سراسر شوروی تأسیس شد که شعبه‌های آن در خارکوف و اُدسا دایر گشت. (Krimsky 1972, pp.5-7)

دامنه فعالیت‌های علمی کریم‌سکی بسیار گسترده بود. او، در خصوصیات زبان‌شناختی زبان‌های اسلاو (بیش از همه روسی و اوکراینی) صاحب‌نظر بود همچنین تحقیقات گوناگونی در فولکلور و قوم‌نگاری انجام داد. اما شهرت او، بیش از همه، مدیون پژوهش‌هایی است که در حوزه شرق‌شناسی (به‌طور عمده در تاریخ، زبان و ادبیات عرب، و زبان‌های فارسی و ترکی) انجام داده است. از جمله موادّ درسی درباره کشورهای مسلمان که وی برای دانشجویان انستیتوی زبان‌های خارجی لازارف تهیه کرده آثاری هستند مربوط به تاریخ و ادبیات ایران. در سال‌های ۱۹۰۹-۱۹۱۷، اثر سه جلدی او با نام تاریخ ایران، ادبیات و الهیات درویشی آن^{۲۰} در مسکو به چاپ رسید. مؤلف، در آن، علاوه بر تاریخ ایران، از تاریخ ادبیات کلاسیک و برجسته‌ترین چهره‌های آن سخن گفته

20) История Персии, её литературы и дервишской теософии/ Istoria Persii, yiyo literatury i dervishskoy teosofii

و، با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی زمانه، به تحلیل هنری و ادبی دست زده است. رویکرد او، به‌ویژه با توجه به نقد ادبی سنتی ایران که معمولاً رابطهٔ ارگانیک جنبه‌های فرامتنی با متن آثار ادبی را نادیده می‌گیرد، حاوی نکات تازه و ارزشمندی است. جلد اول حاوی بخشی است با عنوان «نوزایی و عصر طلایی ادبیات فارسی» که، در آن، تاریخ ادبیات فارسی از کهن‌ترین دوره‌ها تا قرون اول عصر اسلامی و دورهٔ سامانی بررسی شده و، سوای گفت‌وگو از شاعران، مباحثی به نثر علمی و تاریخی آن دوره اختصاص یافته است. در بخش ادبی جلد دوم، عمدهٔ توجه کریمسکی به تصوّف و تاریخچهٔ آن معطوف است و، در بخش‌های جداگانه‌ای، به زندگی‌نامه و تحلیل هنر سنائی، انوری، خاقانی، نظامی، و عطار پرداخته شده است. در جلد سوم، از ادبیات فارسی در دورهٔ مغول و عصر تیموریان و اوایل صفویه سخن رفته است.

کریمسکی چند تک‌نگاری و مقالهٔ مهم نیز دربارهٔ پارسی‌گویان از جمله برجسته‌ترین آنها، نظامی، حافظ، و جامی دارد که، به ترتیب، با عناوین نظامی و معاصران او^{۲۱}، حافظ و سروده‌های او^{۲۲}، و جامی^{۲۳} منتشر شده‌اند.

کریمسکی، با دانش گسترده‌ای که از تاریخ ایران داشت، سراسر حیات و فعالیت ادبی این شاعران را در رابطهٔ بسیار نزدیک با اوضاع و احوال اجتماعی محیط زندگی آنان توصیف کرده است. در نظامی و معاصران او نیز، کلّ حیات فرهنگی گنجه و شیروان و سرزمین‌های مجاور را در پس‌زمینهٔ حکومت سلجوقیان سنجیده و، در بحث از شکوفایی یا انحطاط در دوره‌های ادبی، به موجبات تاریخی و اجتماعی آنها نیز توجه نموده است. در حافظ و سروده‌های او، نخست، بر پایهٔ منابع تاریخی، شیراز و فضای ادبی آن در روزگار اینجوها و آل مظفر را وصف کرده سپس به معرفی و بررسی دیوان حافظ پرداخته است. اثر او دربارهٔ حافظ همچنین از این نظر جالب توجه است که در آثار ایران‌شناسان مشهور روس کمتر شاهد پژوهشی مستقل و جامع دربارهٔ شاعر شیرازیم. آنچه نوشته شده محدود است به مقدمه‌هایی که دانشمندانی مانند بولدیرف^{۲۴}،

21) Низами и его современники/ Nizami i yigo sovremenniki

22) Хафиз та його пісні/ Khafiz ta yogo pisni

23) Джами/ Jami

24) Болдырев/ Boldyrev

براگینسکی^{۲۵} یا نیکیتین^{۲۶} بر ترجمه روسی غزلیات حافظ نوشته‌اند؛ در حالی که درباره شاعرانی مانند نظامی و خاقانی، که زیستگاه آنان در قلمرو جغرافیائی اتحاد شوروی سابق قرار گرفت، شاهد پژوهش‌های بسیار گسترده‌تر روس‌ها هستیم.

یکی دیگر از ویژگی‌های ارزشمند آثار کریمسکی درباره تاریخ ادبیات ایران توجه او به معرفی منابع آن است. در هریک از آثار یاد شده او یک یا دو فصل نسبتاً طولانی به توصیف دقیق منابع مربوط به مبحث اثر به زبان روسی و دیگر زبان‌های اروپایی و معرفی برجسته‌ترین پژوهشگران در آن مبحث اختصاص یافته است. کریمسکی، در بهره‌جویی تام و تمام از مراجع، هرچه بیشتر حساس بود؛ چنانکه، پس از بازگشت به اوکراین، بخشی از اثر سه جلدی خود مربوط به تاریخ ایران از زمان خلافت اعراب تا آغاز دوره غزنوی را شرح و بسط داد و آن را از حدود بیست صفحه به بیش از صد و سی صفحه رساند. وی، در این میان، قصد داشت آن را به زبان اوکراینی منتشر کند که خبر شد به سال ۱۹۲۲ در لندن منبع دست‌اولی درباره تاریخ آل بویه شناخته شده که بخش ششم تجارب‌الامم ابن مسکویه باشد به همراه ذیلی که ابوشجاع رودراوری بر آن نوشته و گمان می‌شد از دست رفته است. کریمسکی، در اوضاع سیاسی پر آشوب آن زمان اتحاد شوروی و انزوای سیاسی این کشور در عرصه بین‌المللی، نتوانست به نسخه‌ای از این اثر دست یابد؛ از این رو، راضی به انتشار کتابش نشد و کتاب سال‌ها پس از مرگ او به چاپ رسید. (Krimsky 1974, vol.4, p.621)

مجموعه ارزشمند دیگری از نوشته‌های کریمسکی درباره تاریخ ادبیات ایران مقالاتی است که او برای فرهنگ دانشنامه‌ای بروکهاوس - یفرون^{۲۷} نوشت. این دائرةالمعارف عظیم، طی سال‌های ۱۸۹۰-۱۹۰۷، به الگوی دانشنامه بروکهاوس و با همکاری مشترک ناشر آلمانی آن با ناشر روسی در هشتاد و شش جلد حاوی ۱۲۱۲۴۰ مدخل به چاپ رسید. کریمسکی، در این دانشنامه، مقالات بسیاری درباره اسلام و اعراب، ادبیات عرب، تاریخ و ادبیات ترک، ادبیات اوکراینی، و ادبیات فارسی نوشت. «ادبیات فارسی»،

25) Брагинский/ Braginsky

26) Никитин/ Nikitin

27) Энциклопедический словарь Брокгауза и Ефрона/ Entsiklopedichesky slovar' Brokgauza i Yefrona

«دقیقی»، «فردوسی»، «سنایی»، «خیام»، «خاقانی»، «نظامی»، «مولوی»، «سعدی»، «جامی»، «میرخواند»، «خواندمیر»، «فیضی»، و «تعزیه نزد ایرانیان» مهم‌ترین مدخل‌های مربوط به ادبیات فارسی به قلم کریمسکی‌اند.

کریمسکی همچنین کتابی با عنوان تئاتر ایران: ریشه‌های پیدایش و چگونگی رشد آن^{۲۸} دارد که، در آن، به تفصیل درباره تعزیه بحث می‌کند. او، در این اثر نیز، نگرش تاریخی خود را حفظ و دوره‌های رونق و کساد هنر تعزیه را در طیف فراز و نشیب‌های سیاسی و تاریخی کشور بررسی کرده است. در این کتاب، از تاریخچه تئاتر عروسکی یا خیمه‌شب‌بازی در ایران، نمایش‌های سنتی طنز («تقلید»)، و تئاتر اروپایی‌مآب ایران نیز گفت‌وگو شده است.

یکی دیگر از حوزه‌های فعالیت گسترده کریمسکی ترجمه آثار ادبیات کلاسیک فارسی به زبان اوکراینی است. کریمسکی خود طبع شعر داشت و چندین کتاب شعر به زبان اوکراینی منتشر کرد که اغلب آنها از فضای مشرق‌زمین و فرهنگ و ادبیات آن به شدت متأثرند. جالب توجه آنکه وی، سوای شاعران برجسته‌ای همچون رودکی، سنایی، خیام، انوری، مولوی، سعدی، حافظ، جامی، سروده‌های شاعرانی همچون ابو سلیک گرگانی، ابوالمؤید بلخی، شهید بلخی، دقیقی، کسائی مروزی، ابوالبراهیم اسماعیل منتصر (آخرین امیر سامانی، پسر نوح ثانی)، عمّاره مروزی، مهری خاتون، لطف‌الله نیشابوری، و قاسم انوار را نیز، که کمتر مطرح‌اند، به زبان اوکراینی برگردانده است. یکی دیگر از آثار باارزش کریمسکی ترجمه اوکراینی پاره‌ای از شاهنامه فردوسی است شامل حدود هزار و پانصد بیت آغازین آن (تا ابتدای داستان منوچهر) که، در نزد ما، به آن توجه چندانی نشده است.

برای کم‌اعتنایی به پژوهش‌های ایران‌شناسی کریمسکی چند دلیل می‌توان قایل شد. نخست آنکه او، پس از بازگشت به اوکراین در سال ۱۹۱۸، به سابقه تعصبی که نسبت به زبان و فرهنگ بومی خود داشت، بسیاری از آثار خویش از جمله تکنگاری‌هایش درباره حافظ و تئاتر ایران را به زبان اوکراینی نوشت که کمتر محقق بیگانه‌ای با آن آشنایی داشت.

28) Перський театр, звідки він узявся і як розвивавсь/ Perskiy teatr, zvidki vin uziavs' i yak rozvivavs'

از سوی دیگر، او، در زمان حکومت شوروی، پیوسته به اتهام ملی‌گرایی و شرکت در گروه‌های آزادی‌خواه اوکراینی دستخوش بی‌مهری و چاپ و انتشار آثارش مواجه با مشکل بود. آن‌چنان‌که در مقدمه نظامی و معاصران او آمده است، این اثر قرار بود در سال ۱۹۴۱ به مناسبت هشتصدمین سالگرد زادروز نظامی منتشر شود که، با شروع جنگ جهانی و لغو برگزاری این مراسم، انتشار آن نیز به تعویق افتاد (Krimsky 1981, pp.9-10). کریمسکی، پس از شروع جنگ، در ژوئیه ۱۹۴۱، در هفتاد سالگی، به اتهام شرکت در یک گروه آزادی‌خواه اوکراینی، بازداشت و به زندان کویستای قزاقستان منتقل شد و، چند ماه بعد، در ۲۵ ژانویه ۱۹۴۲، در بیمارستان زندان درگذشت. به همین دلیل نیز، نام و آثار او حتی در خود روسیه فراموش گشت تا آنکه، در سال ۱۹۵۷، پانزده سال پس از وفاتش، از او اعاده حیثیت شد و آثارش اجازه چاپ و نشر یافتند. مجموعه آثار به زبان اوکراینی او، نخست، طی سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۴، در پنج جلد در شهر کی‌یف منتشر شد که ترجمه‌های او از آثار شاعران ایرانی در جلد اول این مجموعه و نوشته‌های تاریخ ادبیات (شامل تاریخ ایران و کتابت آن^{۲۹}، حافظ و سروده‌های او، تئاتر ایران) در جلد چهارم آن گنجانده شده است. در سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۱۰، گزیده آثار شرق‌شناسی^{۳۰} کریمسکی، باز در پنج جلد در کی‌یف، منتشر شد که جلد‌های چهارم و پنجم آن به نوشته‌های ایران‌شناسی او اختصاص دارد و، در زمینه ادبیات فارسی، علاوه بر آثاری که در مجموعه پیشین مندرج بود، جامی و مقدمه‌ای که کریمسکی بر شاعران ایرانی قرن‌های دهم تا پانزدهم میلادی^{۳۱} اثر ف. کُرش^{۳۲} نوشته بود، نیز به چاپ رسید. تکنگاری نظامی و معاصران او، با چهل سال تأخیر، به همت فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان در باکو، در سال ۱۹۸۱ منتشر شد. انستیتوی شرق‌شناسی کی‌یف و انستیتوی شرق‌شناسی و روابط بین‌الملل خارکف اکنون به نام کریمسکی خوانده می‌شوند.

29) Історія Персії та її письменства/ Istorii Persii ta yiyi pismenstva

30) Вибрані східознавчі праці/ Vibrani skhodoznavchi pratsi

31) Персидские лирики X-XV вв./ Persidskie liriki X-XV vekov

32) Ф. Корш/ F. Korsh

ولادیمیر نیکالایوویچ تاپاروف^{۳۳} (۱۹۲۸-۲۰۰۵)

ولادیمیر تاپاروف، زبان‌شناس برجسته روس، در مسکو متولد شد. دامنه پژوهش‌های او، همانند سایر دانشمندانی که در این مقاله از آنان یاد شد، بسیار گسترده بود و حوزه‌هایی همچون زبان‌شناسی، اسطوره‌شناسی، ادبیات، نشانه‌شناسی، و ریشه‌شناسی را دربرمی‌گرفت. شمار آثار او به بیش از هزار و پانصد کتاب و مقاله می‌رسد. او عضو فرهنگستان روسیه و بسیاری از جوامع علمی دیگر بود. از افتخارات علمی او می‌توان به جایزه اتحاد جماهیر شوروی سابق (۱۹۹۰) اشاره کرد که، در اعتراض به سیاست سرکوبگرانه حکومت شوروی در لیتوانی آن را نپذیرفت. همچنین جوایز سولژنیتسین^{۳۴} (۱۹۹۸) و آندری پللی^{۳۵} (۲۰۰۴) به او تعلق گرفت. وی در مسکو درگذشت.

تاپاروف در حوزه تأثیر و تأثر فرهنگ و ادبیات شرقی به‌ویژه ایرانی و فرهنگ‌های اسلاوی و سایر اقوام روسیه نیز دارای تحقیقات ارزشمندی است. او کلاً بررسی روابط فرهنگی روسیه و ایران را «موضوع علمی گسترده و فوق‌العاده مهمی» می‌شمرد که برای «فرهنگ معنوی روسیه و خودشناسی روس‌ها» حیاتی است (Toporov 1989, p.26). وی بر آن بود که روابط زبانی و فرهنگی اقوام اسلاو و هند و ایرانی، از برخی جنبه‌ها، «چندان عمیق و گسترده است که روس باستان، و، در مقیاسی وسیع‌تر، کل سرزمین اسلاو را، از دیدگاه معینی، می‌توان ایالت غربی حوزه فرهنگی عظیم هند و ایران دانست» (Ibid, p.43). او بر «تأثیر زبانی و فرهنگی عمیق و پرثمر ایرانیان در اسلاوها به‌ویژه اسلاوهای اروپای شرقی» تأکید داشت. به نظر او، «بررسی مستمر و عمیق‌تر ارتباطات زمانی و مکانی اقوام ایرانی و اسلاو همچنان در زمره یکی از بارزترین نیازهای تاریخ فرهنگی و زبان‌شناختی اروپای شرقی است. چنین پژوهش‌هایی نباید تنها به برشمردن موارد وام‌گیری از ایرانیان محدود شود بلکه باید تعیین مسیرهای دقیق و صورگوناگون آن را نیز جزو وظایف خود بشمارد» (Id. 1995, pp.145-146).

به نظر تاپاروف، تأثیر فرهنگ ایرانی بر اقوام اسلاو در چند حوزه روشن‌تر به چشم می‌خورد، مانند واژگان زبان‌های اسلاو که، در آن، وام‌واژه‌های ایرانی مهمی

33) Владимир Николаевич Топоров/ Vladimir Nikolayevich Toporov

34) Солженицын/ Solzhenitsin

35) Андрей Белый/ Andrey Bely

از جمله اصطلاحات اساسی در عقاید مذهبی وجود دارد؛ الگوهای ساختارهای اجتماعی و مذهبی و اسطوره‌های اسلاوها؛ اشکال فعالیت معیشتی و اقتصادی آنان؛ و حوزه هنرهای تجسمی و فرهنگ عامه شفاهی. وی همچنین سه دوره اصلی برای روابط متقابل فرهنگی و زبانی ایرانیان و اسلاوهای شرقی قایل است و تأکید دارد که، در این روابط، فرهنگ ایرانی معمولاً وام‌دهنده و فرهنگ اسلاوی وام‌گیرنده است. او نخستین مرحله این روابط را به قرن‌های چهارم و سوم پیش از میلاد تا قرن‌های چهارم و پنجم میلادی می‌داند که در قالب ارتباط میان سکاها و سرمت‌ها با نیاکان اسلاوها نمودار شد. مرحله دوم، از دید تاپاروف، تأثیر مانویت ایرانی بر شکل‌گیری ثنویت مذهبی نزد اسلاوها در فاصله قرن‌های ششم تا نهم و دهم میلادی است. مرحله سوم شاهد تأثیر ادبیات فارسی قرون وسطی از جمله حماسه‌های ایرانی بر حماسه‌های روسی است که بسیاری از اوقات از طریق اقوام ترک و قفقازی صورت می‌گرفت. (Kryukova 2011, pp.30-31)

تاپاروف، از جمله در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر اقوام ایرانی بر اساطیر ملل سیبری و آسیای میانه» (۱۹۸۱)، می‌نویسد: «یکی از عوامل ثابت رشد عقاید مذهبی اقوام اورال و آلتایی تأثیر فرهنگ ایرانی بوده است». وی، نخستین بار، شباهت باورهای ایرانی-هندي مربوط به میترا و خدای میر-سوسنه-هوم^{۳۶} قبایل اوبی^{۳۷}-اویغوری را نشان داد (Toporov 1981) یا، در مقاله «تأثیرات فرهنگی-تاریخی کهن ایرانی در کت‌ها^{۳۸} یینی‌سی» از نمونه‌های مستقیم این اثرگذاری یاد کرد. (Id. 1970)

تاپاروف، در مقاله‌ای با عنوان «ساختار برخی متن‌های کهن مرتبط با پنداره درخت کیهانی^{۳۹}» (۱۹۷۱) به بررسی تطبیقی اسطوره‌های اقوام ایرانی و ژرمن می‌پردازد و، با مقایسه جدال لفظی اُدین^{۴۰} و وافترودنیر^{۴۱} در «سرود وافترودنیر^{۴۲}» در ادای مهتر (ادای منظوم) و ترکیب دو

36) Mir-Susne-Hum

۳۷) مردمی که در نواحی حاشیه رود اوب (Ob) در غرب سیبری زندگی می‌کنند.

38) Ket

39) О структуре некоторых архаических текстов, соотносимых с концепцией "мирового дерева" // О структуре некоторых архаических текстов, соотносимых с концепцией "мирового дерева"

40) Óðinn/ Odin

41) Vafþrúðnir/ Vafthrúdnir

متن ایرانی روایات پهلوی (به کوشش دابار، بمبئی ۱۹۱۳) و بندهشن (درگفت‌وگوی اورمزد و زردشت)، الگوی مشترکی را بازسازی می‌کند که مهم‌ترین ویژگی‌های آن است مکالمهٔ دوسویه بر سر مسائل کیهانی (از خائوس تا انسان)؛ ذکر مراحل آفرینش؛ شکل پرسش و پاسخ؛ ساختار شماره‌ای متن؛ تطابق اجزای جهان با اعضای بدن (گوشت یا استخوان: زمین؛ جمجمه: آسمان؛ خون: آب؛ پوست: گیاهان؛ نفس: باد؛ چشم: نور...). وی، سرانجام، به این نتیجه می‌رسد که، هرچند در قرن‌های آخر پیش از میلاد آمیزه‌ای از اقوام ایرانی (سرمته‌ها و آلان‌ها^{۴۳}) و ژرمن (آستروگت‌ها^{۴۴}) در نواحی حاشیهٔ دریای سیاه می‌زیسته‌اند که خود در پیدایش پنداره‌های اسطوره‌ای مشترک میان این دو قوم مؤثر افتاده است، محفوظ ماندن متن‌های مشابه در دو قطب مخالف گستره تمدن هند و اروپایی (شمال غربی و جنوب شرقی) گواه آن است که آنها باید سرچشمهٔ مشترک بسیار کهن‌تری داشته باشند.

(Id. 2010, p.108)

یکی دیگر از پژوهش‌های تطبیقی تاپاروف مقایسهٔ خدایان اسلاو و ایرانی بوده است. او، در مقالهٔ «عناصر ایرانی در فرهنگ معنوی روسی» (۱۹۸۹) می‌نویسد که، از شش یا هفت خدای اصلی پانتئون (مجمع خدایان) روسیهٔ باستان – که شهریار ولادیمیر، به گزارش داستان روزگاران گذشته^{۴۵} (اوایل قرن دوازدهم میلادی)، در سال ۹۸۰، تندیششان را در تپه‌ای پشت برج پادشاهی‌اش در کی‌یف برافراشته بود – دو خدای خورس^{۴۶} و سیمارگل^{۴۷} قطعاً ایرانی‌اند. خورس خدای خورشید است. از سیمارگل، در منابع روسی، اطلاعاتی در دست نیست و توصیف آن جملگی بر پایهٔ سیمرخ ایرانی بوده است. تاپاروف راه یافتن دو خدای ایرانی به پانتئون روس‌ها را از شرایط اجتماعی ناشی و نتیجهٔ مصالحهٔ اقوام اسلاوی و ایرانی و همزیستی خزران، یهودیان، و ایرانیان در کی‌یف می‌داند. وی ساختار اجتماعی و قومی کی‌یف در آن زمان را به این صورت ترسیم می‌کند که امور اداری و حکومتی در دست خزرها بود؛ جنگاوران از خوارزمیان بودند؛ و بازرگانی و پیشه‌وری به دست یهودیان. ولادیمیر، در چنین شرایطی، دو خدای ایرانی را وارد پانتئون کی‌یف

42) Vafþrúðnismál/ The Balled of Vafthrúdnir

43) Alans

44) Ostrogoths

45) Повесть временных лет/ Povest' vremennikh let

46) Хорс/ Khors

47) Симаргл/ Simargl

کرد تا بخش ایرانی (خوارزمی) جمعیت کی‌یف موضعی خنثی یا حتی پشتیبان او اختیار کند (Id. 1989, pp.26-33). او، همچنین، با نشان دادن مطابقت‌های زبانی و معنایی پرشمار، می‌کوشد ثابت کند واژه روسی میر (мир) به معنای «جهان» یا «واحد اجتماعی خاص» برگرفته از نام خدای ایرانی میتراست و بسیاری از صفات میترا در واژه میر و ترکیبات و اصطلاحات مرتبط با آن بازتاب یافته‌اند. (Ibid, pp.43-51)

تاپاروف، در پی استاسوف و میلر، به مقایسه شاهنامه و داستان یروسلان لازارویچ توجه نمود و، در مقاله‌ای با عنوان «از دیوهای روسی- ایرانی: قصه روسی شماره A ۳۰۱ و داستان یروسلان لازارویچ، شاهنامه و زامیاد یشت (چشم‌اندازهای تاریخی و قومی- فرهنگی)» (۱۹۹۵)، مشابهت‌های تازه‌ای میان قصه‌های روسی و اسطوره‌ها و حماسه‌های ایرانی یافت و نشان داد روس‌ها، ضمن این وام‌گیری، کدام عناصر شرقی را حفظ کردند؛ کدام عناصر را از غرب گرفته‌اند؛ و، در کجا، عناصری از فرهنگ خود را وارد ساختار قصه کردند و، از این راه، آمیزه‌ای از فرهنگ خودی و بیگانه پدید آوردند. یکی از عوامل قوت این مقاله و بسیاری دیگر از پژوهش‌های تطبیقی تاپاروف آشنائی عمیق او با فیلولوژی (فقه‌اللغه) و ریشه‌شناسی است که، در موارد متعدد، برای اثبات خویشاوندی نام‌های خاص و پنداره‌های کهن شرق و غرب، مفید می‌افتد.

چنانکه مشاهده شد، ایران‌شناسان نامدار روس مانند ژوکوفسکی^{۴۸}، پرتلس^{۴۹}، مینورسکی^{۵۰}، که آثارشان در ادبیات فارسی برای ما (هرچند باز هم نه به طور کامل)، شناخته شده است، همتایانی نیز داشته و دارند که پژوهشگران ایرانی از آنان و آثار و جایگاه علمی آنان بی‌خبرند، در حالی که نقش آنان در شکل‌گیری شرق‌شناسی و ایران‌شناسی روسیه تعیین‌کننده بوده است. آشنایی با آراء این ایران‌شناسان می‌تواند به شناخت عمقی‌تر ما از فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی و نحوه نگرش اقوام دیگر به فرهنگ و ادب ما کمک کند.

بسیاری از دانشمندان، همان‌گونه که ضمن معرفی آثار مشخص شد، در حوزه

48) Жуковский/ Zhukovsky

49) Бертельс/ Bertels

50) Минорский/ Minorsky

مطالعات تطبیقی قرار می‌گیرند که امروزه از رشته‌های شاخص علوم انسانی شمرده می‌شود. ادبیات یا اسطوره‌شناسی تطبیقی در ایران نسبتاً نوپاست و پژوهشگران ما هنوز در دام‌های شناخته شده آن گرفتار می‌آیند. انوشیروانی، در مقاله «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران»، محدود ماندن پژوهشگر به یافتن شباهت‌ها را متذکر می‌شود و به درستی تأکید می‌کند که هدف غائی ادبیات تطبیقی نه یافتن شباهت‌ها بلکه تعیین کم و کیف تأثیر و تأثر است (انوشیروانی ۱۳۸۹، ص ۳۶-۳۸، ۴۶). همچنان که دیدیم، در روسیه، همین بحث‌ها در اواخر قرن نوزدهم، از جمله در واکنش به آثار استاسوف و میلر، درگرفته بود. آگاهی از این بحث‌ها و روش‌های تحقیق تطبیقی پژوهشگران روس به‌ویژه آنان که در حوزه تطبیقی ادبیات روسیه و ایران کار کرده‌اند می‌تواند پیشرفت این رشته‌ها در ایران را سرعت بخشد و مانع تکرار اشتباهاتی گردد که سایرین سال‌ها و قرن‌ها پیش از ما مرتکب گشته‌اند.

آشنایی با نظریات این ایران‌شناسان می‌تواند مراکز آکادمیائی را به سازمان دادن ترجمه و انتشار آثار آنان برانگیزاند. از آنجا که آشنایان و مترجمان زبان روسی و به خصوص اوکراینی کم‌شمارند، نیاز به حمایت و تشویق آن مراکز همچنین نهادهای فرهنگی مستقر در کشورهای روسیه و اوکراین دارند تا با دلگرمی به معرفی و ترجمه آثار ایران‌شناسانی بپردازند که در حوزه تطبیقی مربوط به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی آراء تازه‌ای عرضه داشته‌اند اما در جامعه علمی، ناشناخته مانده‌اند.

منابع

- انوشیروانی، علی‌رضا، «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران»، ادبیات تطبیقی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۲ (پاییز ۱۳۸۹)، ص ۳۲-۵۵.
سرکاراتی، بهمن، سایه‌های شکارشده، قطره، تهران ۱۳۷۸.
مالنکایا، تاتیانا، «تصوف و اشعار فارسی قرن ۱۰ تا ۱۵ در تحقیقات کریمسکی»، ترجمه آکساندر بدوف، نامه پارسی، ش ۳ (زمستان ۱۳۷۵)، ص ۴۱-۴۸.

Буслаев Ф.И. Отзыв о сочинении В. Стасова "Происхождение русских былин". СПб.: Императорская академия, 1869.

Buslayev F.I. Otviz o sochinenii V. Stasova "Proiskhozhdenie russkikh bylin". St

Peterburg: Imperatorskaya akademia, 1869.

بوسلایف، ف. ا.، نقدی بر نوشته و. استاسوف «خاستگاه بیلیناهای روسی»، سنت پترزبورگ، ایمپراتورسکایا آکادمیا (انتشارات آکادمی امپراتوری)، ۱۸۶۹.

Кримський А. У. **Твори в п'яти томах**. Київ: Наукова думка, 1972-1974.

Krimsky A.Y. *Tvori v p'iaty tomakh*. Kiev: Naukova dumka, 1972-1974.

کریمسکی، آ. ی.، آثار در پنج جلد، کی‌یف، نائوکووا دومکا، ۱۹۷۲-۱۹۷۴.

Крымский А.Е. **Низами и его современники**. Баку: Эльм, 1981.

Krimskiy A.E. *Nizami i ego sovremenniki*, Baku: Elm, 1981.

کریمسکی، آ. ی.، نظامی و معاصران او، باکو، علم، ۱۹۸۱.

Крюкова В. «Русские сказки и Шахнаме»// **Караван**. No 6. Декабрь 2011, сс, 28-36.

Kryukova V. "Russkie Skazki i Shahname" in *Karvan*, No 6. December 2011, pp, 28-36.

کریوکووا، و.، «قصه‌های روسی و شاهنامه»، در کاروان، ش ۶ (دسامبر ۲۰۱۱)، ص ۲۸-۳۶.

Кулагина Л.М. «Из истории российской иранистики»// **Иранистика в России и иранисты**. М.: РАН, Институт востоковедения, 2001. сс, 18-36.

Kulagina L.M. "Iz istorii rossiyskoy iran isstiki" in *Iranistika v Rossii i iranisty*. Moscow: Russian Academy of Sciences, Institute of Oriental Studies, 2001, pp, 18-36.

کولاگینا، ل. م.، «گوشه‌هایی از تاریخ ایران‌شناسی روسیه»، در ایران‌شناسی در روسیه و ایران‌شناسان (مجموعه مقالات)، مسکو، فرهنگستان علوم روسیه، پژوهشکده شرق‌شناسی، ۲۰۰۱، ص ۱۸-۳۶.

Миллер В.Ф. **Экскурсы в область русского народного эпоса**. М.: Т-во Кушнерева, 1892.

Miller, V. F. *Ekskursy v oblast' russkogo narodnogo epasa*. Moscow: T-vo I.N. Kushnereva, 1892.

میلر، ف. ف.، مطالعاتی در زمینه حماسه‌های مردمی روسی، مسکو، انجمن کوشنیرف، ۱۸۹۲.

Стасов В.В. «Происхождение русских былин»// **Вестник Европы**. 1868. т. 1.

сс. 169-221; т. 2, сс. 637-708; т. 4, сс. 651-698; т.6, сс. 590-664.

Stasov V.V. "Proiskhozhdenie russkikh bylin" in *Vestnik Evropy*, 1868. vol. 1, pp. 169-221; vol. 2, pp. 637-708; vol. 4, pp. 651-698; vol. 6, pp. 590-664.

استاسوف، و. و.، «خاستگاه بیلیناهای روسی» در وستنیک پوروی (پیام‌آور اروپا)، ۱۸۶۸، ج ۱، ص ۱۶۹-۲۲۱؛ ج ۲، ص ۶۳۷-۷۰۸؛ ج ۴، ص ۶۵۱-۶۹۸؛ ج ۶، ص ۵۹۰-۶۶۴.

Топоров В.Н. “Из ‘Русско-персидского дивана’. Русская сказка *301 A, B и ‘Повесть о Еруслане Лазаревиче’, ‘Шахнаме’ И авестийский ‘Замяд-яшт’ (Этнокультурная и историческая перспектива)// **Этноязыковая и этнокультурная история восточной Европы**. М.: 1995.

Toporov V.N. “Iz “russko-persidskogo divana”. Russkaja skazka *301 A, B i “Povest’ o Eruslane Lazareviche” “Shahname” i avestiyskiy “Zamyadyasht” (Etnokulturnaja i istoricheskaja perspektiva)” in *Etnojazikovaya i etnokulturnaya istoria vostochnoy evropy*, Moscow 1995.

تاپاروف، و. ن.، «از دیوان روسی- ایرانی، قصه روسی شمارهٔ A ۳۰۱ و داستان یروسلان لازاریچ، شاهنامه و زامیاد یشت (چشم‌اندازهای تاریخی و قومی- فرهنگی)» در تاریخ قومی- زبانی و قومی- فرهنگی اروپای شرقی، مسکو ۱۹۹۵.

Топоров В.Н. **Мировое дерево: универсальные знаковые комплексы**. Т. 1. М.: Рукописные памятники древней Руси, 2010.

Toporov V.N. *Mirovo e derevo: universalnye znakovye komplksy*. Vol. 1. Moscow: Rukopisnye pamyatniki drevney Rusi, 2010.

تاپاروف، و. ن.، درخت کیهانی: مجموعه‌های نشانه‌های جهانی، انتشارات یادگارهای دست‌نوشته روسیه باستان، مسکو ۲۰۱۰، ج ۱.

Топоров В.Н. “Об Иранском элементе в русской духовной культуре”// **Славянский и балканский Фольклор. Реконструкция древней славянской культуры: источники и методы**. М: Hayka, 1989.

Toporov V.N. “Ob Iranskom elemente v russkoy dukhovnoy kulture” in *Slavyansky i balkansky folklor. Rekonstruktsya drevney slavyanskoy dukhovnoy kultury: istochniki i metody*. Moscow: Nauka 1989.

تاپاروف، و. ن.، «عناصر ایرانی در فرهنگ معنوی روسی» در فولکلور اسلاو و بالکان، بازسازی فرهنگ معنوی اسلاو باستان: منابع و روش‌ها، مسکو، نائوکا (دانش)، ۱۹۸۹.

Топоров В.Н. “Об Иранском влиянии в мифологии народов Сибири и центральной Азии”// **Кавказ и Средняя Азия в древности и средневековье**. М: 1981.

Toporov V.N. “Ob Iranskom vlianii v mifologii narodov Sibiri i Tsentralnoi Azii” in *Kavkaz i Srednyaya Azia v drevnosti i srednevekov’e*. Moscow: 1981.

تاپاروف، و. ن.، «تأثیر اقوام ایرانی بر اساطیر ملل سیبری و آسیای میانه» در قفقاز و آسیای میانه در دوران باستان و قرون وسطی، مسکو ۱۹۸۱.

Топоров В.Н. “О следах старого иранского культурно-исторического переживания у енисейских кетов”// **Актуальные вопросы иранистики и сравнительного индоевропейского языкознания**. М.: 1970.

Toporov V.N. “O sledakh starogo iranskogo o kulturno-istoricheskogo perezhivania u eniseiskikh ketov” in *Aktualnye voprosy iranistiki i sravnitelno go indo evrpeiskogo jazikoznania*. Moscow 1970.

تاپاروف، و. ن.، «نشانه‌های تأثیرات فرهنگی- تاریخی کهن ایرانی بر کت‌های ینی سئی» در مسائل روز ایران‌شناسی و زبان‌شناسی تطبیقی زبان‌های هندواروپایی، مسکو ۱۹۷۰.





نیمای داستان‌نویس

حسن میرعابدینی

ادبیات ما باید از هر حیث عوض شود. موضوع تازه کافی نیست و نه این کافی است که مضمونی را بسط داده به طرز تازه بیان کنیم. نه این کافی است که با پس و پیش آوردن قافیه و افزایش و کاهش مصراع‌ها یا وسائل دیگر، دست به فرم تازه زده باشیم. عمده این است که طرز کار عوض شود و آن مدل وصفی-روایی را که در دنیای باشعور آدم‌هاست، به شعر بدهیم. (نیمای ۱، ص ۵۶)

انقلاب ادبی نیمایوشیج (۱۲۷۶-۱۳۳۸ش)، بنیانگذار شعر نو، به تصرف در وزن‌بندی و قافیه و طبیعی کردن نوع بیان محدود نمی‌شود. هرچند او در راه معاصر کردن شعر ذهن‌گرا و کلی‌گرای کهن، به مشاهده عینی جزئیات روی آورد و فضاسازی و موقعیت‌آفرینی را جانشین کلی‌گرایی ساخت، فقط الگوی تازه‌ای برای شعر فارسی ارائه نداد، بلکه «طریقه تازه‌ای در نگاه به جهان» را پیشنهاد کرد (← جورکش، ص ۹). او، در نامه مورخ زمستان ۱۳۱۵ به صادق هدایت، می‌نویسد:

کاری را که تو در نثر انجام دادی من در نظم کلمات خشن و سقط انجام داده‌ام که، به نتیجه زحمت، آنها را رام کرده‌ام. (نیمای ۴، ص ۵۹۸)

نیمای، در این راه، از داستان بهره بسیار برد؛ و با کاربرد الگویی وصفی-روایی در آثار خود، رویکرد شاعران ایرانی به شعر را تغییر داد. وی، در یادداشت‌های خود، از هر فرصتی

استفاده کرد تا شاعران را متوجه اهمیت داستان‌سرایی کند (جورکش، ص ۱۱۵). وی، در حرف‌های همسایه، می‌گوید:

یک روز درخواهید یافت که نوشتن داستان شما را درمان می‌کند و آرامش می‌بخشد.
(← همان‌جا)

در واقع، تأکید نیما بر نقل داستان و تأثیر دقیقاً برای بیرون رفتن از همان 'راه کور' و بحرانی است که نیما آن را در شعر سنتی شناسایی کرد. از طریق حذف متکلم وحده و اضافه کردن شخصیت‌های شعری، راوی، و وصف روایی در پی درمان آن بود (همان، ص ۱۹۲). نیما، در آراء ادبی خود، بر لزوم روایی بودن شعر تأکید می‌کند. وی بسیاری از معانی را، با استفاده از امکانات روایت و عناصر داستان، ضمن منظومه‌هایی داستانی از قبیل «مانلی» و «کار شب پا» و «خانه سربویی» بیان کرده است.^۱ می‌توان این منظومه‌ها را روایتی شاعرانه از داستانی دانست که وصف جزء ثابت آن است. چند نقد فنی و جزءنگارانه که نیما بر داستان‌های صنعتی‌زاده کرمانی و صادق هدایت نوشته (← نیما ۴) نمودار آشنائی او با اصول داستان‌نویسی در شرایطی است که، در ایران، داستان زیاد نوشته می‌شد اما کمتر کسی اصول و قواعد آن را می‌دانست و رعایت می‌کرد. بدین قرار، می‌توان نیما را از نخستین منتقدانی دانست که، در نقد داستان، به اصول داستان‌نویسی توجه داشتند.

نیما داستان هم نوشته است؛ اما نامش در عرصه شعر چنان بلندمرتبه گشته که هنر داستان‌نویسی او در سایه قرار گرفته است. وی، در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۱۲ درباره مجموعه افسانه^۲، از شیوه داستان کوتاه‌نویسی خود نیز سخن می‌گوید:

(۱) با سپاس از یادآوری دوست گرامی، سعید رضوانی، نکته‌ای را که از آلمانی به فارسی ترجمه کرده است، می‌آورم: «در میان پیشنهادهایی که نیما یوشیج برای ایجاد تحول در شعر فارسی مطرح کرد، ظاهراً روایی‌سرایی تنها موردی بود که از سوی ناقدان مورد استقبال واقع نشد. منتقدان و صاحب‌نظران در شعر مدرن فارسی عموماً خصلت روایی را نقضی بزرگ برای شعر می‌دانستند و می‌دانند (پیش از همه رضا براهنی). فی‌المثل بسیاری از آنان ارزش بخشی از مشهورترین شعرهای مهدی اخوان ثالث را تحت این عنوان که روایی هستند نفی کرده یا مورد تردید قرار داده‌اند. جالب است که ایشان آثار شعری روایی را در مواردی حتی با استناد به آثار و آراء نیما یوشیج تخطئه کرده‌اند!» (Rezvani, pp. 101-103)

(۲) افسانه، نخستین نشریه ویژه چاپ داستان کوتاه در ایران، به همت محمد رضانی، صاحب انتشارات کلاله خاور، در قطع جیبی منتشر می‌شد. دوره اول آن از آبان ۱۳۰۶ تا اسفند ۱۳۰۷ در ده دفتر و دوره دوم

نوول... باید دارای یک موضوع اجتماعی باشد یعنی عادات و آداب و جزئیات روحی یک صنف یا طبقه را تجزیه و تحلیل کند و پیش چشم بگذارد... من به نوول‌هایی که می‌نویسم تا اندازه‌ای جنبه فلسفی می‌دهم. (همان، ص ۵۴۱)

نیمای، در نامه‌هایی که به برادرش (لادین^۳) نوشته، خود را داستان‌نویسی پرکار نشان داده است. آیا شاعرِ انزواگزیده، که نوول‌نویسی را راهی برای شناختن «احتیاجات زمان» و همسویی با ادبیات جدید «دوره تحوّل» می‌داند (← همان، ص ۴۷۳)، می‌خواهد چهره مقبولی از خود در نظر برادر انقلابی خودش ترسیم کند؟ از جمله، در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۰۱، می‌نویسد:

نوشته بودی برای تو اسم کتاب‌هایم را بنویسم. اینهاست کتاب‌های تمام شده من... رمان اجتماعی براد و حسنک، وزیر غزنه... و سرگذشت مالیخولیائی خودم، قبرستان شاه بهار. (همان، ص ۶۶)

او، در آذر ماه ۱۳۰۵، می‌نویسد:

توشه من عبارت است از یک کوله شعرها و رمان‌های من. (همان، ص ۲۰۹)

اما، در نامه مورّخ ۱۳۰۲ به لادین، سخنش از لون دیگری است:

نه کتاب‌هایم را تمام کرده‌ام نه توانسته‌ام جواب کاغذ ترا بنویسم. کتاب حسنک من نیمه‌کاره پاک‌نویس شده. کتاب دیگرم از هم در رفته، آن یکی دیگر ناقص مانده است. (همان، ص ۷۱)

اما این آثار، اگر هم نگارش آنها به واقع به پایان رسیده باشد، در دسترس نیستند. سیروس طاهباز - که، در مقدمه کندهای شکسته (۱۳۵۱)، از این اثر با عنوان «نخستین

→ در هشتاد شماره تا اسفند ۱۳۰۹ انتشار یافت. دوره سوم، به سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۱۱، در چهل و پنج شماره، با همکاری مستمّر صادق هدایت درآمد. از دوره چهارم افسانه بیش از هشت شماره (در سال ۱۳۲۳) منتشر نشد.

۳) لادین اسفندیاری از جمله اعضای حزب عدالت بود که انشعاب کردند و حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند. لادین با جنبش جنگل نیز همکاری داشت. در سال ۱۳۰۰ ش روزنامه چپ‌گرای ایران سرخ را به چاپ رساند؛ سپس به شوروی رفت. چون مخالف مشی دولت شوروی در مورد رضاخان - به عنوان نماینده بورژوازی ملّی و مترقی - بود، در سال ۱۳۰۳ به داغستان تبعید شد. ظاهراً نیما نوشته‌ها، و از جمله داستان‌ها و نمایش‌نامه‌هایی از خود را برای لادین می‌فرستاد.

لادین در حدود سال ۱۳۱۰ برای سازمان‌دهی حزب کمونیست ایران، مخفیانه به ایران آمد و جزوه علل عمومی بحران اقتصادی دنیا (۱۳۱۰) را چاپ کرد. در همان سال، با متلاشی شدن حزب کمونیست ایران، همراه عبدالحسین حسابی به شوروی فرار کرد؛ و احتمالاً در سال ۱۳۱۳، قربانی تصفیه‌های استالینی شد. (← یاحسینی)

مجموعه از قصه‌های نیما» یاد می‌کند، دفتر دیگری از قصه‌های وی به چاپ نمی‌رساند. سعید نفیسی در خاطرات خود یادآور می‌شود:

در آن زمان [سال‌های آغازین ۱۳۰۰ شمسی] نیما می‌خواست داستانی دربارهٔ حسنک، وزیر معروف محمود غزنوی، بنویسد و مطالبی در این زمینه جمع کرده بود و می‌خواست نام آن را حسنک، وزیر غزنه بگذارد. اول شب تابستانی بود که نیما چند تن از ما را به خانهٔ خود دعوت کرده بود... قدری از آن کتاب را خواند و گویا هرگز به پایان نرسید. (نفیسی، ص ۴۵۰)

اما نیما در یادداشت ۷ آذر ۱۳۰۷، از «سفرنامهٔ بارفروش»، می‌نویسد:

در ایران تاریخ نوشتن، عمر گذراندن است. نقادی فکری به مراتب بیشتر از مطالعات محلی و ملاحظهٔ آثار است. من سابقاً رمان حسنک را نوشتم. زمان غزنوی‌ها را زنده کردم. در حقیقت قسمتی از خودم را برای زنده شدن آن تاریخ فدا کردم. (نیما ۲، ص ۱۰۳-۱۰۴)

در آن روزگار، اثرآفرینان ایرانی - مثل جمال‌زاده در «دیباچه» یکی بود و یکی نبود - غالباً واژگان رمان و ناول و حکایت را دقیق به کار نمی‌بردند و تفاوت‌های روائی آنها را در نظر نمی‌گرفتند. آیا نیما - که چند نقد داستان‌هوشیارانه نوشته - در کاربرد واژگان رمان و ناول دقت مورد نظر را داشته و به واقع رمان نوشته است؟ چنین به نظر می‌رسد که نوشتن چند رمان در برنامهٔ کاری شاعر بوده است؛ اما وی نتوانسته آنها را به پایان برساند. همان‌طور که، در نامه‌های پس از سال ۱۳۰۷ خود، جای جای، از طرحی برای نگارش تاریخ ادبیات ولایتی نیز سخن به میان می‌آورد - طرحی که به جایی نمی‌رسد. از نامهٔ مورخ اسفند ۱۳۰۷ او برمی‌آید که این نوع نوشته‌ها را «تفنی ادبی» می‌دانسته است تا «گربان خود را از دست فکرهای موزی بیرون بکشد». (نیما ۴، ص ۲۹۵)

او، در سال ۱۳۰۴، به لادین خبر می‌دهد:

کتاب برد را از پریشانی و خستگی حواس و غیظ و غضب... پاره کردم... شعر و شاعری کفایت می‌کند. (همان، ص ۱۳۵)

در دی ماه ۱۳۱۲، به خواهرش، ناکتا، می‌نویسد:

سال گذشته من یک رمان کوچک غمگین و مالیخولیائی را که تقریباً یازده سال قبل نوشته بودم سوزاندم... فقط برای اینکه با افکار کنونی خود نمی‌خواستم [اثری] به عنوان قبرستان شاه‌بهار داشته باشم و، در آن، برای مردگان ساختگی نهصد سال و چیزی قبل تعزیه بخوانم تا دیگران هم عزاداری کنند. (همان، ص ۵۵۹)

در کامل‌ترین مجموعه داستان نیما، کندوهای شکسته (۱۳۵۱)، چهار داستان «مرقد آقا»، «دیدار»، «در طول راه» و «غول و زنش و ارباب‌اش» درج شده است. سیروس طاهباز، گردآورنده این مجموعه، بر آن است که داستان «مرقد آقا» نخستین بار به سال ۱۳۰۹، در جُنگِ افسانه، چاپ شده است.^۴ نیما نیز، در نامه‌های همان سال، از نگارش این داستان سخن به میان می‌آورد. اگر چنین می‌بود، می‌شد او را از پیشروان داستان کوتاه ایران شمرد، بی‌آنکه بتوان قصه‌نویسی نیما را، از نظر کمی و کیفی، قابل قیاس با نوآوری او در زمینه شعر دانست. اما پس از بررسی دوره‌های افسانه، مشخص شد که این داستان در شماره چهارم دوره چهارم افسانه (سال ۱۳۲۳) چاپ شده است. طاهباز آن را در شماره دوم مجله آرش (۱۳۴۰) تجدید چاپ کرد؛ بار سوم در مجله خوشه (دی ۱۳۴۶) و سپس در کتاب مرقد آقا (۱۳۴۹) به کوشش ابوالقاسم صدارت جای گرفت و، سرانجام، در کندوهای شکسته، «عنوانی از خود نیما برای چند قصه خود»، جا خوش کرد (نیما ۳، ص ۶). اما طاهباز، به هنگام تجدید چاپ دوره مجله آرش در سال ۱۳۷۰، ناگزیر شد به جای این قصه، که گرد خرافه می‌گردد و با طنزی بنیان‌کن پایان می‌یابد، بخش‌هایی از «دفتر یادداشت‌های روزانه» نیما را بیاورد.

نیما، در نامه‌ای به تاریخ مهر ۱۳۰۹ به ناتل، از او می‌پرسد: «برای من بنویس 'مرقد آقا' چاپ شده است یا نه؟» (نیما ۴، ص ۴۱۲). نیما داستان خود را، احتمالاً برای چاپ در مجموعه افسانه، به خانلری سپرده بود. وی ضمن نقل خاطرات خود از نیما، نوشته است: از آستارا یک داستان به نشر و به عنوان 'مرقد آقا' فرستاد که من آن را به صورت یک رمان کوتاه چاپ کنم. در آن وقت محمد رمضان افسانه‌های هفتگی چاپ می‌کرد که من هم بعضی از داستان‌های کوتاه از ادبیات فرانسه ترجمه می‌کردم و او آنها را در سلسله افسانه‌ها چاپ می‌کرد. (خانلری، ص ۲۴)

اما خانلری از اقدام خود برای چاپ این داستان حرفی نمی‌زند. نیما در بهمن ماه ۱۳۰۹، به لادین می‌نویسد:

باری، اگر ناتل خانلری 'مرقد آقا' را چاپ نکرده است، چه بهتر چاپ نکند. من ... هشت نوول خوب نوشته‌ام خیلی از 'مرقد آقا' بهتر. اگر خانلری راهی برای چاپ شدن آنها دارد بنویسد.

(۴) طاهباز، در نوشته‌ای دیگر، تاریخ اولین چاپ این داستان را سال ۱۳۲۳ می‌داند (طاهباز، ص ۱۸۱).

هیچ‌کدام مفصل نیستند. من فوراً پاک‌نویس کرده می‌فرستم. (نیما ۴، ص ۴۲۳)

مسعود فرزاد به یاد می‌آورد که نیما برایش داستان «صدای پول» را خوانده که «کم از آثار گی دو موپاسان^۵ نیست. این را نوشته بود، حتماً موجود است» (شمیسا، ص ۴۷۴). نیما در سال ۱۳۱۰، ضمن نامه‌ای به ناتل، از «چند نوول مختصر» خود یاد می‌کند که «یکی از آنها نخر مشهدی احد» کدخدای دیژ ویزین است که در یوش برای شما و دکتر خواندم و خیلی خندیدید. یکی دیگر رئیس معارف بیقون و سیمقون^۶ که مربوط به رئیس معارف گذشته است». نیما از خانلری، برای چاپ آنها، کمک می‌طلبد و حتی حاضر به مشارکت مالی با یک ناشر برای چاپ آنها می‌شود (نیما ۴، ص ۴۴۷-۴۴۸)؛ اما ظاهراً موفق به چاپ مجموعه داستان‌هایش نمی‌شود. او - در نامه‌های مربوط به سال‌های پس از ۱۳۲۰، دوره‌ای که به تدریج به عنوان شاعر شناخته می‌شود - درباره داستان‌هایش اظهار نظری نمی‌کند. در یادداشتی برای چاپ داستان «بیدار» در مجله آفتاب تابان (مهر ۱۳۲۱) می‌نویسد:

من نمی‌توانم به پاک‌نویس داستان‌های کوچکی که نوشته‌ام برسم. داستان‌های کوچک زیاد نوشته‌ام و خیلی زیاد. از زمان‌های قدیم و بسیاری را شخص خودم سوزانده‌ام و به کارهای دیگر، که در نظر من برای مردم لازم‌تر است، مشغولم. (نیما ۳، ص ۵)

نیما «سختی معاش، وقت کم و کتاب زیاد» را عوامل ناتمام ماندن کارهایش می‌داند. می‌توان به یأس او نیز اشاره کرد:

به هر اندازه که می‌خواهی خود را نویسنده زبردستی تصور کن. با وجود ملت خرفت، چه فایده؟ (نیما ۴، ص ۲۰۰). ابداً برای نوشتن و انتشار کتاب‌های خود نه تشویق می‌شوم نه ذوق خود را خفه می‌کنم. (همان، ص ۲۵۸)

او، در آذر ۱۳۰۷، می‌نویسد:

هفت سال است من می‌خواهم کتاب‌هایی را که نوشته‌ام به مطبعه بدهم و هنوز نتوانسته‌ام. (همان، ص ۲۵۷)

چنین است که در نامه مرداد ۱۳۰۸ به لادین متذکر می‌شود:

بدبینی من به قدری است که شخصاً از خودم می‌ترسم... [در انتشار آثارم] تنبلم و وسواس دارم. (همان، ص ۳۳۷)

(۵) Maupassant (Guy de) (۱۸۵۰-۱۸۹۳)، نویسنده مشهور فرانسوی.

زندگی بر نیما سخت می‌گذرد و او را به دلزدگی عمیقی از دوره خود می‌رساند. وی گرفتار ترسی عمیق می‌شود که هم ریشه در واقعیت‌های زمانه دارد و هم حاصل اوهم اوست.

نیما، که انقلاب ادبی خود را در دو زمینه شعر و نثر آغاز کرده بود، در نامه مورخ اردیبهشت ۱۳۰۵ به علی دشتی، مدیر روزنامه شفق سرخ، می‌نویسد:

به طور نمونه و، برای بستن زبان کسانی که در غیاب، به واسطه ضعف فکر و احساس باطنی، عمرشان به استهزای دیگران می‌گذرد، چند قسمت خیلی مختصر ولی رنگارنگ از چند کتاب خودم به روزنامه خواهم داد. اگر تغییر رأی پیدا نشود و تبلی بگذارد. (همان، ص ۱۵۶-۱۵۷)

نیما، پیش‌تر از آن، در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۰۳، به میرزاده عشقی، از ضدیت اعضای سبعه^۶ با شعر خود گله کرده و نوشته بود:

یک شعر از افسانه را می‌خوانند، بالبدیهه به همان وزن یک شعر بدون معنا از خودشان می‌سازند به آن می‌افزایند، دوباره سه‌باره از سر گرفته می‌خوانند و می‌خندند. مخصوصاً رشید یاسمی. (همان، ص ۹۶)

نیما بخشی از رمان آیدین را برای چاپ در اختیار علی دشتی می‌گذارد و او این نوشته را همراه نامه نیما در شماره ۵۰۹ روزنامه شفق سرخ (۲۸ اردیبهشت ۱۳۰۵) درج می‌کند. نیما، در توضیح این قصه، نوشته است:

[نجات] موضوعی است که یکی از کتاب‌های معروف خود را وقف آن کرده‌ام. آن کتاب آیدین اسم دارد... وقایع در قفقاز اتفاق افتاده و این سرگذشت هوسرانی یک نوکر با خانمش سارا، زن یک معروف گرجی است. (همان، ص ۲۸۸)

وی، در نامه آبان ماه ۱۳۰۸ به خانلری، از گم کردن رمان آیدین ضمن سفر از تهران به بارفروش [بابل کنونی] و رشت سخن به میان می‌آورد و می‌افزاید:

فقط یک سواد ناقص و غیر مهذب از این کتاب دارم که چندان مرا قانع و خوشحال نمی‌کند. سال گذشته من در بارفروش مخصوصاً روی این رمان خیلی زحمت کشیده‌ام؛ دفعه سوم بود که آن را عوض می‌کردم. (همان، ص ۳۴۴)

۶) سبعه هفت تن از ادبای سنت‌گرا - سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی، غلامرضا رشید یاسمی، محمد قزوینی، نصرالله فلسفی، علی اصغر حکمت، و حسن تقی‌زاده - بودند که مجلات ادبی سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۲۰ را در انحصار خود داشتند. نوگرایان - صادق هدایت، مسعود فرزاد، مجتبی مینوی، و بزرگ علوی - آنها را هیئت حاکمه ادبی می‌خواندند و، در مقابل آنها، خود را ربه می‌نامیدند.

اما، در نامه آذر ماه همان سال به رسام ارژنگی، اطلاع می‌دهد:

خوشبختانه الان دانستم طبیعت مساعدت کرده کتابی را که گم کرده بودم در تهران مانده است. باید آن را از تهران بخواهم. (همان، ص ۳۵۹)

از نیما حکایت (فابل)هایی تمثیلی – آهو و پرنده‌ها (۱۳۴۹)، توکایی در قفس (۱۳۵۰)، غول و نقاش (۱۳۷۹) – باقی مانده و جزو انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان چاپ شده است. اما ظاهراً برخی از داستان‌های او یا گم شده‌اند یا خود او آنها را از بین برده است. معلوم نیست رمان آیدین، اگر به واقع نیما آن را به پایان برده باشد، به چه سرنوشتی دچار شده است؟ یگانه پاره در دسترس آن همان است که در شفق سرخ چاپ شده بود. این پاره که در لابه‌لای اوراق این روزنامه از یادها رفته و گردآورندگان آثار نیما آن را در مجموعه‌های خود نقل نکرده‌اند، اکنون، با یادداشت نیما خطاب به روزنامه در رأس آن، از نظر خوانندگان می‌گذرد.

منابع

- جورکش، شاپور، بوطیقای شعرونو، ققنوس، تهران ۱۳۸۳.
- خانلری، پرویز، «من و نیما»، گوه‌ران، ش ۱۳ و ۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۵، ص ۱۹-۲۵.
- شمیسا، سیروس، «به یاد مسعود فرزاد: مظلوم و پیر»، بخارا، ش ۸۷-۸۸، خرداد- شهریور ۱۳۹۱، ص ۴۸۳-۴۹۱.
- طاهباز، سیروس و محمدرضا لاهوتی، یادمان نیمایوشیج، مؤسسه فرهنگی گسترش هنر، تهران ۱۳۶۸.
- نفیسی، سعید، خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی، به کوشش علیرضا اعتصام، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۱.
- نیما یوشیج، حرف‌های همسایه، انتشارات دنیا، تهران ۱۳۵۱.
- ____ (۲)، دو سفرنامه از نیمایوشیج، به کوشش علی میرانصاری، سازمان اسناد ملی ایران، تهران ۱۳۷۹.
- ____ (۳)، کندوهای شکسته، به کوشش سیروس طاهباز، انتشارات نیل، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۷.
- ____ (۴)، نامه‌ها (از مجموعه آثار نیمایوشیج)، گردآوری، نسخه‌برداری و تدوین سیروس طاهباز، تهران ۱۳۶۸.

یاحسینی، سید قاسم، «لادین اسفندیاری»، نگاه نو، ش ۲۹، مرداد ۱۳۷۵، ص ۱۰۳-۱۱۶.

REZVANI, S, *Mo derne Persische Lyrik: Eine Analytische Untersuchung*, Hg. Philip G. Kreyenbroek, Harrassowitz, Wiesbaden 2007.

نیما یوشیج

نقل از کتاب
آیدین

نگارنده شفق!

پاورقی روزنامه ترا برای شهرت نمی‌خواهم. من اشیاء را از مبدأ و اصلشان پیدا می‌کنم. موضوع شهرت موضوع بی‌اهمیتی است که کاملاً به واسطه توهمات اغواهای خیالی ما اهمیت یافته است. هر وقت در آن فکر می‌کنم فی‌الحال این تصور در من قوی می‌شود که مشهور و انگشت‌نما شده‌ام. خیلی خوب، پس از انگشت‌نما شدن شخص چه باید بکند؟

به خانه‌اش برگردد خوب بخورد و بیاشامد گل زیبایی در کنار داشته باشد. همین کار را وقتی که مانعی در بین نیست قبل از شهرت می‌توان انجام داد.

چرا به خودمان زحمت بدهیم.

در این صورت، به طور کلی پاورقی این روزنامه برای انتشار خبرهایی خواسته می‌شود که یک شاعر ناشناس غیربومی در انزوای طولانی خودش در آن‌ها زحمت کشیده و ملت به آن محتاج است.

به طور نمونه و برای بستن زبان کسانی که در غیاب، به واسطه ضعف فکر و احساس باطنی، عمرشان به استهزای دیگران می‌گذرد، چند قسمت خیلی مختصر ولی رنگارنگ از چندین کتاب خودم به روزنامه خواهم داد. اگر تغییر رأی پیدا نشود و تنبلی بگذارد.

ولی تو هرگز در انتشار دادن آثار یک نفر مثل من که به اخلاق وحشیانه‌ام آشنا هستی حق هیچ‌گونه منت گذاشتن را نداری و من هرگز مثل کسانی که خودشان و وظیفه‌شان را گم کرده‌اند تشکر نخواهم کرد. زیرا تو در این عمل به یک وظیفه اجتماعی و عمومی خودت رفتار کرده‌ای و توانسته‌ای از قبول این اوراق به طوری که درخواست کرده‌ای از مردمان ریاکار و طزار جدا شده باشی و در آتیه بگویند فلان نگارنده دوست و حامی حق بود.

نیما

حالت گرجستان در ماه مه خیلی شفاف‌انگیز و باشکوه جلوه می‌کند. درخت‌های سرو و کاج یک زیبایی و برازندگی فکرآوری به جنگل‌های حوالی می‌دهد. عشقه، به نوبت خود، مثل پیراهنی تنگ و بلند، ساقه‌های سماقی‌رنگ آنها را می‌پوشاند. طلوع آفتاب به این رنگ‌های سبز که با سیاهی آمیخته شده است یک نوع عشوه‌های بشاش و خندانی را می‌دهد.

پرنده‌های کوچک انواع و اقسام روی صخره‌های سفید مشغول خواندن سرودهای صبحشان می‌شوند. جست و خیز آنها روی سنگ‌ها از حقارت جثه شباهت به خیالات منقطع شده از هم را دارد.

خروس هم، به نوبت خود، روی پشت بام خانه خاموش روستائی گرجی، بال‌هایش را به هم زده و می‌خواند.

به تعاقب صدای او، سر و گردن روباهی از پشت درخت‌های جنگل پیدا می‌شود. آخرین نگاه‌های حسرت‌انگیز او قریه و شکار شبانه‌اش را وداع می‌کند.

خوشا به حال تو که به خوشبختی در زیر این سقف زندگی می‌کنی. ای روستایی، بسیاری از مردمان بزرگ دنیا هستند که محروم زندگی می‌کنند و همین محرومیت حقانیت آنها را، که ممکن است روزی حامی و دستگیرشان بشود پیش از آنکه در میان مردم ظاهر بشوند، معدوم می‌کند.

بیک پیر، با زنش، هر ساله در این‌جا به ییلاق می‌آید و در ضمن به علاقه مختصری که دارد سرکشی می‌کند. قریه‌ای که در آن سکنی می‌گیرد در سرایشی جنگلی کم درخت و پرآبی واقع است. خانه‌های آن طبقه طبقه روی هم ساخته شده‌اند ولی وضع ساختمان آنها هنوز طراحي ازمنه قدیم را حفظ کرده و، به خوبی، گرجستان روستائیه قدیم، گرجستان مقدس و نجیب را نشان می‌دهد.

سرخي آفتاب غروب هنوز بالای قله روی درخت‌های کاج و سرو وحشی پیداست. اشکال مشتبه بعضی حیوانات درنده یا چرنده در گذار آسمان و سرکوه‌ها رفت و آمد می‌کنند. اما خیلی زود از پشت درخت‌ها ناپدید می‌شوند.

زن‌های دهاتی، در کوچه‌های تنگ، بزها و بره‌هاشان را نهیب می‌دهند. بچه‌های کوچک بازی‌کنان آن زبان‌بسته‌ها را با ترکه می‌زنند. یک غوغای شغف‌انگیز ولی یکنواخت و آرامی برپاست. مردها، کنار معابر، نشسته و ایستاده، با هم حرف می‌زنند و به این اندازه اکتفا نکرده از دور یکدیگر را، که بعضی روی بام ایستاده‌اند، صدا می‌زنند. آن وقت هزاران کلمات بشاشی که از دور کمی شباهت به لهجه اعراب بادیه را دارد بین آنها رد و بدل می‌شود.

پیرزن گرجی چرخ دستی پشم‌ریسی‌اش را به دست گرفته، در حالتی که کمرش را با چادر کیود بسته است، از پله‌ها بالا می‌رود.

چند حلقه دود غلیظ که قسمتی از فضا را لگه‌دار می‌کند در اطراف متصاعد می‌گردد.

مادر بچه‌اش را می‌ترساند و تهدید می‌کند: شیطان‌زاده، اگر شیطنت کنی تو را به چنگ غول‌ها می‌دهم تا تو را ببرند در بیابان‌ها پاک بخورند و با دست رو به بالا اشاره می‌کند. بچه وحشتناک مادر را چسبیده و با نگاه‌های مضطربانه به مغاره سیاهی که در دامن کوه واقع شده است نگاه می‌کند.

آنجا چند گاو سیاه خودچر رو به خانه می‌آیند. بی‌بضاعت‌ترین چوپان‌ها، که کارش به هیزم‌شکنی برای مطبخ و به شیر گرم کردن می‌گذرد، مشغول بستن یک پشته هیزم سیاه جنگلی است تا آن را به دوش گرفته از کوه کاریک بالا برود.



حسن حبیبی، مردِ دین و دانش*

طهمورث ساجدی (دانشگاه تهران و پژوهشکده زبان ملل)

انقلاب اسلامی، در سیر تاریخی خود، چهره‌های ممتاز بسیار و رویدادهای مهمی را شاهد بوده است. اما چهره‌هایی که توانسته باشند، با تفکر اعتقادی، به مدت چندین دهه مستمر، در مقام‌هایی که احراز کرده‌اند به خدمت دین و دانش باشند و، در این راه، آثاری پدید آورند، نادر بوده‌اند. حسن حبیبی در شمار کسانی بوده که، حین ایفای مسئولیت‌های اجرایی، به خوبی توانسته است دستاورد علمی و فرهنگی وزین و ارزشمندی از خود به جا گذارد. بی‌شک، اعتقاد راسخ او به انقلاب و تربیت و سابقه و تجربه او در ساحت دانش شخصیت دولتی و علمی او را رقم زده و از وی چهره‌ای ساخته که ابعاد آن به ویژه با اعتدال‌گرایی خاص وی نمودار می‌گردد. در این وجیزه، زندگی و آثار او، به ترتیب تاریخی، در سه مرحله، قبل از عزیمت به

* در بین آثاری که، به مناسبت‌های گوناگون، درباره شادروان حسن حبیبی در زمان حیاتش منتشر شده، بی‌شک حسب حال یک دانشجوی کهنسال (۱۳۷۶)، به قلم خود او، مزایای بسیاری برای شناخت او دارد و مستندترین آنهاست. از لابه‌لای اظهارات گاه کوتاه، گاه طولانی و تمثیلی او درباره فعالیت‌ها و تحصیلاتش در فرانسه همچنین فهرست ترجمه‌ها و تألیفات او، اطلاعات پراکنده اما مهمی حاصل می‌شود. گزارش حاضر بیشتر بر مبنای داده‌های همین منابع تهیه شده و، در مواردی، این داده‌ها با مآخذی دیگر واری شده است. علاوه بر آن، اطلاعاتی درباره تحصیلات آن دولتمرد دانشمند و دانش‌پرور در ایران و اقدامات علمی او از آقای دانیالی (همکار سابق مرحوم دکتر حسن حبیبی) دریافت شده است.

فرانسه؛ اقامت در این کشور؛ و سپس بازگشت به ایران، بررسی شده است. حسن حبیبی ۱۵ اسفند ۱۳۱۵، در خانواده سنتی و اصیل تهرانی و در محله قدیمی نایب السلطنه (خیابان ایران) متولد شد. اولیای او، که به شعائر مذهبی پابند بودند، وی را، در کودکی و پیش از رفتن به دبستان، به خواندن و نوشتن و قرائت قرآن و به حفظ اشعار شعرای بزرگ ایران تشویق می‌کردند. او سال اول و دوم دبستان را در یک سال گذراند. در سال‌های بعد، ضمن تحصیل دبستانی، دروسی را در حوزه‌های علمیه فراگرفت، به خصوص، تابستان‌ها، نزد پدرش و در محضر مدرّسان حوزوی آموزش می‌دید. مشوّق اصلی او پدرش بود که از او می‌خواست هم درس بخواند و هم مهارت حرفه‌ای کسب کند؛ مثلاً، در تعطیلات تابستانی، جوراب‌بافی بیاموزد.

حسن حبیبی، در سال ۱۳۲۷، به اخذ گواهینامه دوره ابتدایی و، در سال ۱۳۳۴، به کسب دیپلم متوسطه نایل گشت. طی تحصیل او در سال دوم دبیرستان (سال ۱۳۲۹)، حوادث مهمی در کشور رخ می‌دهد و فعالیت‌های جدی فرهنگی او از همین ایام آغاز می‌گردد چنانکه خود او می‌نویسد:

فعالیت‌های اجتماعی بیش و کم از سال ۱۳۲۹ به خصوص از آذرماه آن سال به گونه‌ای جدی آغاز شد و تاکنون [مرداد ۱۳۷۶] ادامه دارد.

حبیبی، در سال ۱۳۳۵، وارد دانشکده حقوق تهران می‌شود و، در این مقطع، به عنوان کارهای تمرینی-تحقیقی، دو کتاب از عربی به فارسی ترجمه می‌کند و، در پی آن، به پژوهشی درباره ادبیات کودکان می‌پردازد که در آن زمان چندان شناخته نبود. وی، در این باره، می‌نویسد:

آرزو دارم که در فرهنگستان زبان و ادب فارسی بحث مربوط به زبان کودکان را به گونه‌ای سازگار با وظائف فرهنگستان - که بیشتر سیاست‌گذاری است و نه تحقیق و تتبع - مطرح کنم.

او، در همین اوان، آداب المتعلّمین، رساله‌ای در روش تعلیم طّالِب و محصّلان و مراتب اخلاقی آنان منسوب به خواجه نصیرالدّین طوسی، همچنین مِیْنَةُ الْمُیْد فی آدابِ الْمُیْد و المُستفید، تألیف شهید ثانی را، از عربی به فارسی ترجمه می‌کند. او بر آن است که «هر دو کتاب از لحاظ مسائل مربوط به جامعه‌شناسی تربیتی از اهمّیت بالایی برخوردارند».

ظاهراً رشته حقوق باب طبع جوانان پیرو راه مصدق آن ایام بود. اما حبیبی، ضمن تحصیل در دانشکده حقوق، علائق ناگفته‌ای هم به ادبیات داشت. وی در این باره می‌نویسد:

در طول راه دانش‌آموزی و دانشجویی، بیشتر در دانشکده حقوق و بیش و کم در دانشکده ادبیات، با شیوه و طرز کار محققان اسلامی و ایرانی دوره‌های گذشته آشنا شدم. باز، در جای دیگر، می‌گوید:

در دانشکده ادبیات که بودم، ترجمه ابن‌خلدون منتشر شد. ابن‌خلدون به عنوان فیلسوف سیاست و صاحب‌نظر در مسائل اجتماعی در ایران مطرح بود. ترجمه کتاب دنیای جدید و گسترده‌ای را برای علاقه‌مندان به جامعه‌شناسی و مسائل تمدنی و فرهنگی و بحث‌های نظری تاریخ‌گشود. من نیز، به عنوان دانشجو، در این مسیر افتادم... به چگونگی انتقال علم از یک دنیا به دنیای دیگر توجه نشان دادم.

واقعیت این بود که حبیبی از همان سال‌های ترجمه مقدمه ابن‌خلدون و مطالعه دقیق مقدمه و آثار و احوال وی به قلم و همت محمدپروین گنابادی، به این باور رسیده بود که فرهنگ و تمدن اسلامی-ایرانی، به ویژه از طریق مباحث فلسفی و عرفانی آن، جایگاهی در افکار و اندیشه‌های حاکم جوامع علمی دارد. وی ضمناً به خوبی واقف بود که، برای تحقیق در این حوزه، می‌بایست کارهایی در تبویب و تنظیم آن مباحث انجام داد. حبیبی، در این باب، به دستاورد هانری گربن فرانسوی توجه داشت. شکی نیست که وی از حضور ادواری گربن در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران آگاه بود و الگوی فعالیت پژوهشی خود را در شیوه این فیلسوف ایران‌شناس محقق در فلسفه و عرفان شیعی سراغ می‌گرفت. بدین قرار، پیش‌زمینه‌های لازم درباره مباحث اسلامی-ایرانی از همین طریق در ذهن او شکل می‌گیرد.

در این احوال، حوادث سیاسی زنجیروار ایران آن سال‌ها حبیبی را به مسائل روز توجه می‌دهد. با نشستن علی‌امینی بر مسند نخست‌وزیری و اختیار سیاست‌مدار با جوامع دانشگاهی از جانب او، موقعیتی پیش می‌آید تا حبیبی با جمعی از دانشجویان همفکر شود و به ملاقات او برود. چند هفته بعد، حاصل این بازدید نمودار می‌گردد و امینی دستور تشکیل سازمان رهبری جوانان را صادر می‌کند. اما وقتی همین سازمان

می‌خواهد برای برگزاری سالروز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ (واقعه دوره زمامداری قوام)، اقدام کند، با مخالفت اکید امینی روبرو می‌شود. وی، سرانجام، حاضر می‌شود، در ۱۵ مرداد ۱۳۴۰، نمایندگان دانشجویانی را که در مقابل کاخ نخست‌وزیری جمع شده بودند - پروانه فروهر، جمشیدی، حسن حبیبی، بنی‌صدر، زرکشوری، و وکیلی - بپذیرد. پس از صحبت‌های بنی‌صدر، حسن حبیبی رشته سخن را در دست می‌گیرد و می‌گوید:

درباره سی‌ام تیر، قوانین صراحت دارد به این که قصد جرم نیست و فرضاً که تظاهر جرم بوده باشد کسانی دستگیر شده‌اند که گفته می‌شود قصد تظاهر داشته‌اند.

امینی جواب می‌دهد:

این یک اقدام احتیاطی بود. ما حق داریم به عنوان اقدام احتیاطی دستور بازداشت بدهیم. حبیبی، در پاسخ، می‌گوید:

اقدام احتیاطی به این صورت برخلاف اصولی است که در دانشکده حقوق به ما درس می‌دهند. از طرف دیگر، مطابق اصل دهم متمم قانون اساسی، در این گونه موارد کسی را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم کتبی رئیس محکمه عدلیه و بر طبق قانون. در آن صورت، دلیل گناه مقصر باید منتهی تا بیست و چهار ساعت به او اعلام و اشعار شود.

به زعم غلامعباس توسلی، یکی از دوستان دوره دانشجویی حبیبی در پاریس، مجادله وی با امینی شهرت زیادی برای او به بار آورد. از تبعات نیک این مجادله جلسات بحث آزاد (کرسی آزاد) در باشگاه روزنامه اطلاعات بود.

در سال‌های پیش از انقلاب، حسینیه ارشاد با نام علی شریعتی و مسجد هدایت با نام آیت‌الله طالقانی پیوند خورده بود و گروهی از جوانان به این دو مرکز دینی توجه داشتند. به گفته توسلی، حبیبی نیز برای شرکت در درس تفسیر طالقانی به آنجا می‌رفت. صدر حاج سید جوادی در همین اوان بود که با حبیبی آشنایی یافت.

در دوره‌های نخست‌وزیری علم و منصور، حبیبی اوضاع را - به‌ویژه پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که فشار حکومت بر نهضت آزادی و حزب زحمتکشان ملت ایران شدت یافته بود - خفقان‌آور و تحمل‌ناپذیر می‌بیند. در این شرایط بود که حبیبی و بنی‌صدر حدود سال ۴۳، برای تحصیل در مقطع دکتری، عازم پاریس می‌شوند. به گزارش توسلی،

حبیبی، زمانی که در فرانسه بود، تمایل بیشتری به جامعه‌شناسی داشت چون از محلّ مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، که نراقی و دکتر صدیقی مدیر و رئیس آن بودند، به فرانسه بورس شده بود. حبیبی، در این مؤسسه، رئیس بخش اسناد و مدارک بود. در آنجا، موضوعاتی از روزنامه‌ها در مورد مسائل اجتماعی انتخاب می‌کرد تا روی آنها کار شود.

اکنون ما وارد مرحله دوم زندگی حبیبی می‌شویم که بیست و هشت سال از عمر خود را گذرانده است و در فرانسه زندگی می‌کند. در همین ایام است که حبیبی و شریعتی در پاریس در ارتباط نزدیک‌اند و با روزنامه ایران آزاد، که حبیبی آن را به شماره ۱۷ رسانده بود، همکاری می‌کنند. به پیشنهاد شریعتی که توجه تمام به الجزایر و روشنفکران طرفدار استقلال آن داشت، حبیبی و توسلی و چند تن دیگر از دانشجویان لعنت‌زدگان خاک (۱۹۶۱)، اثر معروف فرانتس فانون^۱، را با عنوان مغضوبین زمین به فارسی ترجمه می‌کنند. به درخواست حبیبی، توسلی مقدمه‌ای بر آن می‌نویسد که به شریعتی نسبت داده می‌شود. حبیبی، فراتر از این، تنظیم و تدوین هشت جلد اول مجموعه آثار شریعتی را، با همکاری جمعی از دوستان نهضت آزادی و نیز همسر شریعتی در خارج از کشور، به چاپ می‌رساند.

حبیبی، در فرانسه، با آثار جامعه‌شناسان مشهور مطرح آن دوره به ویژه با آثار ژرژ گوروچ^۲، از مدافعان استقلال الجزایر، امیل دورکیم^۳ (۱۸۵۸-۱۹۱۷)، جامعه‌شناس مشهور فرانسوی، آشنائی وسیع‌تری می‌یابد.

حبیبی در جلسات و اجتماعات کنفدراسیون دانشجویی در لندن شرکت می‌کند؛ ضمناً گاهی در جلسات هیئت اجرایی اتحادیه دانشجویی حضور می‌یابد، با گروه فارسی‌زبان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا نیز همکاری نزدیک دارد و ناظر و مشاور سیاسی آن می‌شود و، در عین حال، از اعضای اولیه هسته جدید تشکیلات نهضت آزادی ایران در اروپاست. وی، در حوالی سال ۱۳۴۸، در استراسبورگ ساکن می‌شود.

در ایام اقامت امام خمینی در نوفل‌لوشاتو، حبیبی مورد توجه حاج احمد خمینی قرار

1) Frantz FANON, *Les Damnés de la terre* (1961).

2) Georges Gurvitch

3) Émile Durkheim

می‌گیرد و از جانب امام مأموریت می‌یابد که به سؤالات خبرنگاران پاسخ دهد. به علاوه، با محافل دانشجویی پاریس مرتبط می‌شود و در محافل دانشجویی شرکت فعال دارد. در شرایطی که فرانسه رویدادهای ماه مه ۱۹۶۸ را با طرفداران پرودون^۴، مائو، و تروتسکی از سر می‌گذراند و، در زمان ریاست جمهوری ژرژ پمپیدو^۵، محیط دانشجویی هنوز هیجان‌زده است، حبیبی، به قرینه اشاراتش به سخنرانی‌های خود در سال ۱۳۴۸، ظاهراً در پاریس اقامت دارد. منابع از حضور مستمر او در مجامع - خانه ایران، کوی دانشجویان، دانشگاه پاریس و یا کوی دانشگاه خانه مراکش خبر می‌دهند. در سخنرانی سال ۱۹۶۹ او، ونسان مونتی^۶، ایران‌شناس فرانسوی و سرسپرده امام خمینی، شرکت می‌کند.

حبیبی، در پاریس، نخستین سخنرانی خود را با عنوان «ابن‌خلدون، پیشگام جامعه‌شناسی» در خانه ایران ایراد و، در آن، از ایولا کوشت^۷، ن. نصار، ژوزف فون هامر^۸، دسلان^۹، و دبور^{۱۰} (مؤلف فلسفه در اسلام که، در آن، فصلی به ابن‌خلدون اختصاص یافته) به مناسبت یاد می‌کند. وی مقاله‌ای با عنوان «قدرت از نظر ابن‌خلدون» منتشر می‌کند که، از جهاتی، یادآور گفتگوهای اوست با صدر حاج سیدجوادی درباره قدرت روزافزون شاه و لزوم محدود کردن آن. وی، متعاقباً، در پاییز ۱۳۴۸، پس از سخنرانی در خانه ایران؛ کوی دانشجویان؛ دانشگاه پاریس، با عنوان «مولوی، انسان معتمد»، هم خود را بیشتر به مطالعه آثار جامعه‌شناسی فرانسوی‌ها، به ویژه آثار گوروچ و دورکیم، صرف می‌کند.

حبیبی، درباره آشنائی خود با مراکز دانشگاهی و آکادمیائی فرانسه، می‌نویسد:
طول اقامتم در اروپا مرا با مؤسسات آموزشی متعددی از جمله دانشکده‌های حقوق و دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی و مؤسسات علوم سیاسی و مدرسه مطالعات عالی چند شهر مهم فرانسه آشنا ساخت و به سر درس بسیاری از استادان بنام این کشور کشاند.
وی کار خود را بر دو مقوله، نوشته‌های تحقیقی و ترجمه، متمرکز می‌سازد و هدف خود را چنین بیان می‌کند:

در نوشته‌ها و به‌خصوص در ترجمه‌هایم، همواره درصدم بوده‌ام مباحثی را مطرح کنم که یا

4) Proudhon

6) Vincent MONTEIL

9) De Slane

5) Georges Pompidou

7) Yves Lacoste

10) T. J. de Bœr

8) Joseph VON HAMMER

دارای روش تحقیق و بررسی قوی و مفید و یا آموزنده باشند و یا نوآوری‌ها و مسائل تازه‌ای را دربر داشته باشند که، با توجه به آنها، بتوان پژوهش‌های تازه‌ای را آغاز کرد.

او، با این هدف، ترجمه آثار گوروپچ و دیگران را در برنامه کار علمی خویش قرار می‌دهد. در سال ۱۳۴۹، ترجمه دیالکتیک یا سیر جدالی جامعه‌شناسی^{۱۱} گوروپچ را به پایان می‌رساند و آن را، به همت دوستانی در تهران و یاری و همکاری رفیق آزاده‌ای، به نفقه شرکت سهامی انتشار (تهران ۱۳۵۱) به چاپ می‌رساند. این ترجمه، برخوردار از اقبال علاقه‌مندان، در سال ۱۳۵۲، همراه با ترجمه دیالکتیک و روش‌شناسی^{۱۲}، اثر فیلیپ بوسرمن^{۱۳}، تجدید چاپ می‌شود. در پایان این چاپ، فهرست دیگر ترجمه‌های حبیبی درج شده است. در این فهرست، از آثار گوروپچ، جبرهای اجتماعی و اختیار یا آزادی انسانی: گامی فراییش در پهنه مطالعه جامعه‌شناسی تکاپوها و پیشروی‌های آزادی^{۱۴} (۱۳۵۳)؛ مبانی جامعه‌شناسی حقوقی^{۱۵} (۱۳۵۲) و چاپ بدون تاریخ آن، که به همت مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی به چاپ رسیده است؛ اخلاق نظری و علم آداب، امکانات و شرایط^{۱۶} (۱۳۵۸) و، از آثار دورگیم، ترجمه تقسیم کار اجتماعی^{۱۷} (۱۳۵۹)، که به تواتر منتشر شده، درج شده است. پس از آن، حبیبی بیشتر به حیث مرجع معتمد و مجرب در غرب‌شناسی ظاهر می‌شود و وجه انتخاب خود را در هریک از ترجمه‌ها بیان می‌کند و متعاقباً اغلب آنها را در ایران به چاپ می‌رساند. از جمله این ترجمه‌هاست: افضل‌الجهاد از عمّار اوزگان الجزایری^{۱۸} (۱۳۵۷ ش / ۱۳۹۸ ق)؛ دو سرچشمه اخلاق و دین از هانری برگسون، فیلسوف مشهور فرانسوی^{۱۹} (۱۳۵۸)؛ عهدین، قرآن، و علم از موریس بوکای فرانسوی^{۲۰} (۱۳۵۷)؛ اسلام و

-
- 11) *Dialectique et sociologie* 12) *Dialectique et méthodologie*
 13) Phillip BOSSERMAN, *De la dialectique Comme méthodologie*
 14) *Déterminismes Sociaux et liberté humaine*
 15) *Éléments de la Sociologie juridique*
 16) *Morale théorique et science des mœurs*
 17) *De la division du travail social*
 18) Ammar Uzeghan, *Le meilleur combat*
 19) BERGSON, Henri, *Les deux sources de la morale et de la religion*
 20) Maurice BUCAILLE, *La Bible, Le Coran, et la science*

بحران عصر ما: کشف اسلام از روزه دویاسکیه فرانسوی^{۲۱} (۱۳۶۳)؛ اسلام و مسلمانان در روسیه از هیلن کارر دانکوس فرانسوی^{۲۲} (۱۳۵۷)؛ و گفتار درسی درباره خدا از ژول لافیول^{۲۳}، فیلسوف فرانسوی (۱۳۶۰)، که ترجمه‌ای مقطعی است.

حبیبی، که مسئول کمیته فلسطین در انجمن‌های اسلامی دانشجویی در اروپا نیز بود، مجموعه کرامه را، طی سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۱، در پنج جلد ترجمه و در اروپا منتشر می‌کند. بعدها این مجموعه در تهران هم به چاپ می‌رسد.

وی با مرکز مطالعات استراتژیک سوربون همکاری داشت و، در آن مرکز، با شماری از آثار مربوط به نظریه‌های جنگی مردان بزرگ نظامی آشنا می‌شود. در این باره می‌نویسد:

در ضمن همکاری با مرکز مطالعات استراتژیک سوربون و محققان آن، با برخی از آثار مهم در زمینه مباحث استراتژیک و از جمله درباره جنگ^{۲۴} اثر کلوزویتس^{۲۵}، نظامی آلمانی و نظریه‌پرداز جنگ در نیمه اول قرن نوزدهم، و نیز هنر جنگ^{۲۶} اثر سون تزو^{۲۷}، که به قولی در اواخر قرن ششم قبل از میلاد و به قول صحیح‌تر در قرن چهارم قبل از میلاد در چین نوشته شده است، آشنا شدم.

او مجدداً به موضوع دو نظریه‌پرداز اروپایی و آسیایی می‌پردازد و می‌گوید قصدش بر این بوده که مقدمه‌ای درباره جامعه‌شناسی جنگ، به عبارت دیگر، پولمولوژی^{۲۸} بنویسد. حبیبی در ادامه، می‌گوید:

اثرسون تزو، در چهار قرن قبل از میلاد و اثر کلوزویتس، در قرن نوزدهم، دو اثر بسیار مهم

21) Roger Du Pasquier, *Découverte de l'Islam*

22) Hélène Carrère d'Encausse, *L'Empire éclaté: La révolte des nations en URSS*

23) Jules Lagneau, *Cours sur Dieu*.

24) *De la guerre*

۲۵) Clauzewitz (Carl von) (وفات: ۱۸۳۱)، ژنرال پروسی و مدرّس در مدرسه جنگ برلن و از نظریه‌پردازان برجسته در فنون نظامی. اثر او، درباره جنگ، که طی سال‌های ۱۸۳۲-۱۸۳۷ منتشر شده (← فرهنگ آثار، ج ۲، ص ۱۳۸۵-۱۳۸۶)، در آراء مارکس و انگلس راجع به جنگ مؤثر بوده است. مائوتسه تونگ نیز استراتژی جنگ‌های انقلابی خود را براساس نظریه کلوزویتس بنا نهاد.

26) *L'Art de la guerre*

۲۷) از اثر سون-تزو (Sun-Tzu)، هنر جنگ، که شامل هشتاد و دو بند بوده، تنها سیزده بند به جا مانده که شرح فنون نظامی چینی و ژاپنی بر آن مبتنی است.

28) *polémologie*

درباره استراتژی و مسائل مربوط به جنگ هستند که، با فاصله بیست و سه قرن، با یکدیگر پهلوی می‌زنند و استراتژیست‌ها و مدرّسان دانشگاه‌های جنگ و استراتژی به این دو کتاب به دیده تحسین می‌نگرند.

در همان آغاز جنگ تحمیلی، حبیبی به فکر ترجمه هنر جنگ چینی می‌افتد و، سرانجام، در بهمن ماه ۱۳۵۹ آن را منتشر می‌کند، در حالی که ظاهراً از ترجمه آن به قلم سرلشکر محمودکی (۱۳۵۲) بی‌خبر بوده است.

حبیبی، که در زمینه‌های نظامی همچنان کنجکاو است، بعداً این فرصت را می‌یابد که، ضمن سفرهای خود در سال ۱۳۷۶، سفری به ویتنام داشته باشد و با مارشال جیاب، که با نظریه‌های نظامی داهیانه خود فراتر از نظریه‌های شناخته شده آن عصر عمل کرد، ملاقات کند و دو بار با او به صحبت بنشیند. راوی این خبر، آقای دانیالی، در سفر مذکور با حبیبی همراه بود.

حبیبی، به تأثیر گرایش نوین جامعه‌شناسی حقوقی گوروچ، به تدوین مبانی جامعه‌شناسی حقوقی می‌پردازد و رساله دوره دکتری جامعه‌شناسی خود را با عنوان جامعه ایران بر اساس و از منظر رویه قضایی اختیار و از آن در مدرسه مطالعات عالی^{۲۹} پاریس، بخش علوم انسانی، دفاع می‌کند. تاریخ دفاع از رساله و عنوان آن به زبان فرانسه در منابع ذکر نشده اما حبیبی درباره آن اطلاعات مبسوطی به دست داده از جمله آورده است:

وضع نظام وارده و مبتنی بر منطق علم‌الحديث مرا به این راه کشاند که از انفورماتیک برای تدوین مجموعه‌های فهرستگانی و سپس در فقه بهره بگیرم و همین امر مرا به طی کردن دوره علوم اطلاع‌رسانی در سال‌های پایانی اقامتم در فرنگ رهنمون شد و نتیجه کارم رساله‌ای گردید درباره چگونگی استفاده از انفورماتیک در حدیث، که در مدرسه مطالعات عالی، علوم انسانی، از آن دفاع کردم... موضوع تحقیق و رساله‌ام در دوره دکتری جامعه‌شناسی «جامعه ایران بر اساس و از منظر رویه قضایی» بود.

اگر به زمینه‌های گوناگونی که حبیبی درباره آنها به تحقیق و ترجمه پرداخته توجه شود، مشاهده می‌گردد که اغلب آنها دامنه‌دار بوده و حتی صورت رساله پیدا کرده است. او، از طریق تحقیقات میان‌رشته‌ای، به نتایج مهمی رسید و آنها را، به تواتر، طی اقامت

در خارج و پس از بازگشت به ایران، منتشر کرد. حبیبی، در این مبحث، از جمله مقاله «توصیف و تحلیل جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی اسناد ازدواج و طلاق محضر خندق‌آبادی‌ها (تهران ۱۳۱۳-۱۳۲۴ ق)» را ارائه کرده و آن را «با ملاحظات و تحقیقات یکی از شاخه‌های تخصصی جامعه‌شناسی یعنی جامعه‌شناسی حقوق یا جامعه‌شناسی حقوقی» ربط داده است. به گفته او، این شاخه، که وجه بین رشته‌ای‌اش آشکار است، در مطالعات و تحقیقات علمی ایران، با وجود غنای مدارک و اسناد فراوان و نیز عرصه فراخ پژوهش‌های میدانی، تاکنون جایی در خور نیافته است.

این مطالعات و تحقیقات بخشی از کارهای پژوهشی حبیبی است که متعاقباً با عنوان جامعه‌شناسی حقوقی (نمونه‌ای از یک بررسی و توصیف و تحلیل جامعه‌شناسی و مردم‌شناختی و آمار و اسناد ازدواج و طلاق محضر خندق‌آبادی‌ها، تهران ۱۳۱۳-۱۳۲۴ ق) به چاپ رسیده و، در آن، بیش از صد و هفتاد و پنج سند منتشر نشده، چند پیوست، از جمله «قبالة ازدواج امیرکبیر (۱۲۶۵ ق / ۱۸۴۸ م)» درج شده است.

حبیبی، در نوفل لوشاتو، از جانب امام خمینی مأموریت می‌یابد که «اولین پیش‌نویس قانون اساسی» را تهیه و تنظیم کند. او، «با استفاده از قوانین اساسی فرانسه و بلژیک و اضافه کردن برخی از اصول و مفاهیم اسلامی» این کار را انجام می‌دهد. بعداً، در ایران، ویرایش دوم پیش‌نویس قانون اساسی با همکاری جعفری لنگرودی و ناصر کاتوزیان تهیه می‌شود و، سرانجام، در دولت موقت مهدی بازرگان و زیر نظر مشاور دولت، یدالله سبحانی، ویرایش نهایی سندی پدید می‌آید که، پس از تصویب آن در شورای انقلاب، در اختیار مجلس بررسی پیش‌نویس نهایی (مجلس خبرگان قانون اساسی) قرار می‌گیرد و، در آنجا، اصل ولایت فقیه به آن اضافه می‌شود.

حبیبی، درباره تحصیلات و مطالعات حقوقی خود می‌نویسد:

طول مدت اقامت در اروپا مرا با مؤسسات آموزشی متعدد از جمله دانشکده‌های حقوق... آشنا ساخت و مرا به درس بسیاری از استادان به نام این کشور کشاند... در دانشکده حقوق فرانسه، در دو رشته حقوق عمومی و حقوق خصوصی، به کار درس و تحقیق پرداختم... در رشته حقوق عمومی، موضوع رساله را «امامت در حقوق شیعه» انتخاب کردم.

حبیبی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به همراه هیئت ملتزم امام خمینی، در تاریخ ۱۲

بهمن ۱۳۵۷ به ایران بازمی‌گردد و، سه روز پس از ورود به تهران در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷، مورد توجه مهندس مهدی بازرگان قرار می‌گیرد. به دنبال آن، آیت‌الله طالقانی، چهره شاخص شورای انقلاب، نیز حبیبی را به عنوان مشاور خود انتخاب می‌کند. در همین اوان، بازرگان از جانب امام خمینی مأموریت می‌یابد دولت موقت را تشکیل دهد. حبیبی، در دور اول انتخابات ریاست جمهوری، نامزد می‌شود و، با چهار ملیون رأی، هرچند در رقابت انتخاباتی پیروز نمی‌گردد، در فضای سیاسی کشور شهرت عام کسب می‌کند و، به اعتبار آن، به عنوان نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی انتخاب می‌شود.

طی سال‌های دفاع مقدس، حبیبی در کابینه اول مهندس میرحسین موسوی به وزارت فرهنگ و آموزش عالی و در کابینه دوم به وزارت دادگستری انتخاب می‌شود. در همین دوره است که او نشریه‌ای با عنوان فصل‌نامه حق بنیان می‌نهد و خود نیز چند مقاله در آن به چاپ می‌رساند. متعاقباً شماری از آنها را در آئینه حقوق (۱۳۷۳) درج می‌کند.

در سال‌های بعد، حبیبی در سرنوشت سیاسی و فرهنگی ایران بیشتر دخیل و با جامعه فرهنگی هم بیشتر مرتبط می‌گردد. در واقع، در سال ۱۳۶۸، در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، مقام جدید معاون اول رئیس‌جمهور پدید می‌آید و حبیبی این مقام را احراز می‌کند. هاشمی رفسنجانی می‌گوید:

اختیارات معاون اول رئیس‌جمهور را در سایه اختیارات رئیس‌جمهوری قرار دادیم تا شبیه حاکمیت دوگانه در حق اجرایی پیش نیاید.

به زعم او، انتخاب دولتمردی همچون حبیبی، انتخاب احسن و اصلح بود. جنگ به پایان رسیده بود و دولت هنوز برنامه‌ای برای سازندگی کشور نداشت و درگیر «وزم‌زگی بود». در این احوال، شخصیت حقیقی و حقوقی حبیبی، به‌ویژه از حیث رعایت اعتدال و تجربه کار در چندین وزارتخانه همچنین به عنوان شخصیتی که دین و دانش را در خود جمع داشت، جلب نظر می‌کرد. از این رو، او بهترین گزینه برای دو دوره چهار ساله همکاری با رئیس‌جمهوری تلقی شد و تا سال ۱۳۷۶ به همکاری با وی ادامه داد. ملت ایران، طی این هشت سال، رویدادهای فرهنگی مهمی را در سطح کشور شاهد

بوده که در اغلب آنها حبیبی ایفای نقش کرده است. او عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی است و این مرجع، پس از بحث‌های طولانی درباره چگونگی تشکیل فرهنگستان‌ها، سرانجام، در جلسه‌های مورخ ۲۶ دی و ۲۴ بهمن ۱۳۶۸، اساس‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی را به تصویب رساند. در این اساس‌نامه، برای شورای فرهنگستان حداقل پانزده و حداکثر بیست و پنج تن عضو منظور می‌شود و مقرر می‌گردد که شورای عالی انقلاب فرهنگی پانزده عضو پیوسته و شورای فرهنگستان، پس از تشکیل، تا ده عضو پیوسته دیگر را انتخاب کنند. شورای عالی انقلاب فرهنگی پانزده عضو پیوسته را در ۲ مرداد ۱۳۶۹ انتخاب می‌کند. نخستین جلسه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در تاریخ ۲۶ شهریور این سال با شرکت سیزده تن از اعضای منتخب شورای عالی انقلاب تشکیل می‌شود. در جلسات ۱۷ اردیبهشت و ۱۱ و ۲۵ تیر ۱۳۷۰، شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی، پنج تن دیگر را به عضویت پیوسته انتخاب می‌کند و، در تاریخ خاطره‌انگیز ۲۷ بهمن همین سال، شمار اعضای پیوسته به هجده می‌رسد. در جلسه مورخ ۲۸ خرداد ۱۳۷۰، شورای فرهنگستان، طبق ماده ۴ اساس‌نامه، حبیبی را به ریاست فرهنگستان زبان و ادب فارسی برمی‌گزیند.

خطابه ورودی^{۳۰} حبیبی، که به رسم فرهنگستان کتبی‌ها و علوم ادبی^{۳۱} فرانسه می‌بایست در جلسه شورا ایراد شود، هرچند تهیه شده بود، فقط امکان نشر یافت. حبیبی در این باره، می‌نویسد:

من، در فرهنگستان، خطابه ورودی خود را تحت عنوان «زبان حقوقی» آماده کردم، فرصت خطابه نشد و، از این رو، آن را در شماره اول نامه فرهنگستان [ص ۱۳-۳۷] منتشر کردم. حبیبی هدف خود از نگارش این مقاله را چنین بیان کرده است:

از زبان فارسی... در قلمرو حقوق به بهترین وجه بهره گرفته شود و توسعه علم حقوق هم در بسط و توسعه زبان توانمند فارسی به سهم خود مؤثر باشد.

از آنجاکه فرهنگستان زبان و ادب فارسی می‌بایست مؤسسه پژوهشی شناخته شود، شورای گسترش عالی، در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۷۰، این عنوان را تصویب کرد و حتی

30) Discours du récipiendaire

31) Académie des Inscriptions et Belles-Lettres

فرهنگستان را در برگزاری دوره‌های کوتاه‌مدت علمی مجاز دانست. هیئت امنای فرهنگستان نیز تشکیل و نخستین جلسه آن در ۱۵ بهمن برگزار شد و آیین‌نامه مالی و معاملاتی فرهنگستان، در آن، تصویب گردید.

حبیبی، که علاقه خود را به واژه‌گزینی در ترجمه‌ها و مقالات خود نشان داده بود، در پانزدهمین جلسه شورا مورخ ۱۶ دی ۱۳۷۰، مدیریت گروه واژه‌گزینی را بر عهده‌گرفت و بعداً، طی مقاله‌ای، دستاورد آن را گزارش کرد.

در پی تصویب و ابلاغ مصوبه مجلس در منع دو شغلی بودن مسئولان کشور، حبیبی نتوانست هم معاونت اول ریاست جمهوری و هم ریاست فرهنگستان را داشته باشد. از این رو، استعفای خود را در جلسه مورخ ۲ فروردین ۱۳۷۴ شورا مطرح کرد.

در همان جلسه حداد عادل، یگانه نامزد جانشینی، برای یک دوره چهار ساله به ریاست فرهنگستان انتخاب شد.

در ۲۳ تیرماه ۱۳۷۴، شورای فرهنگستان با رئیس‌جمهور، که ریاست عالی فرهنگستان را نیز دارد، دیدار داشت و حبیبی، در آن، به پیشنهاد حداد عادل، فعالیت‌های فرهنگستان را تا پایان سال ۱۳۷۳ گزارش کرد. او، در این گزارش، از کارهای انجام شده و طرح‌های مصوب در دست سخن گفت، که

از جمله آنها اقداماتی... برای تجهیز مرکز فرهنگستان، ایجاد کتابخانه‌ای با گنجینه حدود پنجاه هزار جلد کتاب، سامان دادن شبکه رایانه‌ای، تشکیل گروه‌های تحقیقاتی، تأمین مسکن پژوهشگران و اعضای هیئت علمی و محققان و دانشجویان مهمان کشورهای همسایه، ایجاد نمایندگی‌ها در مراکز بعضی از استان‌ها با همکاری دانشگاه‌ها و نشر نامه فرهنگستان را باید نام برد.

حبیبی، پس از استعفا از ریاست فرهنگستان، به اقداماتی برای تأسیس بنیاد ایران‌شناسی مبادرت کرد که، در خرداد سال ۱۳۷۶، مجوز آن از جانب وزارت فرهنگ و آموزش عالی صادر شد و حبیبی به ریاست آن انتخاب گردید.

دانشگاه تهران، به پیشنهاد گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی و مصوبه مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۷۶ شورای بررسی اعطای دکتری افتخاری وزارت فرهنگ و آموزش عالی، دکتری افتخاری به حسن حبیبی اعطا کرد. مراسم آن، با حضور جمعی از

معاریف و استادان دانشگاه‌ها، روز دوشنبه ۶ مرداد ۱۳۷۶، در تالار علامه امینی دانشگاه تهران، برگزار شد. در این مراسم، هاشمی گلپایگانی، وزیر فرهنگ و آموزش عالی؛ محمدرضا عارف، رئیس دانشگاه تهران؛ و آزاد ارمکی، رئیس دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، طی سخنرانی‌هایی، فعالیت‌های تحقیقی حبیبی و خدمات او را در حوزه‌های متعدد علمی و فرهنگی، به ویژه جامعه‌شناسی، برشمردند و شأن و منزلت دانشگاهی او را شناساندند. آزاد ارمکی، با یادآوری این امر که دکتر حبیبی به مطالعه دانش جامعه‌شناسی در پیوند با علم حقوق پرداخته، او را از پیشگامان تحقیقات و مطالعات میان رشته‌ای و شایسته‌ترین استاد جامعه‌شناسی حقوق شمرد و افزود که وی از حقوق به عرفان و فلسفه و از آن به جامعه‌شناسی راه گشوده است.

گزارش این مراسم، با عنوان «آن روی سکه»، در سرمقاله شماره پیاپی ۹ نامه فرهنگستان (ص ۲-۱۱) به قلم سردبیر آن، احمد سمیعی (گیلانی)، درج شد که، در پایان آن، آمده است:

کسانی که تنها با یک روی سکه وجود حبیبی آشنا بودند... آن روی سکه را نیز دیدند و ارادتشان به این چهره ممتاز ایران اسلامی کیفیتی دیگر یافت.

گزارش مفصل مراسم، شامل مجموعه سخنرانی‌ها و کتاب‌شناسی مفصل آثار حبیبی، با عنوان حسب حال یک دانشجوی کهنسال (۱۳۷۶) چاپ و منتشر شد.

علاقه وافر حبیبی به کار فرهنگی در هر فرصتی نمودار می‌شد از جمله جلوه‌های بارز آن را در احیای نگارستان و بازگرداندن شاهنامه طهماسبی به ایران می‌توان دید. به پیشنهاد او، نهاد ریاست جمهوری خانه مسکونی عبدالعظیم قریب، مؤلف نخستین دستور زبان فارسی مستقل به شیوه جدید، را در گرکان خرید که، پس از تعمیر و ترمیم، در ۲۰ آبان ۱۳۷۸، طی مراسمی با حضور اعضای فرهنگستان افتتاح شد.

حبیبی، در دور اول ریاست جمهوری سید محمد خاتمی، همچنان در مقام معاون اول، به خدمات سیاسی ادامه داد و، پس از آن، از سال ۱۳۸۰ تا آخرین روز عمر، صرفاً به کار فرهنگی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی و بنیاد امیرکبیر پرداخت.

این دوره از فعالیت‌های فرهنگی حبیبی شاهد خدمات درخشان او در سازماندهی

اجتماعات و نظارت بر تألیف آثار پرارزش و ماندگار و تهیه طرح‌های تازه در حوزه ایران‌شناسی بوده است. از جمله ثمرات این فعالیت‌هاست تشکیل و برگزاری نخستین همایش ملی ایران‌شناسی (خرداد ۱۳۸۱) با همکاری چندین نهاد فرهنگی کشور به منظور برقراری ارتباط مستمر پژوهشگران ایران‌شناس، ایجاد فضای نقد و تحلیل آراء و نظریه‌ها و کانونی برای ارائه آخرین دستاوردها و مطالعات ایران‌شناسی همچنین تعیین قلمرو و محدوده آن، بررسی موانع و مشکلات تحقیقات در داخل و خارج از کشور، تعیین اولویت‌های تحقیقاتی و معرفی زمینه‌های نوین مطالعاتی و پژوهشی. حبیبی شخصاً نیز، در این اجتماع فرهنگی معتبر، مقاله‌ای با عنوان «توسعه نظام‌یافته ایران‌شناسی در آینده و چند پرسش اساسی درباره آن» ارائه کرد.

پس از استعفای حدّاد عادل از ریاست فرهنگستان بر اثر انتصاب ایشان به ریاست مجلس در دویست و هفتاد و یکمین جلسه شورای فرهنگستان (۲۹ تیر ۸۳)، حبیبی، در همان جلسه، بار دیگر به ریاست فرهنگستان زبان و ادب فارسی برگزیده شد. دومین همایش ایران‌شناسی، در سال ۱۳۸۳، محدودتر اما منظم‌تر برگزار شد. سومین همایش، که بر اثر بیماری حبیبی، به تأخیر افتاد، سرانجام، در خرداد ۱۳۸۶ با موضوع تحقیق درباره ایران دوره صفوی برگزار شد.

در این اثنا، حبیبی به تهیه طرح جامعی برای برنامه‌های فعالیت‌های پژوهشی و انتشاراتی مبادرت کرد که، به صورت مقاله‌ای حجیم با عنوان «طراحی مقدماتی برای ایران‌شناسی نظام‌یافته» در شماره‌های پیاپی ۴۰، ص ۸-۴۹ و ۴۱، ص ۱۳-۲۳ نامه فرهنگستان به چاپ رسید و، متعاقباً، یکجا در یک مجلد (ضمیمه شماره ۴۱ نامه فرهنگستان، تهران ۱۳۸۹) منتشر شد.

در سرلوحه این مقاله آمده است:

اگر درست بگویم و اشتباه نکنم، ما نه در خارج ایران، با سابقه چند صدساله، و نه در ایران، با سابقه بیش از نیم قرن، برای ایران‌شناسی طرحی نظام‌یافته نداشته‌ایم. شاید درست‌تر این بود که عنوان این گفتار «طرحی برای ایران‌شناسی نظام‌یافته» اختیار می‌شد، اما احتیاط اقتضا می‌کرد و می‌کند که احتمال داده شود طرحی یا طرح‌هایی در این باب وجود داشته باشد و

اختیار مطلق طرح برای عنوان پرمدعائی باشد. ناگزیر باید طرح را مقدّماتی خواند تا حق طرح‌های احتمالی دیگر ضایع نشود.

سپس، به اصل مطلب می‌پردازد و می‌نویسد:

راقم این سطور علاقه‌مند است که ایران به طور کامل یا به نسبت کامل شناخته شود و می‌داند که این به آسانی شدنی نیست. اگر ایران، مانند برخی از کشورها، تنها ده یا بیست یا حداکثر دویست سال سابقه تاریخی داشت، بازشناسی آن طی ده‌ها سال با امکانات فراوان احتمالاً شدنی بود. اما اگر بخواهم چندین و چند هزار سال تاریخ ایران را بشناسیم باید راهی پرپیچ و خم را در تاریکی‌ها و روشنایی‌ها بپیماییم.

حبیبی، در همین مقاله، پس از سخنانی درباره فضای آموزشی بنیاد ایران‌شناسی و رشته‌هایی که در آنجا ایجاد شده و خواهد شد، اظهار امیدواری می‌کند که «در ظرف چند سال، اگر خدا بخواهد، مکتب ایران‌شناسی تعریف شده‌ای پایه‌گذاری خواهد شد».

حبیبی، سوای توجه به بنیاد ایران‌شناسی و مدیریت آن، در فرهنگستان هم به تحقیقات شخصی روی می‌آورد. مقالات متعدّد و متنوّعی به قلم او در نامه فرهنگستان مندرج است که شماری از آنها در فهرست راهنمای ده دوره نامه فرهنگستان (۱۳۷۴-۱۳۸۸) معرفی شده است. از جمله آنهاست:

□ «برخی از ویژگی‌های زبانی و نمونه‌هایی از اصطلاحات حقوق اداری و دیوانی در سه قانون مهم مجلس اوّل در دوره مشروطه» (نامه فرهنگستان، شماره پیاپی ۲۰، ص ۴-۳۷). وی، در آن، درباره متن این سه قانون می‌گوید:

در دوره اوّل مجلس، شش متن به تصویب رسیده است که بیش و کم همه آنها با حقوق اداری نسبت دارند؛ اما سه متن از این مجموعه، که به طور کامل به حقوق اداری مربوط اند، موضوع بحث این نوشته‌اند. این سه متن تعداد قابل توجهی از اصطلاحات حقوق اداری و دیوانی را در خود جای داده‌اند. (همان، ص ۱۵)

□ «صد و ده واژه قرآن کریم در زبان محاوره مردم تهران (در چهل سال قبل)» (نامه فرهنگستان، شماره

پیاپی ۲۱، ص ۵-۳۰) که حبیبی، در آغاز آن، می‌نویسد:

حضور قرآن کریم در ادبیات ایران، اعم از شعر و نثر کم‌نظیر است... صاحب این قلم، که در گذشته به نسبت دور برخی از کلمات و اصطلاحات و تعبیرات زبان روزمره و عامیانه تهرانی را به تفنّن یادداشت می‌کردم، در ایام اخیر، که فرصتی بیشتر برای انس با قرآن و نیز رسیدگی

به یادداشت‌های پراکنده و اندک گذشته خود یافت، به چند اصطلاح مرتبط با قرآن برخورد و، در نتیجه، به فکر افتاد که الفاظ اصطلاحات و تعبیرات قرآنی چهل سال پیش را که در گفت‌وگوهای مردم تهران، به تواتر، به کار رفته است گردآوری کند. روشی که برگزیده است قرائت قرآن با توجه به این معنی و یادداشت لغات و اصطلاحات قرآنی موجود در زبان محاوره عامه مردم تهران است. (همان، ص ۵-۶)

و، به دنبال آن، می‌افزاید:

نویسنده پایان محدوده زمانی این لغات و اصطلاحات را چهل سال پیش گرفته است [۱۳۴۲]؛ از آن رو که، در حدود چهل سال قبل، به سفری تقریباً دور و دراز رفته و، پس از بازگشت نیز، بیشتر با زبان، رسمی، و نه محاوره تهرانی، سروکار داشته است. بنابراین، محدوده اطلاعات خود را در چهل سال پیش متوقف می‌داند. (همان، ص ۶)

□ «طرح تدوین اصطلاحات و تعبیرات حقوقی، بر اساس قوانین و مقررات و دیگر اسناد حقوقی صدساله اخیر و گزارش کوتاهی از زبان حقوقی این دوره» (نامه فرهنگستان، شماره پیاپی ۲۴، ص ۶-۱۵). نویسنده هدف اصلی از اجرای طرح را پاسخ به دو پرسش گزارش می‌کند: «نخست اینکه، با بررسی مجموعه قوانین و مقررات مدون صد سال اخیر... چه اصطلاحات و تعبیراتی در متون حقوقی به کار رفته‌اند». دیگر آنکه «ساخت زبان حقوقی... جمله‌بندی و شیوه بیان، استفاده از افعال، دخل و تصرف در معانی زبان عامه مردم و جعل معنای حقوقی برای الفاظ عمومی و نظایر اینها» چه کیفیتی دارد (همان، ص ۹). گستره زمانی تحقیق نیز «از ابتدای مشروطیت (۱۳۲۴ق) تا زمان حاضر، یعنی صد سال اخیر» (همان، ص ۱۰) تعیین شده، چون قانون‌گذاری سامان یافته از این دوره شروع شده است.

□ جزوه نمونه‌هایی از اصطلاحات اسلامی به عربی و فارسی و معادل آن در زبان فرانسه (ضمیمه شماره ۴۹ نامه فرهنگستان، تهران ۱۳۹۱). نویسنده، در مقدمه، سلسله مراتب تحقیقات خود را نیز یادآور می‌شود و، درباره مرحله اول آن، می‌نویسد:

راقم این سطور، در ایامی که بیش و کم با متونی به زبان فرانسه در مباحث یادشده سروکار داشت، از روی کنجکاوی و هم برای نقل برخی مطالب از زبان عربی و فارسی به زبان فرانسه، علاقه‌مند و نیازمند توجه به معادل‌های اصطلاحات فارسی به ویژه عربی در زبان فرانسه بود و به گردآوری و ثبت و ضبط این معادل‌ها یا نشانی آنها اهتمام ورزید. (همان، ص ۲)

وی، درباره مرحله دوم، به نوع و نحوه تحقیقات خود در فرانسه می‌پردازد و می‌گوید:

در ایام اقامت در اروپا، بخشی از این معادل‌ها را در نوشته‌های به زبان فرانسه خود به کار بردم... از یکی دو سال بعد نیز، در ترجمه کتاب‌هایی که مشحون از اصطلاحات فلسفی در کلام و جامعه‌شناختی و حقوقی و روانشناسی بود، همین گنجینه، در جهات عکس یعنی در ترجمه به زبان فارسی، مددکارم شد. (همان، ص ۳)

در مرحله سوم، درباره سرو سامان دادن به این یادداشت‌ها، می‌افزاید:

در بازگشت به ایران، دل‌مشغولی‌های دیگر مرا از پرداختن مرتب و منظم به معادل‌یابی و واژه‌گزینی... بازداشت... بی‌درنگ یادآوری کنم که تهیه واژه‌نامه و، گسترده‌تر از آن، تدوین فرهنگ مصطلحات دو زبانه عربی / فارسی-فرانسه... نمی‌تواند فراگیر باشد و می‌توان گفت که حتی گردآوری کتب و مقالات در حد نه چندان وسیع نیز در ایران عملی نیست. (همان‌جا)

□ «بحثی در سیاست علمی کشور و جایگاه فرهنگستان‌ها به ویژه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در قلمرو سیاست علمی کشور و سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی زبان و ادب فارسی» (نامه فرهنگستان، شماره پیاپی ۲۷، ص ۲-۲۶؛ شماره پیاپی ۲۸، ص ۲-۲۶؛ شماره پیاپی ۲۹، ص ۲-۲۵) که متعاقباً در جزوه مستقلی (ضمیمه شماره ۲۵ نامه فرهنگستان، تهران ۱۳۸۵) گرد آمده است. حبیبی در «یادداشت» آغاز این جزوه متذکر شده است:

تا ما در زمینه‌های علمی و فنی و ادبی در دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها و فرهنگستان‌ها به تقسیم کار مشخص و مبتنی بر اصول و ضوابط معین نیندیشیم و در این خصوص به نتیجه روشن نرسیم، نه می‌توانیم اولویت‌های آموزشی و پژوهشی و برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری خود را به درستی تعیین کنیم و نه در یافتن راه حل جدید و، به بیان دیگر، عرضه نظریه‌های تازه و، در یک کلام، نظریه‌پردازی توفیق رفیقمان خواهد شد.

□ «سرگذشت واژه‌گزینی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی از آغاز تا کنون» (نامه فرهنگستان، شماره پیاپی ۳۷، ص ۲-۳۷) که نویسنده، در آن، بیشتر به سیر واژه‌گزینی و نشیب و فراز آن در فرهنگستان زبان و ادب فارسی می‌پردازد.

□ «طرح تدوین اطلس تاریخی زبان و ادب فارسی» (نامه فرهنگستان، شماره پیاپی ۴۷، ص ۲-۸). نویسنده، در آن، از مشغله‌های فکری خود در روزهای آخر سال ۱۳۸۹ تا اواسط فروردین ۱۳۹۰ یاد می‌کند و می‌گوید: در آن ایام، «به دو کار می‌پرداختم: یکی نهائی کردن وصف ایران و برخی مناطق آن در نقشه‌های دوره اسلامی، از انتشارات بنیاد ایران‌شناسی...؛ دیگری «اندیشه در زبان فارسی و گستردگی آن در طول تاریخ» (همان، ص ۲). پیداست که مراد نویسنده از «اطلس تاریخی

زبان و ادب فارسی» ناظر به همین اندیشه است. حبیبی، برای تدوین این اطلس راهکارها و روش پژوهشی پیشنهاد می‌کند (همان، ص ۵-۶) و «مراحل پژوهش» را بر اساس انواع منابع مشخص می‌سازد. (همان، ص ۷)

حبیبی، که خود مبتکر چاپ و نشر جشن‌نامه به مناسبت مراسم بزرگداشت برگزیدگان فرهنگستان‌ها در هر سال بوده، در جشن‌نامه‌های اعضای پیوسته برگزیده فرهنگستان زبان و ادب فارسی، با نگارش مقدمه و مقاله سهم مؤثر یافت. مقاله‌های او با عناوین «چند نکته درباره اصطلاحات حقوقی بنیادی و چگونگی تعریف برخی از آنها» (۱۳۸۴)؛ «صحبت و ریاست در قرن ابتدائی پس از ظهور اسلام» (۱۳۸۶)؛ «توصیف و تحلیل جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی اسناد ازدواج و طلاق محضر خندق‌آبادی‌ها (تهران ۱۳۱۳-۱۳۲۴ ق)» (۱۳۸۷) به ترتیب در جشن‌نامه‌های محمد خوانساری، محمدعلی موحد، و اسماعیل سعادت چاپ و منتشر شد. به علاوه، او، برای تحرک بخشیدن به فعالیت‌های بنیاد ایران‌شناسی، مجالسی به میزبانی مشترک فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی ترتیب داد که، در آنها، از جمله شماری از اعضای پیوسته فرهنگستان، در مباحث زبانی و ادبی و فرهنگی، سخن راندند و سخنرانی‌های آنان در جزوه‌هایی چاپ و منتشر شد.

در ۱۲ آبان ۱۳۸۷، دبیر فرهنگستان گزارشی از وضعیت جسمانی حبیبی ارائه کرد. متعاقباً در سیصد و پنجاه و ششمین شورای فرهنگستان جلسه ۲۲ تیر سال ۱۳۸۸، حبیبی، «نخستین بار پس از گذراندن دوران نقاهت خود، حضور می‌یابد» (نامه فرهنگستان، شماره پیاپی ۴۱، ص ۱۸۰).

حبیبی، در ایام آخر عمر، ظاهراً در هوای آن بوده است که خرده یادداشت‌های خود را به صورتی در دسترس جامعه فرهنگی ما بگذارد و، به این مقصود، بر آن می‌شود که آنها را به تدریج تنظیم کند و ذیل عنوان «قراضه علوم انسانی» برای چاپ به نامه فرهنگستان بسپارد. نخستین دسته از این یادداشت‌ها، با همان عنوان، در شماره پیاپی ۴۸ نامه فرهنگستان، ص ۱۲۰-۱۳۰ به چاپ می‌رسد.

حبیبی، در این مقاله، تجربیات خود در حوزه واژه‌گزینی و افکاری را که طی سال‌های شرکت در جلسات شورای واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و اداره این جلسات به ذهنش خطور کرده منعکس ساخته است. وی در وجه تصمیم خود

به چاپ و نشر یادداشت‌ها می‌نویسد:

اگر نخواهیم کتاب‌سازی و مقاله‌سازی کنیم، برخی مطالب را نمی‌توان گسترده ساخت تا به شکل و شمایل مقاله و کتاب درآید. در عین حال، نکته یا نکته‌هایی هست که نمی‌توان از سر آنها گذشت؛ پرسش‌هایی است که پاسخ می‌طلبد و ابهاماتی است که شایسته است رفع شود. (نامه فرهنگستان، ش ۴۸، ص ۱۲۰)

وی، به دنبال این تذکر، می‌افزاید:

در این اواخر، به فکر افتادم، آنچه را به عنوان پیشنهاد یا گزارش قضیه‌ای یا مسئله‌ای مربوط به زبان و ادب فارسی و امور فرهنگی در ذهن دارم و یا، از این پس، همکاران مطرح می‌کنند، بی‌آنکه به صورت قطعی از قول خود یا آنان نقل کنم، به صورت نکته‌های مجزا از یکدیگر و بدون فصل‌بندی، در فاصله انتشار دو شماره نامه فرهنگستان، انشا کنم تا، به لطف استاد سمیعی، ذیل عناوینی، در هریک از شماره‌های آن منتشر شود. (همان، ص ۱۲۱)

متأسفانه اجل مهلت نداد که کار تنظیم خُرده یادداشت‌ها ادامه یابد.

در حسب حال یک دانشجوی کهنسال، نوشته حبیبی (ص ۱۱۵-۱۱۷)، عناوین ترجمه‌ها و تألیف‌ها و مقالات او ذکر شده است. شماری از این مقالات در جامعه، فرهنگ، سیاست (۱۳۶۳)؛ در آئینه حقوق (۱۳۶۷)؛ در جست‌وجوی ریشه‌ها (۱۳۷۳)؛ و در منطق حقوقی و انفورماتیک حقوقی (۱۳۷۳) منتشر شده است. بعداً آثار دیگری، از جمله چند ترجمه، بر عملکرد پژوهشی او افزوده شد. در سخن عشق هم، شماری از مقاله‌های حبیبی منجمله «تفکر علمی، در جست‌وجوی حقیقت قضائی»؛ «زبان در شعر حافظ»؛ «فولکلور حقوقی»؛ و «مولوی، انسان متعهد» مندرج است.

حبیبی، در سه مرحله از زندگی خود، که وصف آنها به ترتیب تاریخی گذشت و هریک رنگ و بوی خاصی داشت، موفق بود و مدبرانه عمل کرد. عمق نظر او را در آثارش شاهدیم. حبیبی دولتمرد و رجل سیاسی تمام‌عیاری بود در خدمت فرهنگ، شیفته اعتلای اعتبار علمی و ادبی و فرهنگی ایران که، تا آخرین لحظات حیات پُربار خود، با تمام وجود، در خدمت دانش و دین گذراند. روانش شاد و یادش همواره زنده باد.

منابع

- امینی، ایرج، بر بال بحران، زندگی سیاسی علی امینی، ج ۳، نشر ماهی، تهران ۱۳۸۸.
- حبیبی (۱)، حسن، جشن نامه استاد دکتر محمد خوانساری، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۴.
- ____ (۲)، جشن نامه استاد اسماعیل سعادت، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۷.
- ____ (۳)، جشن نامه محمدعلی موحد، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۶.
- ____ (۴)، جامعه شناسی حقوقی، نمونه ای از یک بررسی و توصیف و تحلیل جامعه شناختی و مردم شناختی و آمار اسناد ازدواج و طلاق محضر خندق آبادی ها (تهران، ۱۳۲۴-۱۳۱۳ق)، اطلاعات، تهران ۱۳۸۷.
- ____ (۵)، سخن عشق، به مناسبت اعطای دکترای افتخاری دانشگاه تهران به دکتر حسن حبیبی، روابط عمومی دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۶.
- حدّاد عادل، غلامعلی، با احترام، مجموعه مقالات اهدا شده به استادان، هرمس، تهران ۱۳۸۶.
- طیب زاده، امید و زهرا رضائی منش، فهرست راهنمای ده دوره نامه فرهنگستان، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۹.
- فهرست کتاب های فارسی شده چاپی از آغاز تا سال ۷۰ (زیر نظر محسن ناجی نصرآبادی)، چهار جلد، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۸۰.
- مجموعه سخنرانی های مراسم بزرگداشت استاد دکتر حسن حبیبی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، علوم پزشکی، علوم، هنر جمهوری اسلامی ایران، پنجشنبه ۲۷ آذرماه ۱۳۸۲، دبیرخانه مشترک فرهنگستان ها، تهران ۱۳۸۲.
- مهرنامه، (مصاحبه با ا. هاشمی رفسنجانی، غ. کرباسچی، غ. توسلی، م. توسلی و صدر حاج سید جوادی)، سال چهارم (تیر ۱۳۹۲)، پیاپی ۲۹، ص ۷۸-۸۸.
- نامه فرهنگستان، شماره های پیاپی ۴۸-۱ (۱۳۷۴-۱۳۹۰).





کتاب

حدّاد عادل، غلامعلی، احوالِ دلِ گداخته
(گزیدهٔ مکتوبات مولانا)، سخن، تهران ۱۳۹۲،
۳۸۲ صفحه.

احوالِ دلِ گداخته حاوی گزیده‌ای است که
از مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی به تصحیح توفیق
هـ. سبحانی (مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۱)
استخراج و نقل شده است.

مکتوبات، پیش از چاپ سبحانی، به تصحیح
فریدون نافذ اوزلوق در ترکیه منتشر شد و، از روی
آن، در سال ۱۳۳۵، به کوشش یوسف
جمشیدی‌پور و غلامحسین امین، چاپی دیگر
در تهران صورت گرفت. در سال ۱۳۶۳ نیز، چاپ
دیگری از آن در تهران منتشر شد که عیناً افست
از چاپ ترکیه بود. ترجمهٔ ترکی مکتوبات نیز
در ترکیه به چاپ رسیده است.

چاپ سبحانی با استفاده از نسخه‌های متعدّد
خطّی از جمله نسخ محفوظ در کتابخانه‌های
نافذپاشا در سلیمانیه استانبول، اونیورسیتّه
استانبول، موزهٔ قونیه (نسخهٔ اساس تصحیح) صورت
گرفته است و مقدمه‌های مشروح عبدالباقی

گولپینارلی و نافذ اوزلوق را دربردارد. علاوه بر
صدوپنجاه نامهٔ متن، توضیحات و فهرس متعدّد
آیات، احادیث، اشعار عربی و فارسی، امثال و
کلمات، همچنین واژه‌نامه و فهرست راهنما در این
چاپ درج شده است.

پیش از نشر گزیده، مقاله‌ای با عنوان
«مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی» به قلم احمد
سمیعی (گیلانی)، چاپ شده بود که در گزیده به آن
اشاره شده است. در این مقاله، در تعریف نوع ادبی
مکتوبات، آمده است:

مکتوبات عموماً نوع ادبی جالبی است که،
به مقتضای ماهیت خود، فوایدی استثنایی
دربردارد. شخصیت نویسنده، مناسبات او با
طبقات متعدّد، واکنش‌های او در برابر
رویدادهایی که با زندگی خصوصی و
اجتماعی‌اش پیوند نزدیک دارند، علاقه‌ها و
گرایش‌ها و نفرت‌ها، تلقّی او از افراد و
حوادث و، سرانجام، أحياناً اسرار زندگی او با
صداقت و صفای بیشتری از لایه‌لای نامه‌ها
نمودار می‌شود و حس کنجکاو خواننده را
بهتر ارضا می‌کند. (سمیعی، ص ۳۹)

حدّاد عادل پس از آشنایی و انس با مکتوبات در طی بیست سال گذشته به تحریر پنج مقاله در باب آن پرداخته که مشخصات آنها به شرح زیر است:

۱. «ارزش ادبی مکتوبات مولانا»، نامه فرهنگستان، سال پنجم، شماره سوم (اردیبهشت ۱۳۸۱)، ص ۵-۲۶.

۲. «چهره مولانا در آلبوم شخصی مکتوبات او»، نامه فرهنگستان، سال پنجم، شماره سوم (اردیبهشت ۱۳۸۱)، ص ۱۸۷-۹۸.

۳. «دسته‌گلی از گلستان مکتوبات مولانا»، جشن‌نامه استاد عبدالمحمد آیتی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۸، ص ۱۱۱-۱۲۱.

۴. «گلگشتی در مکتوبات مولانا»، با احترام: مجموعه مقالات اهدا شده به استادان (اهدا شده به استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی)، هرمس، تهران ۱۳۹۰ (چاپ دوم)، ص ۱۳۱-۱۶۴.

۵. «فواید اجتماعی مکتوبات مولانا» (هنوز چاپ نشده است).

به گزارش مؤلف، این گزیده، در واقع حاصل تدریس مکتوبات به مدت دو سال و توضیح معانی و بیان مفاهیم نامه‌هاست که زمینه‌ساز آشنائی بیشتر او با روش مصحح کتاب گشته است.

وی، در نقد مشروح چاپ سبجانی از مکتوبات مولانا، ضمن تذکر خطاها، توضیحات ممتعی عرضه داشته و، در مقاله «ارزش ادبی مکتوبات مولانا»، می‌نویسد:

مکتوبات مجموعه نامه‌های یک فرد عادی یا یک عالم صاحب نفوذ در دستگاه دیوانی

و دولتی نیست بلکه نامه‌های مولانای شاعر و عارف و شوریده‌حال و عاشقی است که در همان روزهایی که این نامه‌ها را می‌نوشته مشغول را می‌سروده و زبانش به غزلیات آتشین و دلنشین دیوان‌گیر مقررّم بوده است. (حدّاد عادل، ص ۶)

احوال دل‌گداخته مشتمل است بر:

— پیشگفتار

— مقدمه‌ای ذیل عناوین

نظم ساختاری و مضمون نامه‌ها

فواید زبانی و ادبی نامه‌ها

فواید اجتماعی نامه‌ها

— گزیده نامه‌ها

در پیشگفتار، ابتدا از بهاء ولد پدر مولانا و مهاجرت او از بلخ به قونیه سخن رفته و آمده است: از جمله ارمغان‌هایی که این کاروان [کاروان مولانا] با خود از بلخ به قونیه برد گونه‌ای از نثر فارسی بود که می‌توان گفت سوغات ادبی و فرهنگی خراسان بزرگ بود.

با مقایسه نثر سعدی (شاعر همعصر مولانا) با نثر مولانا، مؤلف دو مسیر متفاوت برای زبان ادبی فارسی در قرن هفتم قایل شده است:

مسیر سعدی، که مسیر تزیین سخن با انواع صنایع ادبی است، ادامه پیدا کرد و به افراط کشیده شد و، در آن سوی دیگر، مسیر مولانا، تقریباً یکصد سال پس از وفات او، در آناتولی محو شد و دیگر ادامه نیافت.

او یکی از دلایل رواج نیافتن پاره‌ای از آثار

منثور در تاریخ ادب فارسی را پیروی آنها از سنت نشر فارسی دری قدیم خراسان دانسته و آثار منثور مولانا را نیز در زمره آنها جای داده است. به قول او، از این آثار، مکتوبات، فیه مافیه و مجالس سبعه ناشناخته‌تر مانده‌اند. در این باره آمده است:

این ناشناخته بودن آثار منثور مولانا چند علت دارد. یکی اینکه شهرت مولانا در شعر و شاعری با مثنوی و دیوان کبیر او به حدی بوده که بحق جایی برای «مولوی نویسنده» در قیاس با «مولوی شاعر» باقی نمی‌گذاشته است. دیگر اینکه صوفیه‌ای که وارث این کتاب‌ها بوده‌اند مولویه آناتولی بوده‌اند که بیشتر در آن خطه مقیم بوده‌اند و نسخه‌های این آثار دست به دست در میان آنان می‌گشته و به سایر بلاد کمتر منتقل می‌شده است.

در مقدمه، عناصر ساختاری نامه‌ها، عناوین و نعوت؛ سلام و تحیت و شرح اشتیاق؛ بیان مقصود؛ خاتمه و دعا؛ و استشهاد از آیات و احادیث تشخیص داده شده و توضیحاتی درباره هریک از آنها آمده است.

شرح «مضمون نامه‌ها» از زبان مؤلف چنین است:

نامه‌ها غالباً به حوادث و وقایع ایام و امور عرفی و متعارف تعلق دارد... بیشتر آنها خطاب به امیران و صاحبان قدرت و شوکت نوشته شده و مراد از آنها گره‌گشایی از کار فروبسته خلق بوده است... نباید این تصور پیش آید که مکتوبات مولانا یکسره سفارش و خواهش و ستایش و سرزنش است و به کلی از دانش و بینش و حقایق الهی و

نکته‌های معنوی و عرفانی خالی است. هرگز چنین نیست. مولانا، آن‌گاه که در زمین و در کنار زمینیان زندگی می‌کند، باز هم آسمانی است. دو عنصر متعالی عشق و ایمان، حتی در ساده‌ترین و عادی‌ترین نامه‌های او هم دیده می‌شود. در بحث از فواید زبانی و ادبی نامه‌ها، به کلمات و عبارات ساده و بی‌پیرایه و زیبا و دلنشین و مؤثر آنها اشاره شده و این خصوصیات با استخراج الفاظ و عبارات و دسته‌بندی آنها برحسب مقولات صرفی (اسم مصدر و حاصل مصدر، اسم فاعل، صفت، قید، فعل، اسم مکان و زمان) و شواهدی از «تکرار برای تأکید» همچنین ترکیبات وصفی و اضافی شرح داده شده است.

در خلال این مطالب، ویژگی‌های دیگری، از جمله استفاده از لغات و تعبیرات مهجور، امثال و اصطلاحات عالمانه و عامیانه، و سوگندها ذکر شده و از اشعار فارسی و عربی که مولانا با ظرافت و به شیوه‌ای دلنشین برای بیان مقصود خود به کار برده همچنین ترکیبات و تعبیرات ملهم از مولانا در اشعار حافظ نمونه‌هایی نقل شده است. مؤلف به درج حکایات در نامه‌ها بر سبیل مثنوی معنوی، و رعایت حد اعلای فصاحت و بلاغت در نصیحت‌های مولانا نیز توجه خاص داشته است.

حداد عادل، در پایان این بخش، قول زرین‌کوب را درباره مکتوبات مولانا جلال‌الدین به شرح زیر قسمتی از آن مشتمل بر بعضی مطالب شخصی و تقریباً تمام آن بر شیوه نشر التوسل الی التوسل به نظر می‌رسد.

نقل کرده لیکن آن را نپذیرفته و با گولپینارلی همدستان شده که گفته است:

مولانا همچنان که در اندیشه و حیات و حتی شعر خود آزاده است، در مکتوبات خود نیز آزاده است. مخاطب خود را، به تقلید از شیوه زمان خویش، با پناه جستن به قواعد منجمد ترسل خطاب قرار نمی‌دهد. آنچنان که از دلش برمی‌خیزد، به همان شیوه با مخاطب سخن می‌گوید.

درباره زبان و بیان مکتوبات مولانا و جایگاه آن در میان آثار پرشماری از این نوع در زبان فارسی، که استوری یک جلد از فهرست خود را به آنها اختصاص داده، این تذکر مناسب مقام است که نامه‌های مولانا، از حیث مقصود و مخاطب، در قیاس با مکاتیب سنائی و منشآت خاقانی و نامه‌های عین‌القضات، از جنس دیگری است. مخاطب نامه‌های سنائی و عین‌القضات دوستان و مریدان آنان‌اند و غرض از نگارش آنها، به خصوص در عین‌القضات، بیشتر آموزش و تلقین و افاده معانی و حل مشکلات کلامی و عرفانی است. درحالی‌که مخاطبان مکتوبات مولانا مصادر حکومتی‌اند و غرض او حل مشکلات معاشی و اجتماعی مراجعان و مریدان و شفاعت برای اجابت تقاضاهای آنان یا مقابله با ظلم و تعدی و اجحاف بوده است.

زبان مولانا نیز در مکتوبات با زبان خاقانی و سنائی تباین آشکار دارد لیکن با زبان عین‌القضات از جهتی مشابه و از جهاتی متفاوت است. زبان سنائی پرتکلف و ثقیل است. خاقانی، در زبان

نامه‌ها، به تعبیر خودش، «طریق غریب» اختیار کرده است. استاد محمد روشن، در مقدمه منشآت خاقانی، دلیل آن را چنین بیان کرده است:

آگاهی و احاطه‌ای که خاقانی بر معارف روزگار خود داشته است، وسعت تخیل، قدرت تجسم، و آن مایه چیرگی و تسلط در سخن ذهن مضمون‌آفرین وی را چنان گرانبار می‌داشته است که تن به متعارف ندهد و، در آوردن تعبیرات و ترکیبات، عاریت کسی نپذیرد و جز به دیرباب که در گنجینه خاطر فراهم داشته نیندیشد و، در پرداخت کلام، طرزی خاص خود برگزیند.

اشاره صاحب مرزبان‌نامه، سعدالدین وراوینی، در مقدمه‌الکتاب، گواهِ درستی بر این دعوی است و پیداست که، از همان روزگاران، شیوه نوشتن او را «از رسوم دبیران» بیرون می‌دانسته‌اند. (منشآت خاقانی، مقدمه مصحح، صفحات الف و ب) زبان عین‌القضات پویا و زنده و صمیمی است و، به لحاظ دوری از ثقل و پیچیدگی، با زبان مولانا شباهت دارد. اما زبان مولانا، در عین سادگی و شفافیت، دبیرانه است. پیداست که مولانا، همچون عموم زبندگان شعر و ادب فارسی، تربیت دبیری دیده و این توانایی را یافته که، به مقتضای مقام، از مهارت دبیری خود بهره جوید. مولانا، در مکتوبات، زبانی درخور مخاطبان و اغراض خود اختیار کرده است. مخاطبانش، چنانکه اشاره شد، دولتمردان و صاحبان قدرت‌اند و غرض او وادار کردن آنان به برآوردن حاجات و خواسته‌های کسانی است که او را شفیع گرفته‌اند. در واقع،

احادیث و اشعار و امثال در جای جای نامه‌ها بر ارزش آن افزوده است.

گزیده حاوی شصت و پنج نامه از مجموع صدوپنجاه نامۀ مندرج در مکتوبات مولاناست و نام اصلی کتاب برگرفته از نامۀ صدوسی‌ام (نامۀ شماره ۶۰ همین مجموعه) است. نامه‌ها، در آن، بعضاً کامل و گاه با حذف پاره‌هایی درج شده است. مؤلف، از میان آنها، بهترین‌ها را بنا به ذوق و طبع خود برگزیده و برای تکرار القابی که مولانا، بنا بر عادت مرسوم زمانۀ خویش، به مخاطب نامه می‌داده ضرورتی ندیده است.

گفتنی است که توضیحات مربوط به هر نامه در ذیل آن جای گرفته و غرض از این توضیحات کمک به استاد و دانشجو در کار درس اعلام شده است. همچنین، برای کاستن از دشواری نامه‌ها، ترجمۀ آیات قرآن و احادیث و ادعیه و عبارات و اشعار عربی در پایان آنها آمده و کوشیده شده، از هر نامه، واژه‌های نسبتاً مهجور معنا شود. در بیان مزیت این اثر، می‌خوانیم:

در این گزیده، هیچ لغت دشوار و واژه نادری به حال خود رها نشده و هیچ عبارت عربی‌ای بی ترجمه نمانده است. در توضیح معانی لغات، مأخذ و مرجع اصلی ما لغت‌نامۀ دهخدا بوده است.

از ویژگی‌های گزیده توجّه مؤلف است به مطابقت معانی لغات با معنای مورد نظر مولانا در متن و اجتناب از تکرار واژه یا عبارت معناشده یک نامه در نامه‌های بعدی. از آنجا که مولانا، در ضمن عبارات و جملات فارسی، بعضی شواهد

مقصود مولانا، به خلاف فی‌المثل عین‌القضات، بیان احکام و آراء و مجاب ساختن خصم یا اقناع پرسشگر نیست. سخن او، در نهایت، باید مخاطب را به اقدام رهنمون گردد یا بکشانند و، به اصطلاح، مُؤدّی به عمل شود. نیل به این مقصود مهارت دبیری می‌طلبد که در باب آن گفته شده است:

دبیری صناعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی، منتفع در مخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت، در مدح و ذم و حیلت و استعطاف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه عذر و عتاب و احکام و ثاق و اذکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بر وجه اولی و آخری ادا کرده آید. پس دبیر باید که کریم‌الأصل، شریف‌العرض، دقیق‌النظر، عمیق‌الفکر، ثاقب‌الرأی باشد و از ادب و ثمرات آن قِسم اکبر و حظّ اوفر نصیب او رسیده باشد...

... اما سخن دبیر بدین درجه نرسد تا از هر علم بهره‌ای ندارد و از هر استاد نکته‌ای یاد نگیرد و از هر حکیم لطیفه‌ای نشنود و از هر ادیب طرفه‌ای اقتباس نکند. پس عادت باید کرد به خواندن کلام ربّ‌العزّه و اخبار مصطفی و آثار صحابه و امثال عرب و کلمات عجم و مطالعۀ کتب سلف و مناظرۀ صُحف خلف چون ترسل صاحب و صابی و قابوس... و از شعر عجم اشعار رودکی و مثنوی فردوسی و مدایح عنصری. (نظامی عروضی، ص ۱۰۲)

مکتوبات مولانا، از نظر فواید زبانی و بلاغی، اثر ادبی تمام‌عیاری است و استشهاد به آیات و

عربی را به صورت مکرر به کار برده، مؤلف، برای حفظ نظم دستوری و ساختار نحوی جمله، در مواجهه با آیات و احادیث تکراری، آنها را به توضیحات پیشین ارجاع داده است.

درگزیده مکتوبات، اساس کار چاپ سبحانی است و شماره‌گذاری نامه‌ها بر مبنای این چاپ صورت گرفته ضمن اینکه شماره دیگری به ترتیب از ۱ تا ۶۵ به آنها داده شده و، از این طریق، کار مطابقت نامه‌ها با چاپ سبحانی آسان گشته است. در این کتاب، هر جا بخشی از مطالب نامه‌ها، البته با اسلوب بیانی متفاوت، در دیگر آثار مولانا آمده باشد، در توضیحات مشخص شده است. مؤلف تنها به ذکر معنای واژه‌ها و ترجمه عبارات عربی اکتفا کرده و در صدد بیان مقصود و مراد مولانا و شرح و تفسیر عبارات و جملات نبوده است.

در مواردی که با چاپ سبحانی اختلاف نظر وجود داشته، استاد ضبط مرجح خود را از نسخه بدل‌های مندرج در چاپ سبحانی یا از سه نسخه خطی که تصاویر آنها در اختیارش بوده (نسخه قونیه، نسخه نافذپاشا، و نسخه کتابخانه مرعشی) و یا با تصحیح قیاسی به دست داده است.

احوال دل‌گذاخته، مسلماً در ویرایش و تصحیح خطاهای مکتوبات مولانا چاپ سبحانی می‌تواند مفید و دستگیر باشد. این گزیده، از حیث سلامت متن و حواشی و ضمایم سودمند و زبان خالی از تکلف، هم برای اهل تحقیق مرجعی موثق و هم برای عامه علاقه‌مندان سهل‌الهضم و لذت‌بخش است.

منابع

حدّاد عادل، غلامعلی، «ارزش ادبی مکتوبات مولانا»، نامه فرهنگستان، دوره پنجم، شماره سوم (اردیبهشت ۱۳۸۱)، ص ۵-۲۶.

سبحانی، ه. توفیق، مکتوبات مولانا جلال الدین رومی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۱.

سمیعی (گیلانی)، احمد، «مکتوبات مولانا جلال الدین رومی»، نشر دانش، سال سیزدهم، شماره دوم (بهمن و اسفند ۱۳۷۱)، ص ۳۹-۴۲.

مکاتیب سنائی، به اهتمام و تصحیح و حواشی ندیر احمد، کتاب فرزان، تهران ۱۳۶۲.

منشآت خاقانی، تصحیح و تحشیه محمد روشن، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۴.

نامه‌های عین القضاة همدانی، (جلد سوم)، مقدمه و تصحیح و تعلیق علینقی منزوی، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۷.

نظامی عروضی، چهارمقاله و تعلیقات، بر اساس

نسخه علامه محمد قزوینی، به اهتمام دکتر محمد معین، معین، تهران ۱۳۸۸.

مهمسا مجدّرلنگرودی

دبیرمقدم، محمد، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی،

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی

دانشگاه‌ها (سمت)، دو جلد، تهران ۱۳۹۲،

۱۲۶۹+۵۳ صفحه (ج ۱: ۵۹۷+۳۰ صفحه؛

ج ۲: ۶۷۲+۲۳ صفحه).

رده‌شناسی زبان‌های ایرانی نخستین کتابی است در

ایران که در حوزه رده‌شناسی منتشر شده است.

اندیشهٔ تدوین نتایج آنها در این کتاب شده است. مؤلف، در پیشگفتار، از زبان، گویش و لهجه تعریف‌هایی به دست می‌دهد و، بر پایهٔ همین تعاریف، بلوچی، دوانی، لارستانی، تالشی، وفسی، کردی، اورامی، لکی، دلواری، نائینی، شه‌میرزادی، و تاتی را در مقولهٔ زبان جای می‌دهد و به رده‌شناسی آنها می‌پردازد.

مقدمه ترجمهٔ متنی است به قلم کامری در معرفی کتاب که وی، از چند جهت، برای آن اصالت و فضلی تقدّم قایل شده است از جمله به لحاظ استفاده از داده‌های زبانی روشن‌گر از زبان‌های ایرانی؛ استفاده از تمامی پژوهش‌ها در حوزهٔ رده‌شناسی؛ تحلیل برخی زبان‌های ایرانی با رویکردی رده‌شناختی؛ و تمرکز بر دو مؤلفهٔ عمدهٔ ترتیب واژه‌ها و نظام مطابقه^۱؛ و پر کردن خلأ تحقیق در رده‌شناسی زبان‌های ایرانی.

در فصل‌های آغازین، مؤلف به توصیف و تحلیل و توجیه عنوان کتاب و اجزای دوگانهٔ آن — «رده‌شناسی» و «زبان‌های ایرانی» — پرداخته؛ تعریف مختصری از رده‌شناسی و خاستگاه آن به دست داده؛ پیشینهٔ مطالعات رده‌شناختی را در دو مقطع زمانی، از آغاز تا شروع قرن بیستم و قرن بیستم بررسی کرده؛ و آراء مؤثر در تکوین رده‌شناسی را شناسانده است. وی نشان داده است که رده‌شناسی

رده‌شناسی^۲، همان‌گونه که مؤلف در فصل اول کتاب اشاره کرده، شاخه‌ای علمی است که، در آن، پدیده‌های موضوع مطالعه دسته‌بندی می‌شوند. رده‌شناسی زبان یا رده‌شناسی زبان‌شناختی ناظر بر همین شاخهٔ علمی است که، در آن، زبان‌ها بر مبنای ویژگی‌های ساختاری مطالعه و دسته‌بندی می‌شوند. مندرجات کتاب، علاوه بر متن، مشتمل است بر پیشگفتار، مقدمه، منابع، نمایهٔ زبان‌ها، واژه‌نامهٔ انگلیسی-فارسی، واژه‌نامهٔ فارسی-انگلیسی، همچنین اشکال و جدول‌ها، نقشهٔ موقعیت جغرافیائی کانون‌های زبان‌های توصیف شده، جدول آمار جمعیت مناطق محل سکونت گویشوران و جداول راهنمای آواها و کوتاه‌نوشته‌ها و نشانه‌های قراردادی، و راهنمای استفاده از مثال‌ها.

مطالعهٔ مجموعهٔ چهارجلدی همگانی‌های زبان انسان^۳ زیر نظر جوزف گرینبرگ^۴ و آشنایی با او همچنین آشنایی با برنارد کامری^۵، برجسته‌ترین رده‌شناس حال حاضر جهان به باور مؤلف، انگیزهٔ تألیف این اثر اعلام شده است. دبیرمقدم، پیش از تألیف این کتاب، در سال‌های ۱۹۹۷، ۲۰۰۶، ۲۰۰۸، و ۲۰۱۲، چهار مقاله به زبان انگلیسی نوشته و منتشر ساخته بود. آشنایی با رده‌شناسان برجسته در همایش‌های خارج از کشور، دعوت‌های مدیر مؤسسهٔ پژوهشی ماکس پلانک^۶ (در شهر لایپزیک) از مؤلف برای ایراد سخنرانی، و امکان استفاده از کتابخانهٔ غنی آن مؤسسه، فرصت مطالعاتی ده ماهه در دانشگاه کالیفرنیا، و پژوهش‌های ثمربخش میدانی مؤلف نیروبخش

1) typology

2) *Universals of Human Language* (1978)

3) GREENBERG, Joseph

4) COMRIE, Bernard

5) Max Plank

6) agreement system

در مقطع اول کل‌گرا^۷ بوده و در مقطع دوم جزئ‌گرا^۸ شده و به ساختارهای زبان توجه نموده است. وی، ضمن مرور تحولات رده‌شناسی در قرن بیستم، درباره دو مؤلفه ترتیب واژه و مطابقه توضیحات مفصلی ارائه داده و نظام‌های پنجگانه مبتنی بر مقولات ختبی، فاعلی-مفعولی^۹، گنائی-مطلق^{۱۰}، سه‌بخشی، و حالتی فاقد نام را در نظام حالت^{۱۱} و بر اساس «s» (subject فاعل)، «A» (agent عامل) و «P» (patient پذیرا) شناسانده است. در پایان فصل، از منظری متفاوت، کاربردهای غیرمعیار در مباحث مذکور نشان داده شده است.

در فصل دوم با عنوان «زبان‌های ایرانی»، از تبارشناسی زبان‌های ایرانی و سه دوره باستان و میانه و نو در تاریخ زبان فارسی سخن رفته و، ذیل عناوین «توصیف‌های پیشین از ترتیب واژه در زبان فارسی» و «رده‌شناسی ترتیب واژه در زبان فارسی در چارچوب برگزیده»، از «ترتیب واژه در زبان فارسی با رویکرد رده‌شناختی و زایشی و آماری گفت‌وگو شده است. همچنین وضعیت رده‌شناختی زبان فارسی معاصر، بر اساس مؤلفه‌های ترتیب واژه و در مقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا و دیگر زبان‌های جهان، بررسی و نتیجه آن در دو جدول نشان داده شده است. سپس، از رده‌شناسی تاریخی زبان فارسی در دوره‌های باستان و میانه و نو گفت‌وگو و تصویری از تحول رده‌شناختی زبان اوستایی ارائه شده است. پس از آن، تحقیقات پیشین در ساختار گنائی و منشأ زیاد آن در زبان‌های ایرانی گزارش شده و شرح مفصلی از ساختار گنائی در فارسی میانه و شماری از زبان‌های ایرانی نو در ایران و

خارج از ایران آمده همچنین به نظریه مطرح درباره منشأ ساختار گنائی در گذار از فارسی باستان به فارسی میانه اشاره شده است. در بخش پایانی این فصل، که در واقع مقدمه‌ای است برای فصول سه تا چهارده، روش گردآوری داده‌ها و فراهم کردن پیکره زبانی لازم برای تحلیل رده‌شناختی زبان‌های ایرانی معرفی شده است.

در فصل‌های سوم تا چهاردهم، مؤلف، برای زبان‌های بلوچی (۱۰۶ ص)، دوانی (۵۷ ص)، لارستانی (۸۷ ص)، تالشی / طالشی (۷۱ ص)، وُفسی (۵۷ ص) در جلد اول و برای کردی (۱۹۶ ص)، اورامی (۶۸ ص)، لکی (۴۶ ص)، دلواری (۵۵ ص)، نائینی (۷۱ ص)، شهمیرزادی (۵۷ ص)، تاتی (۱۰۲ ص)، تحلیل‌های رده‌شناختی ارائه کرده است. ساختار کلی این دوازده فصل تقریباً یکسان است، شامل «مقدمه‌ای درباره زبان موضوع بحث»، «رده‌شناسی ترتیب واژه‌ها» و «نظام مطابقه در آن»، «الگوهای نظام حالت»؛ «نظام مطابقه و نظام حالت»؛ و گویش‌های دیگر آن زبان.

در فصل پانزدهم، ابتدا درباره ساختار کلی فصل توضیح مختصری داده شده، سپس، طی سه بخش، درباره یافته‌ها و نتایج رده‌شناسی؛ ترتیب واژه در زبان‌های ایرانی نو در دو زیربخش «وضعیت کلی زبان‌های ایرانی نو» و «مؤلفه‌های رده‌شناختی مشترک و غیر مشترک در زبان‌های

7) holistic 8) partial

9) nominative-accusative

10) ergative-absolutive

11) case-system

ایرانی نو؛ تحلیل یافته‌ها در گستره مباحث نظری؛ رده‌شناسی زبان؛ عوامل تغییر در ترتیب واژه‌ها؛ تأثیر زبان فارسی در دیگر زبان‌های ایرانی؛ و رده‌شناسی نظام مطابقه در زبان‌های ایرانی نو بحث شده است. مؤلف این فصل را با بیان نکاتی درباره منشأ پیدایش ساخت گنائی در زبان‌های ایرانی به پایان برده است.

رده‌شناسی زبان‌های ایرانی را مطلع راه‌گشا و راهنمای موثقی برای تحقیقات آتی در این حوزه شاخص عرصه زبان‌شناسی می‌توان شمرد.

سعید رفیعی خضری

رحیم‌پور، مهدی، *بر خوان آرزو (گفتارهایی در زمینه نظریه‌های ادبی و زبان‌شناختی سراج‌الدین علی‌خان آرزو)*، مجمع ذخائر اسلامی، قم ۱۳۹۱، ۲۸۰ صفحه.

دانشمندان هندی، برای حفظ متون مذهبی و عبادی ازگزند تغییرات، به مباحث آواشناختی، صرفی- نحوی، و معنی‌شناختی متون علاقه نشان دادند که ظهور آراء زبان‌شناسی نسبتاً مستقل و منظم را باعث شد. این تحقیقات در شاخه‌های متعدد زبان‌شناسی غربی اثر عمیق گذاشت و به پیدایش دانش زبان‌شناسی یاری رساند. با کاوش در آثار محققان هندی و تأمل در آنها، به وجود برخی مفاهیم نظیر آنچه در زبان‌شناسی معاصر آمده پی می‌بریم.

سراج‌الدین علی‌خان آرزو یکی از این دست محققان هندی است. وی در حوزه‌های گوناگون ادبیات و زبان‌شناسی تألیفاتی ارزشمند دارد. بر خوان آرزو مشتمل است بر پیشگفتار و

چهارده مقاله.

در پیشگفتار، از انگیزه مؤلف در این پژوهش سخن رفته است.

در مقاله «احوال و آثار آرزو»، شرح احوال و تحصیلات و آثار خان آرزو درج و به خطاهای محققان در پاره‌ای از گزارش‌های آنان اشاره شده است.

نویسنده، در مقاله «زبان، مسائل زبانی و مسائل تاریخی زبان فارسی از نگاه خان آرزو»، پس از نقل تاریخیچه زبان‌شناسی در هند و شباهت‌های متمر خان آرزو با المیزهر جلال‌الدین سیوطی (۸۴۹-۹۱۱)، نگرش خان آرزو در حوزه زبان و کارکرد آن همچنین در باب زبان فارسی و انواع آن (زبان معیار و غیرمعیار) بررسی و شباهت‌ها و تفاوت‌های این نگرش با نظرگاه‌ها و رهیافت‌های زبان‌شناسی امروزی را بیان کرده است. آرزو، پس از اشاره به مفهوم غرابت (زبان غیرمعیار)، با طرح نظریه التزام که شبیه بسامد در سبک‌شناسی است، خاطرنشان می‌سازد که شاعر، با استفاده از زبان معیار، می‌تواند به سبک خاصی دست یابد.

در مقاله «سنت تحقیقات واج‌شناسی در تاریخ زبان و ادبیات فارسی»، دیدگاه آرزو در مبحث ابدال واج‌ها، با تأکید بر فضل تقدّم او در بسط این موضوع، بررسی و، در مقایسه با آراء محققان معتبر، نقد شده است.

در مقاله «خان آرزو و زبان‌شناسی تطبیقی و تاریخی»، پس از اشاره به وجه بررسی نظریه توافق لسانین (زبان‌های عربی و فارسی) یا الفاظ با عنوان زبان‌شناسی تطبیقی و تاریخی، با استناد به منابعی، نشان

داده شده است که این مبحث سابقه‌ای طولانی دارد و در میان لغویون عرب از بحث‌های رایج بوده است. همچنین تذکر داده شده است که، برخلاف نظر خان آرزو، زبان‌های عربی و فارسی هم‌خانواده نیستند و هم‌جواری کشورهای عرب زبان و فارسی زبان و روابط فرهنگی- اجتماعی و سیاسی و دینی تأثیر متقابل زبان‌های عربی و فارسی را باعث شده است. در ادامه، پس از اشاره به تاریخچه زبان‌شناسی تاریخی خانواده زبان‌های هندواروپایی، شباهت‌های زبان‌های هندی و فارسی با ذکر شواهدی از آثار آرزو نشان داده شده است.

در مقاله «دیدگاه‌های آواشناسی سراج‌الدین علی‌خان آرزو بر اساس رساله متمر»، پس از تعریف اجمالی ساختار آوائی زبان و مسائل مربوط به آن، برداشت خان آرزو درباره مسائل آواشناسی، از قبیل تفاوت واژه‌ها از جهت حرکت و سکون، تفاوت کیفیت تلفظ حروف (از نظر تشدید مخفف، تخفیف مشدد، حذف اضافه، قلب، ابدال، و إمالة)، معرفت اعراب و معرفت حروف بررسی شده است.

مقاله «دیدگاه‌های زبان‌شناختی متمر خان آرزو» ترجمه‌ای است از مقاله رَویندر گارگش (Ravinder Gārgesh)، استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه دهلی، که مؤلف آن را، به دلیل احتوا بر تحلیل جزئیات زبان‌شناسی رساله متمر، در این مجموعه درج کرده است.

در مقاله «بازیابی یک سنت»، مسائل معنی‌شناسی از قبیل رابطه لفظ و معنی، معرفت واژه و اثبات معنی آنها، تعدد معنایی، اضداد و اتباع، در آثار خان

آرزو و زبان‌شناسان عرب و هندی، تحلیل شده است. در آن، همچنین شیوه‌های فرهنگ‌نویسی آرزو شرح داده شده است با ذکر این دلیل که، بدون فرهنگ لغت، تفاوت معنایی جملاتی که از لحاظ نحوی دارای ساخت مشترک‌اند تشخیص داده نمی‌شود. به همین مناسبت، تحت عنوان «ابهام یا دلالت چندگانه»، شباهت‌های مبحث لفظ محتمل‌المعنی در رساله متمر با ابهام ساختاری در نزد زبان‌شناسان معاصر ذکر و تأکید شده است که نباید آن را با ابهام، یکی از مهم‌ترین صنایع هنری، خلط کرد.

در پایان این مقاله، ضمن نقد بیتی از حزین لاهیجی در رساله تنبیه الغافلین، مراد آرزو از اصطلاحات «معنی و یعنی» توضیح داده شده است.

در مقاله «ساخت و صورت در نزد منتقدان شبه‌قاره»، پس از اشاره‌ای کوتاه به تعریف ساخت و ساختار در زبان‌شناسی، ضمن بررسی اصطلاحاتی همچون تناسب و اولویت همچنین نقش واژه در شعر، نگرش آرزو و دیگر منتقدان شبه‌قاره به مقوله ساختار وصف شده است. رحیم‌پور، با اشاره به ساختارهای نحوی و صرفی و لغوی- معنایی و آوایی و بلاغی زبان، به این نتیجه رسیده که، با اندکی تسامح، می‌توان دیدگاه‌های این منتقدان را ذیل ساختار بلاغی بررسی کرد.

«تصحیح و تنقیح متن به سبک و سیاق سراج‌الدین علی خان آرزو»، با مقاله «ساخت و صورت در نزد منتقدان شبه‌قاره» اشتراک محتوایی دارد و ادغام آنها میسر بوده است.

پس از معرّفی اجمالی جلد چهارم آن دانشنامه، نکته‌هایی برای تکمیل و اصلاح مقاله خان‌آرزو پیشنهاد شده است.

در چاپ این کتاب غلط‌های مطبعی بسیاری راه یافته است.

مقالات این مجموعه برای تحقیق در آثار سراج‌الدین علی‌خان آرزو فواید ارزشمندی دربردارد.

عذرا شجاع‌کریمی

مجدّر لنگرودی، مهسا، مثل یک قطره غزل، انتشارات گیلان، گیلان ۱۳۹۰، ۷۵ صفحه.

نزدیک به دو سال از نشر مثل یک قطره غزل، بارقه‌ای در عرصه شعر فارسی از خطه گیلان، می‌گذرد و هنوز اثر و اثرآفرین از نقد و نظر دور و مهجور مانده‌اند و این سرنوشت قاطبه گویندگان و نویسندگانی است که آثارشان در شهرستان، به همت ناشرانی فاقد بنیه توزیع گسترده و امکان معرفّی انتشارات خود در مطبوعات، چاپ و منتشر می‌شود.

مثل یک قطره غزل عنوان دفتر دوم اشعار مهسا مجدّر لنگرودی («غزل»)، غزل‌سرای خوش‌قریحه جوان‌سال و هم‌عنوان غزلی از همین دفتر است که در فروردین سال ۱۳۸۸ سروده شده و، اگر نه بهترین، دست‌کم منزّه‌ترین شعر این مجموعه از کار درآمده و نمودار نزدیک شدن سراینده به پختگی و بلوغ هنری است. از این رو، جا دارد چند بیتی از آن در اینجا نقل شود:

باتو تا عاقبت عشق دويدن زيباست

رفتن و رفتن و هرگز نرسیدن زيباست

مقاله «نظریه دریافت از سراج‌الدین علی‌خان آرزوی اکبرآبادی تا هانس رویریاس (Hans Robert Jauss) آلمانی»، گزارشی است از آرا و آن دسته از بنیانگذاران نظریه دریافت که، در مطاوی گفته‌های آنان، مطالبی در مقوله زیباشناسی و ادبیات درج شده است. در این گزارش، از شباهت‌های دیدگاه آرزو با نگرش زبان‌شناسان نیز یاد شده است.

در مقاله «زواید الفواید»، پس از معرفّی اجمالی فرهنگ‌های آرزو، از ویژگی‌های فرهنگ زواید الفواید، منجمله تخصصی بودن و انتقادی بودن و طرح نظریه توافق لسائین در آن، سخن رفته است. درباره این فرهنگ اظهار نظر شده است که، به رغم اشتباهات ناشی از کم‌اطلاعی آرزو از زبان‌های قدیم ایران، به لحاظ معنی‌شناسی درخور اعتماد است.

در مقاله «عطیه کبری و موهبت عظمی»، مزایای این دو اثر و دقت و نگاه انتقادی آرزو در حوزه بلاغت توصیف شده است.

در مقاله «نامه حزین به آرزو»، با ذکر شواهدی از تذکره‌مجمع‌النقایس آرزو، نظر آرزو درباره خاقانی و نزاع‌های او و حزین در این باب، گزارش شده است. به گفته نویسنده، انتساب شرح قصاید خاقانی به آرزو از آنجا ناشی شده که وی محققی کثیرالتألیف بوده و در شرح‌نویسی بر متون ادبی ید طولایی داشته است. در پایان این مقاله، پس از معرفّی دو مجموعه چاپ شده نامه‌های حزین و نسخه‌های مورد استفاده مصحح، عین نامه حزین به آرزو درج شده است.

در مقاله «مدخل آرزو درد انشنامه جهان اسلام»،

بسته‌ام چشم و لب از دیدن و گفتن که تو را
چو صدای سخن عشق شنیدن زیباست
تو چه کردی که برایم همه دنیا را
فقط از پنجره چشم تو دیدن زیباست
... ابر بخشنده‌ای و بر ورقِ خاطره‌ها
مثل یک قطره «غزل» از تو چکیدن زیباست

شصت و نه غزل این دفتر، جملگی مُردَف،
در زحافات بحور مجتث (۱۷ غزل)، مضارع (۱۹
غزل)، رجز (۱۸ غزل)، رمل (۱۰ غزل)، هزج (۳ غزل)،
و سریع (۱ غزل) سروده شده جز یک غزل که
در وزن هزج مَثَمَن سالم (مفاعیلن ۴ بار) است.
از میان آنها، غزل «تاج بهار» به مطلع
آنها که عمقِ انتظارت را نمی‌بیند

این انزوای مرگبارت را نمی‌بینند
بر وزن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فعِلن (فعالان) (رجز
مَثَمَن مکفوف احد)، اندکی به گوش ثقیل می‌نماید که
در غزل‌هایی دیگر در همین بحر، منتها با یک هجا
کمتر در پایان (مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فعِلن، رجز مَثَمَن
مرفوع)، ثقل آن رفع می‌شود. چنانکه در غزل «تکرار
بی‌تکرار» به مطلع
شاید که من توضیح یک اقرار باشم

شاید که یک تکرار بی تکرار باشم
نمونه‌ای از آن را شاهدیم.

سال و ماه سرایش غزل‌ها در زیر آنها
ذکر شده است و آن از نوسانات احوال نفسانی شاعر
و مراحل باروری و پویایی یا فترت و رکود او
به تلویح خبر می‌دهد. اشعار دفتر دوم طی سال‌های
۱۳۸۲-۱۳۸۸ سروده شده‌اند جز یک غزل که

در مرداد ۱۳۸۹ ساخته شده است. اوج آفرینش‌های
هنری شاعر را در سال‌های ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ شاهدیم
که، به ترتیب، ۳۱ و ۱۷ غزل (جمعاً ۴۸ غزل از ۶۹ غزل
دفتر) در این سال‌ها پدید آمده‌اند.

در هیچ پاره‌ای از سروده‌های شاعر سکت و کم و
زیادی در وزن دیده نمی‌شود و آن حکایت از تسلط
او بر اوزان عروضی و سلامت و قوت قریحه و
حساسیت او در وزن‌شناسی دارد. در قافیه‌بندی نیز
عیب و نقصی به چشم نمی‌خورد و این جمله
می‌رساند که سراینده از جهات وزن و قافیه،
به پختگی و بلوغی بیش از آنچه از او انتظار می‌رود
دست یافته است.

غزل‌های دفتر دوم عموماً (۵۶ غزل از ۶۹ غزل)
شش بیتی و بعضاً چهار بیتی (۹ غزل) و چندتایی
غزل سه و هشت بیتی‌اند.

قریحه شاعر بیشتر در مضمون‌سازی و
تصویرپردازی و تعبیرات بدیع استعاری جلوه‌گر
است. وی در مضمون‌آفرینی چیره‌دست و نوآور
است. مضامین شاعرانه تازه و بی‌سابقه و
صناعتگرانه در غزل‌های او جلب نظر می‌کند.
شواهدی از آن است:

عطری تو عاشق می‌کند پیراهنم را

گفتم همه هستی من نذر نگاهت

مثل گل صد پیرهن باید درید
تا که آغوش تو تن‌پوش من است

در ازدحام سیاهی چو شمع باید شد
دلی که عشق در او نیست آب باید کرد

به حالِ مردمِ بی‌درد گریه باید کرد
که پادشاهِ غمت را فقیر می‌گیرند

فرشتگان همه شب می‌برند آه مرا
و دورِ ماهِ خیالتِ حریر می‌گیرند

مرا به عشق به اندوه و درد و شعر و غزل
به آنچه می‌چکد از این قلم خلاصه کنید

دیگر به زیرِ منتِ پا نیستم بدان
در شاهراهِ عشقِ تو با سرِ دویده‌ام

مثالی شمع که پروانه را و خود را سوخت
گهی به حالِ تو گریم گهی به حالِ خودم

هزار مشرق و مغرب پیاده باید رفت
به جستجوی تو چون آفتاب سرگردان
مجنون اگرچه دیده‌ای اما گمان کنم
در عمرِ خویش لیلیِ مجنون ندیده‌ای

شاعر، گاه اسیر ردیف‌های دشوار، به تکلف کشانیده می‌شود. زبان و گنجینه‌وارگانی و تعبیراتش هماره جوابگوی بیان معانی و اندیشه‌های او نیست و بارها لنگ می‌زند. در نتیجه، غزل‌های واجد غث و سمین او کم نیست و به این احتمال مجال می‌دهد که وی در رفت و روب و صیقل دادن تعبیرات و جستجوی الفاظ درخور برای بیان معانی و افکار کاهل مانده است.

دنیای شاعر، افسوس، محدود و می‌توان گفت بسته و منحصر است به تجربه‌های عاطفی نسبتاً خام. غزل‌ها بیشتر ترجمانِ سرخوردگی و بیانگر

شکوه شاعر است از فریبکاری‌ها و هوسبازی‌ها و بی‌وفایی‌ها. به ندرت غزلی در دفتر شعر او سراغ می‌توان گرفت که ترجمانِ شوق و شور و نشاط و بیانگر سرخوشی و حاوی تصویری از فضای باز و شاد باشد. در اشعار این دفتر، صدای دل‌سوخته‌ای را می‌شنویم که تجربه زندگی یکنواخت و تنگ و فشرده و گاه بسته‌اش با جهان رؤیایی و سودای خیزش و پروبال‌گشائی وی همخوان و همساز نیست و او را به خلوت و پستوی تجرد و تنهایی می‌راند تا آنجا که ناله سر می‌دهد و می‌گوید:

من از گداختنِ آفتاب دانستم
مقدر است بسوزم در اشتعالِ خودم
به زیر بارش غم خوب‌تر که بگذارم
کبوترانه سرم را به زیرِ بالِ خودم
من کتابی پُر دردم بگذار
در ورق‌های خودم تا باشم

مع‌الوصف، روندِ پرورش هنری و عاطفی و فکری این شاعر خوش استعداد آینده‌پریارتر و پرمایه‌تری را نوید می‌دهد که جا دارد پیشاپیش آن را شادباش بگوییم.

احمد سمیعی (گیلانی)

نصاح، محمدامین، فهرست پایان‌نامه‌های حوزه شاهنامه‌پژوهی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۲، ۲۵۹ صفحه.

امروزه کتاب‌شناسی‌ها پیش‌درآمد و ابزار هر تحقیق اصیل علمی‌اند و، ضمن اطلاع‌رسانی درباره پیشینه تحقیقات، خلاهای مطالعاتی را نشان

می‌دهند و موجبات پُر شدن آنها را فراهم می‌سازند. در عصر انفجار اطلاعات، تهیه چنین ابزاری، به خصوص در کشورهایی که هنوز به ملزومات نظام ملی اطلاعات علمی مجهز نشده‌اند، ضرورت دارد.

در کشور ما، معدودی از رشته‌های دانشگاهی دارای کتاب‌شناسی جامع و موثق و روزآمدند. در رشته پرسابقه زبان و ادبیات فارسی نیز، کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها، و مقالات داخلی غالباً پراکنده و گمنام‌اند. شاید، به همین دلیل، یکی از آشناترین مشکلات این رشته، که در نشست‌های استادان زبان و ادبیات فارسی همواره مطرح بوده، انتخاب موضوع پژوهشی مناسب برای دانشجویان باشد.

در جامعه دانشگاهی ما، مراجع تحقیق، رساله‌های دانشگاهی، به دلیل ضعف زیرساخت‌های نظام اطلاع‌رسانی علمی، غریب و ناآشنا مانده‌اند و، در عمل، دسترسی پژوهشگران به آنها به سادگی میسر نیست (← عسکری، ص ۲۳). گواه آن را در انعکاس بسیار ضعیف پایان‌نامه‌های تحصیلی در منابع تحقیقات علمی داخلی می‌توان دید. [و این، همان درد کهنه‌ای است که تاکنون وزارت متبوع به عنوان متولی نظارت و هدایت پژوهش‌های دانشگاهی برای درمان آن، راه حل قاطع و موثقی ارائه نکرده است].

متأسفانه تاکنون، برای معرفی موضوعی پایان‌نامه‌های رشته زبان و ادبیات فارسی، منبع جامع و موثقی پدید نیامده است. لذا یگانه راه دستیابی به اطلاعات در این حوزه مراجعه مستقیم

به کتابخانه‌های دانشگاهی کشور یا مراجعه به پایگاه اطلاعاتی (وبگاه) معدودی از دانشگاه‌هایی است که عناوین بخشی از منابع مرجع خود را در محیط مجازی ارائه داده‌اند. طبعاً این مواد اطلاعاتی ناقص و محدود نمی‌تواند پژوهشگر جدی را راضی سازد و آرامش و اطمینان خاطر بخشد. با توجه به قدمت رشته زبان و ادبیات فارسی در ایران و گستردگی فراگیر آن در عموم دانشگاه‌های دولتی و آزاد کشور، شمار پایان‌نامه‌های این رشته تحصیلی بیش از بیست هزار عنوان تخمین زده می‌شود که تهیه فهرست جامع و کامل آنها تنها با کار گروهی میسر است. شاید، درگام نخست، اقدام واقع‌بینانه و امیدبخش تهیه کتاب‌شناسی‌های تخصصی زیرمجموعه‌های این رشته باشد که، با یکپارچه‌سازی آنها در آینده، کتاب‌شناسی جامع زبان و ادبیات فارسی مدون گردد. جای خوشوقتی است که، در این مسیر، به اهتمام محمدامین ناصح، پژوهشگر این حوزه و عضو گروه زبان‌شناسی دانشگاه بیرجند، با مشارکت فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گامی راه‌گشا برداشته شد که چاپ و انتشار فهرست پایان‌نامه‌های حوزه شاهنامه‌پژوهی حاصل آن است. در این فهرست، ۱۵۱۶ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و رساله دکتری از صد مرکز آموزش عالی دولتی و آزاد داخل و خارج کشور^۱ در سی و سه رشته دانشگاهی^۲ معرفی شده است. شانزده رساله از این شمار به دانشگاه‌های خارج کشور^۳ تعلق دارد که فهرست آنها مستقلاً در پایان اثر آمده است. رساله‌ها در سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۹۱ دفاع شده‌اند.

از ناصح، در سال ۱۳۸۶ نیز، فهرست پایان‌نامه‌های دانشگاهی در عرصه زبان و ادب فارسی و مسائل زبان‌شناسی (ضمیمه شماره ۳۱ نامۀ فرهنگستان) منتشر و با اقبال مطلوبی مواجه شد. همچنین، از او، در سال ۱۳۸۳ نیز، با مشارکت گروه نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، فهرست پایان‌نامه‌های دانشگاهی در زمینه دستور زبان فارسی به چاپ رسید. هریک از این آثار گامی است در مسیر تهیه کتاب‌شناسی جامع زبان و ادبیات فارسی که می‌بایست نظایر آن، به تدریج، در سایر حوزه‌های ادبی نیز برداشته شود.

ناگفته پیداست که تهیه کتاب‌شناسی‌های موضوعی به‌ویژه از پایان‌نامه‌هایی که در کتابخانه‌های دانشگاهی نگهداری می‌شوند و دسترسی به آنها عمدتاً مستلزم مراجعه مستقیم به آنهاست، چه اندازه دشوار و هم، در شرایط کنونی، چه قدر راهگشای پژوهشگران است.

اخیراً معدودی از دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی کشور اطلاعاتی پراکنده از تحقیقات خود را به صورت چاپی یا الکترونیکی منتشر کرده‌اند. مراکزی چون پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران و کتابخانه منطقه‌ای علوم و تکنولوژی شیراز نیز، در این راستا، از طریق ایجاد بانک اطلاعاتی یا انتشار خبرنامه، گام‌هایی هرچند آهسته و خسته برداشته‌اند. اما مشکل ضعف معرفی پایان‌نامه‌های دانشگاهی با این مواد اطلاعاتی پراکنده حل نمی‌شود. در واقع، براساس مبانی علم اطلاع‌رسانی، بانک اطلاعاتی کارآمد و مطلوب باید جامع، موثق، روزآمد و، از همه مهم‌تر، سهل الوصول باشد که جمع

این صفات را در بانک‌های اطلاعات علمی کشور متأسفانه شاهد نیستیم. (← بابایی، ص ۲۵)
به عنوان مثال، در ساختار مجتمع واحدهای دانشگاه آزاد اسلامی، نهادی که پژوهش‌های واحدهای متعدّد آن را بشناساند وجود ندارد و پژوهش‌نامه‌های معدود این مجتمع غالباً ناهمگون و ناقص‌اند. در کتابخانه منطقه‌ای علوم و تکنولوژی شیراز نیز تأکید بر اطلاعات کتاب‌ها و مقالات بین‌المللی است و، در آن، به معرفی پایان‌نامه‌های داخل کشور کمتر توجه شده است.

همچنین پایگاه الکترونیکی پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران، بر اثر محروم ماندن از همکاری رسمی دانشگاه آزاد اسلامی، قریب به نیمی از پایان‌نامه‌های داخل کشور را در اختیار ندارد. حتّی برخی از دانشگاه‌های پرسابقه دولتی نظیر دانشگاه تهران و تبریز، از ابتدا، با این مرکز همکاری کامل نداشته‌اند. ضمناً اطلاعات موجود عمدتاً به دوره پس از انقلاب تا اواخر دهه ۱۳۹۰ تعلق دارند.^۴ لذا عملاً پژوهنده حس می‌کند که، از این طریق، امکان دسترسی به سوابق کامل موضوع برایش میسر نیست. گروه‌های آموزشی مجری دوره‌های تحصیلات تکمیلی نیز، به دلیل غیر موضوعی بودن و جامع نبودن اطلاعات مندرج در بیش از پنجاه فصلنامه پایگاه مزبور، در عمل، رغبت چندانی برای مراجعه به آن نشان نمی‌دهند. تداوم چنین وضعی، در جنب سیاست‌های بعضاً متناقض در مدیریت امور پژوهشی دانشگاه‌ها و نامتوازن بودن کیفیت نگهداری پایان‌نامه‌ها و امکانات استفاده از آنها،

چه‌بسا موجبات رکود تحقیقات علمی را فراهم آورد و، برای سُرقت‌های اطلاعاتی، زمینه را مساعد سازد.

بی‌گمان، کتاب‌شناسی جامع و معتبر پایان‌نامه‌های دانشگاهی، با پُر کردن خلأ اطلاعاتی موجود در فضای امروزِ مراکز آموزشی و پژوهشی، بر کیفیت آثار تحقیقی پرتو خواهد افکند و، با تحلیل آماری داده‌ها، این امکان را به دست خواهد داد که، از سویی، نیازهای پژوهشی سنجیده شود و خلأهای مطالعاتی رشته‌های دانشگاهی نمودار گردد و، از دیگر سو، علایق پژوهشی گروه‌های آموزشی در دانشگاه‌ها و حوزه‌های تخصصی استادان راهنما معلوم گردد، همچنان‌که ناصح، در مقدمه اثری که در این مقال معرفی می‌شود، نتایج چند تحلیل آماری مربوط به اطلاعات حوزه شاهنامه‌پژوهی را گزارش کرده است. توضیحات گردآورنده، در این مقدمه از ساختار اثر و محتویات هر بخش نیز، تصویر روشنی به دست می‌دهد.

غلط‌های مطبعی کتاب اندک است و نشان می‌دهد که در نمونه‌خوانی دقت کافی شده است. پایان‌نامه‌ها عمدتاً به ترتیب الفبائی نام پدیدآورندگان تنظیم شده و جست‌وجوی موضوعی به نمایه مختص آن در پایان اثر محول شده است.

ناصح، با توجه به موضوع، به حوزه شاهنامه‌پژوهی وارد شده و صرفاً خود را به اطلاعات پایان‌نامه‌های رشته زبان و ادبیات فارسی محدود نکرده است. همچنین، در کتاب‌شناسی‌های موضوعی پیشین، ملاحظه

می‌شود که مؤلف از همکاری چند دانشگاه در ارسال اطلاعات مورد نظر محروم مانده و نتوانسته است پایان‌نامه‌های متعلق به آنها را کامل معرفی کند، حال آنکه، در فهرست حاضر، اطلاعات از طریق مراجعه مستقیم گردآوری شده‌اند و این نقص وجود ندارد.

(۱) دانشگاه‌های اصفهان، الزهرا، امام خمینی قزوین، امام صادق، بوعلی‌سینای همدان، بیرجند، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تبریز، تربیت مدرس، تربیت معلّم آذربایجان، تربیت معلّم تهران، تهران، شهید باهنر کرمان، شهید بهشتی، شهید چمران اهواز، رازی کرمانشاه، زنجان، سیستان و بلوچستان، شاهد، شیراز، واحد بین‌الملل شیراز، علامه طباطبائی، فردوسی مشهد، کاشان، گیلان، مازندران، یزد، دانشگاه‌های پیام نور (مرکز اهواز، بجنورد، تهران، شیراز، ساری)، دانشگاه‌های آزاد اسلامی (واحد آبادان، آشتیان، اراک، اردبیل، اقلید، بردسیر، بروجرد، بناب، بوشهر، بیرجند، تاکستان، تبریز، تربیت حیدریه، تنکابن، توپسرکان، تهران جنوب، تهران شمال، علوم و تحقیقات تهران، تهران مرکزی، جهرم، جیرفت، چالوس، خوراسگان، خوی، دزفول، دهقان، رودهن، زاهدان، زنجان، ساوه، سبزوار، سراب، سنج، شاهرود، شبستر، شوشتر، شهرری، شهرکرد، شیروان، علی‌آباد کتول، فسا، فیروزآباد، قائم‌شهر، قم، کاشان، کاشمر، کرج، کرمان، کرمانشاه، گرگان، مشهد، مهاباد، نجف‌آباد، نیشابور، ورامین، یاسوج، یزد).

منابع

بابایی، محمود، بررسی ساختار و وضعیت ذخیره و بازبازی اطلاعات در پایگاه‌های اطلاعاتی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد کتابداری و اطلاع‌رسانی)، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۴.

عسکری، سهیلا، بررسی تأثیر بانک‌های اطلاعاتی در ارتقای کیفی پایان‌نامه‌های تحصیلی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد مدیریت دولتی)، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۶.

ناصر، محمدامین، فهرست پایان‌نامه‌های دانشگاهی در زمینه دستور زبان و ادب فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۳.

—، فهرست پایان‌نامه‌های دانشگاهی در عرصه زبان و ادب فارسی و مسائل زبان‌شناسی، ضمیمه ش ۳۱، نامه فرهنگستان، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۶.

زهره استاذزاده

(۲) رشته‌های زبان و ادبیات فارسی، فرهنگ و زبان‌های باستانی، زبان‌شناسی همگانی، آموزش زبان فارسی، مجموعه هنر (نقاشی، پژوهش هنر، ادبیات نمایشی، ارتباط تصویری، بازیگری، طراحی لباس، معماری و شهرسازی، تصویرسازی، گرافیک، صنایع دستی)، مجموعه تاریخ (تاریخ اسلام، تاریخ ایران باستان، فرهنگ و تمدن اسلامی)، زبان و ادبیات آلمانی، زبان و ادبیات انگلیسی، زبان و ادبیات عرب، زبان و ادبیات فرانسه، الهیات، عرفان اسلامی، حقوق بین‌الملل، علوم سیاسی، علوم ارتباطات، جامعه‌شناسی، مطالعات خاورمیانه، مطالعات زنان، روزنامه‌نگاری، روان‌شناسی، جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، علوم ورزشی.

(۳) دانشگاه‌های امریکائی اوهایو، پرینستون، پنسیلوانیا، فلوریدا، کالیفرنیا، کلمبیا، مینه‌سوتا همچنین دانشگاه‌های تورنتو، کراکوف، مک‌گیل، و منچستر.

(۴) ماندانا صدیق بهزادی نیز، در چکیده پایان‌نامه‌های کتابداری و اطلاع‌رسانی، از انعکاس ضعیف پایان‌نامه‌های این رشته در بانک اطلاعاتی مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران ابراز تأسف می‌کند.

نشریات ادواری

نگاه نو، شماره ۱۰۰، سال بیست و سوم، زمستان ۱۳۹۲، ۲۶۸ صفحه.

نگاه نو نشر صدمین شماره خود را جشن گرفت. در این جشن، علاوه بر گردانندگان و همکاران

قلمی همیشگی و گاه‌گاهی مجله، خوانندگان و علاقه‌مندان آن سهیم و شریک بودند.

نگاه نو، در جمع نشریات ادواری، از حیث سطح محتوایی و انتشار مرتب و منظم، جایگاه

ممتازی کسب کرده و شاخص شده و هویت بارزی یافته، می‌توان گفت، به همت سردبیر آن، آقای علی میرزایی، به حیث نشریه‌ای وزین و صاحب‌نام، علم گشته است. جامعه فرهنگی ما، از طریق این مجله، با دستاوردهای نوبه‌نو و اصیل متفکران و صاحب‌نظران، در مقیاس ملی و جهانی، امکان آشنایی یافته است. نگاه نو، از این راه، کوشیده است هم سطح ذوق و فکر و قضاوت خوانندگان دل‌بسته خود را بالا برد هم دایره معلومات آنان را وسعت بخشد.

این مجله، به خلاف غالب نشریات عام‌المنفعه بیرون از محدوده دانشگاهی و مراکز تحقیقی این ایام، خوشبختانه به صورت کسکول درنیامده است؛ مندرجات آن دیمی و «هرچه از راه رسیده» نیست؛ مطالب از غربال ارزش‌سنجی می‌گذرند؛ سره و ناسره و غث و سمین از هم بازشناخته می‌شوند و آن‌گاه اجازه ورود می‌یابند یا پس رانده می‌شوند. ارزش‌سنجی مراقب آن بوده که مجله در سطح مقبول پایدار بماند تا وقت و حوصله خواننده مشکل‌پسند صرف آن نشود که از یک خروار نوشته تنها چند مشتی مطلب درخور برگیرد و مغبون و پرملال از خواندن آن فارغ گردد.

مع الوصف، اگر بخواهیم، نه به تسامح بلکه با ریزینی و دقت، مندرجات مجله را محک زنیم، طبعاً، در آنها، هرچند بیشتر هنر می‌بینیم، عیب و نقص یاد کردنی نیز سراغ می‌گیریم.

عیب نمایانش آن است که مقاله‌های تحقیقی ترجمه شده در شماره‌های آن عموماً غلبه محسوس دارد و برای طرح مسائل حساس فرهنگی

جامعه ما مجال باقی نمی‌گذارد.

فهرست‌واره‌ای از این مسائل در حیطه دانش و فرهنگ اهمیت و حساسیت آنها را نشان می‌دهد. نمونه‌هایی از مواد این فهرست را چه‌بسا بتوان به شرح زیر پیشنهاد کرد:

هجوم فرهنگی و بیگانه‌پرستی؛ شکاف عمیق فرهنگی میان قشرهای اجتماعی و دامن زدن به خرافات به جای خرافه‌زدایی برای بالا بردن سطح فرهنگ عامه، در نتیجه عمیق‌تر ساختن شکاف فرهنگی به جای کاستن از عمق آنها؛ سانسور نافرهیخته بر اساس نظر بررسی‌کنندگان فاقده صلاحیت کارشناسانه؛ ضرورت نقد قوانین به لحاظ محتوایی یا لزوم اصلاح و تغییر و حتی نسخ آنها به اقتضای شرایط زمانی؛ تورم نیروی انسانی در مراکز تحقیقاتی؛ انتصابی بودن مقامات دانشگاهی و آکادمیائی؛ کاهش محسوس اعتبار مدارک دانشگاهی؛ مدرک‌گرانی و گرایش کاذب به کسب مدارک دانشگاهی؛ تولید انبوه هیئت علمی ناصالح؛ تأسیس به اصطلاح دانشگاه‌های فاقد هیئت علمی با کفایت و تجهیزات لازم (کتابخانه، آزمایشگاه، کارگاه)؛ ضعف محسوس ارتباط با مراکز معتبر علمی و آکادمیائی جهان و مسدود بودن راه‌های آن در موارد حساس؛ لزوم نقدپذیری دولتمردان و مسئولان؛ ضعف شایع مهارت‌یابی دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها؛ سطح بسیار نازل برخی از برنامه‌های صداوسیما و لزوم بررسی جدی آنها.

طرح آراء متنوع صاحب‌نظران درباره هریک از مسائل مذکور این لطف را هم دارد که بر تحرک مجله می‌افزاید و آن را زنده‌تر و شاداب‌تر و جذاب‌تر می‌سازد.

در شماره‌های اخیر مجله، مطالبی صرفاً ذوقی، آن هم نه ذوق پرورده و سالم، یا مطالبی محفلی و خصوصی گاه مبتذل از فیس‌بوک‌ها به مجله راه یافته

از سرِ ناآشنایی، نه تنها به ادبیات داستانی از جمله رمان بی‌اعتنا نیستند که آن را طرد هم می‌کنند و، در قبال آن، گاه عملاً موضع خصومت‌آمیز دارند. همکاران قلمی نگاه نو نیز بسیار محدودند و مجله از نوشته‌های چهره‌هایی ممتاز و برجسته، که بر اثر فروتنی و انزوای خودخواسته مهجور مانده‌اند، خالی است. جا دارد مباحثان مجله، همچنان که پیگیر کسب مطلب از مترجمان و نویسندگان نام‌آشنا و در دسترس‌اند، به جست‌وجو و کشف قلم‌های ناآشنایان، به خصوص در نسل جوان امروزی، نیز باشند و، با آثار آنان، خون تازه در رگ‌های مجله بدوانند.

باشد که نگاه نو، هر دوره پربارتر و پرمایه‌تر و سرزنده‌تر، به حیات فیض‌رسان خود ادامه دهد.

احمد سمیعی (گیلانی)

و، در این حال و اُنفسای قحطی و گرانی کاغذ، صفحات پرشماری را با نوشته‌هایی اشغال کرده که در مرتبه‌ای بس نازل‌تر از سطح متوسط مقاله‌ها جای دارند و، در قیاس با مطالب بکر و پرمغز همجوار، قد و قواره بی‌تناسبی پیدا می‌کنند.

مجله به عناصر کلیدی و فرهنگی شاخص متعلق به مدرنیته مثل آثار داستانی، به خصوص رمان و نظریه‌های مربوط به آن، توجه کافی نشان نداده است، در حالی که حیات ملت‌ه‌ب و پرجوش و خروش و پرچالش جوامع امروزی، هرچه زنده‌تر و پویاتر و روشن‌تر و ژرف‌تر، در این فراورده تخیل آزاد منطقی بازتاب دارد و نادیده گرفتن آن در حکم نفی یکی از مظاهر فرهنگی درخشان جوامع پیشرفته است و این درشرایطی که حتی قشری از نخبگان و فرهیختگان کشور ما،

مقاله

سبزیان‌پور، وحید، «کتاب و کتابخانه در ایران قبل از اسلام (افسانه یا واقعیت)، نگاهی به دیدگاه مرحوم مطهری در خصوص کتاب‌سوزی در ایران»، گزارش میراث، دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر-اسفند ۱۳۹۱، ۶۸-۷۲.

برای آگاهی از سرگذشت کتاب و کتابخانه در ایران ابتدا باید از پیدایش خط در میان ایرانیان سخن به میان آورد. ایرانیان، برای کاربردهای گوناگون، هفت نوع خط داشتند که دین دبیره کامل‌ترین آنها

بود. تاریخ اختراع این خط را حدود دوهزار سال قبل از میلاد مسیح تخمین زده‌اند. ایرانیان، نخست بر روی سنگ سپس بر لوح‌های گلی و سیمین و زرین و رقع‌های پوست حیوانات و پوست درخت خدنگ، افکار و آثار خود را ثبت می‌کردند. ساخت کاغذ در ایران سابقه کهن دارد و ایرانیان این صنعت را از دیرباز از چینیان آموخته بوده‌اند. کاغذ خراسانی از کتان به دست می‌آمد و همانند کاغذ چینی بود.

در زمان هخامنشیان (۵۵۸-۳۳۰ ق.م) کتاب‌های علمی و مذهبی ایران، از زمان زردشت،

در کتابخانه‌های «گنج شاه‌یگان» در تخت سلیمان و «دزنیشت» در تخت جمشید حفظ می‌شدند. در نسا و اورامان و دورا اوروپوس، قطعات بسیاری از چرم‌نوشته‌های زمان پارت‌ها به دست آمد که حاوی مطالبی راجع به امور اقتصادی و سیاسی‌اند. کتابخانه جندی‌شاپور (۲۵۰ ق.م) در خوزستان بزرگ‌ترین کتابخانه جهان باستان به شمار آمده است. اما، در گذار زمان و هجوم اقوام گوناگون بر ایران، امروزه آثاری از آن کتابخانه به جای نمانده است و ناچاریم به اطلاعات و گزارش‌های محدودی در آثار مورخان و نویسندگانی چون ابن‌ندیم و ابومشعر بلخی اکتفا کنیم.

کتاب‌سوزانی‌هایی در ایران، طی دوران‌های گوناگون رخ داده است که اسناد متقی برای اثبات آن وجود دارد. نقد تلاش‌هایی برای ندیده گرفتن کتاب‌سوزی در ایران دست‌مایه حمید سبزیان‌پور در مقاله حاضر است.

مقاله با نقل قول‌هایی از مرحوم مطهری آغاز می‌شود که، در آن، ایشان، با افسانه دانستن وجود کتابخانه در ایران پیش از اسلام و علاقه ایرانیان به علم و کتابت، از بین رفتن کتابخانه‌ها پس از حمله اعراب به ایران را بعید پنداشته‌اند. مؤلف، با ارائه مدارکی به‌ویژه از منابع عربی، می‌کوشد تا نشان دهد علم و حکمت و بالخصوص کتابت جزئی از زندگانی ایرانیان بوده است و آنان بر لوازم زندگی خود و اشیاء گوناگون از جمله عصا، انگشتر، ظروف، دیوار، سنگ قبر، تاج، تخت سخنان حکیمانه می‌نوشتند. داستان تاج انوشیروان و صد حکمت حک شده بر آن و تلاش وی برای

به دست آوردن کلیل و دمنه و دیگر کتاب‌های سرزمین هند، همچنین حمایت‌های همه‌جانبه خسرو از برزویه طبیب برای جستن آن از علاقه نوشیروان به حکمت حاکی است. ابن مقفع انوشیروان را از آگاه‌ترین شاهان ایرانی و دارای دست‌کم ده تألیف شناسانده و از حکمت‌ورزی، علم‌دوستی، و خزانه‌گشایی‌های او برای به دست آوردن کتاب و حکمت داستان‌ها زده است. علاوه بر این، در آثار مؤلفان ایرانی قرن‌های سوم و چهارم چون شاهنامه، الآثارالباقیه، الفهرست، سنی‌ملوک الأرض والانبیاء، و تاریخ بغداد، شواهدی بر وجود کتابخانه در ایران و تلاش ایرانیان برای حفظ این آثار مکتوب در دست است.

نگارنده مقاله، با بهره‌گیری از احادیث و نقل قول‌هایی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار، نشان می‌دهد که این بزرگان ایرانیان را به برخورداری از علم و حکمت ستوده‌اند.

تلاش ایرانیان نومسلمان در آموختن زبان عربی و توسعه و گسترش علوم چون نحو، صرف، لغت، بلاغت، و شعر عرب، که خدمتی گرانبه‌تر به زبان عربی بوده، نمی‌توانسته مسبوق به سوابق علمی در ایران نباشد.

دوران ما، دوران تخصصی شدن علوم است. متخصصان هر علم به منابع درجه اول در رشته خود دسترسی دارند و اشراف آنان بر آن دانش باعث می‌شود اظهار نظرهای معتبر و پشتوانه‌دار باشد و شایسته آن است که ورود در مباحث تخصصی به آنان واگذار شود.

فاطمه فرهودی‌پور



ایران‌شناسی ایران‌دوست: نگاهی به زندگی و آثار ریچارد نلسون فرای^۱ (۱۹۲۰-۲۰۱۴)

فرای در بیرمنگام^۲ (ایالت آلاباما^۳ آمریکا) در خانواده‌ای سوئدی‌تبار زاده شد و، پس از زندگی پربار، به سن نود و چهار سالگی، در شهر بوستون درگذشت. او، در سال ۱۹۲۳، همراه با خانواده، به دانویل^۴ (ایالت ایلینویز^۵) نقل مکان کرد و تحصیلات دبیرستان را، به سال ۱۹۳۵، در همین شهر به پایان رساند و، همان سال، در دانشگاه ایلینویز در رشته فلسفه به تحصیل پرداخت و، همزمان، مطالعه در حوزه تاریخ را زیر نظر پروفیسور آلبرت هاو لایبایر^۶ پی گرفت. او، در سال ۱۹۳۹، با دفاع از دو رساله (تصوّف تا زمان غزالی^۷) در رشته فلسفه و آریایی‌ها در آسیای مرکزی^۸ در رشته تاریخ) در مقطع لیسانس با درجه عالی فارغ‌التحصیل شد و، یک سال بعد، در رشته تاریخ خاور نزدیک^۹ و شاخه تاریخ و زبان‌های سامی^{۱۰}، تحصیلات مقطع فوق لیسانس خود را در دانشگاه هاروارد به پایان برد.

(→ Shahbazi 1990, p.ix-x; Yarshater 2014; *Acta Iranica* 20, 1979, p. 168)

فرای، در دوره تابستانی دانشگاه پرینستون^{۱۱}، طی سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۴۱، زبان عربی

1) Richard Nelson Frye

2) Birmingham

3) Alabama

4) Danville

5) Illinois

6) Albert Howe Lybyer

7) *Sufism until the time of Ghazzali*

8) *The Aryans in Central Asia*

9) Near Eastern History

10) History and Semitic

11) Princeton summer school

را نزد فیلیپ هیتی^{۱۲} و نبیه فارس^{۱۳}، زبان ترکی را زیر نظر والتر رائت^{۱۴}، و هنر اسلامی را نزد محمد آقاوغلو^{۱۵}، درس گرفت. نخستین کسی که شوق مطالعه ایران باستان را در فرای برانگیخت، آلبرت اومستد^{۱۶}، مؤلف تاریخ شاهنشاهی پارس^{۱۷}، بود. از دیگر دانشمندان و محققانی که فرای از آنان فیض برد می‌توان جورج کامرون^{۱۸}، نلسون دیبوآز^{۱۹} و ارنست هرتسفلد^{۲۰} در شاخه هنر و باستان‌شناسی ایران و سرهارولد بیلی^{۲۱} در مطالعات زبان‌شناسی تاریخی به‌ویژه در عرصه زبان‌های ایرانی را نام برد.
 (→ Shahbazi 1990, p. ix-x, xii; Yarshater 2014)

فرای، در سال ۱۹۳۹، وارد دانشگاه هاروارد شد و، در بخش تاریخ، با رابرت بلیک^{۲۲}، متخصص تاریخ بیزانس و قفقاز، همکاری خود را آغاز کرد و، افزون بر آن، در انستیتوی هاروارد- ینچینگ^{۲۳} به ریاست سرگی ایسیف^{۲۴}، به مدت دو سال، مطالعات خود را در حوزه چین‌شناسی و تاریخ چین پی گرفت. همچنین، در این مدت، به مطالعه باستان‌شناسی چین و ژاپن روی آورد و در دوره‌های درسی زبان‌های سنسکریت و روسی و ایتالیایی شرکت کرد و به دانش زبانی خود افزود. فرای زبان فارسی را نزد محمد سمسار در سال ۱۹۴۲ فراگرفت و، به یاری او، به ترجمه تاریخ بخارا، اثر معروف نرشخی (۲۸۶-۳۴۷) همت گماشت و، در سال ۱۹۴۶، پس از دفاع از رساله‌ای با عنوان ترجمه و تحشیۀ تاریخ بخارای نرشخی، موفق به کسب درجه دکتری از دانشگاه هاروارد شد. یک سال بعد، زبان‌های سغدی و پهلوی را نزد پروفیسور هنینگ در مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی^{۲۵} لندن فراگرفت و، همزمان، به توصیه بلیک، به یادگیری زبان ارمنی همت گماشت و مطالعه در حوزه هنر اسلامی را نیز نزد ریچارد ایتینگهاوزن^{۲۶} تکمیل کرد.
 (→ Shahbazi 1990, p.x-xi; Yarshater 2014)

- | | | |
|--|------------------------|----------------------|
| 12) Philip Hitti | 13) Nabih Faris | 14) Walter L. Wright |
| 15) Mehmet Aqa-Oglu | 16) Albert T. Olmstead | |
| 17) <i>History of the Persian Empire</i> , Chicago, 1948 | 18) George Cameron | |
| 19) Nelson C. Debevoise | 20) Ernst Herzfeld | |
| 21) Sir Harold Biley | 22) Robert P. Blake | |
| 23) Harvard-Yenching Institute | 24) Sergei Elisseeff | |
| 25) School of Oriental and African Studies | | |
| 26) Richard Ettinghausen | | |

با آغاز جنگ دوم جهانی، فرای، در سال ۱۹۴۱، به واشنگتن انتقال یافت و سرپرست دفتر افغان^{۲۷} شد. او، یک سال بعد، به افغانستان رفت و، در میان قبایل افغان، به مدّت دو سال، مأمور کنترل فعالیت‌های آلمان و ژاپن شد. در همین زمان، به تدریس در دانشگاه حبیبیه^{۲۸} افغانستان مشغول شد و به مطالعه زبان‌های فارسی و روسی پرداخت. در سال‌های ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴، طی سفرهای رسمی از کابل به قاهره، از آثار تاریخی مناطق آسیای مرکزی بازدید کرد. بازدیدهای محلی و دیدار با خاورشناسان برجسته‌ای همچون هانری کُربن^{۲۹} و هلموت ریتِر^{۳۰} در سال‌های ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵، شوق مطالعه و تحقیق درباره آسیای مرکزی را در او برانگیخت. (← بیات، ص ۴؛ p.x; Shahbazi 1990; Yarshater 2014)

گسترۀ پژوهش‌های ریچارد فرای حوزه آسیای مرکزی، قفقاز، فلات ایران، آسیای صغیر تا یونان را در بر می‌گیرد. در شاخه‌های زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، ترک‌شناسی، و به طور کلی خاورشناسی، آثار ارزشمندی از او بر جای مانده است. پژوهش‌های فرای در شاخه ایران‌شناسی تاریخ و فرهنگ ایران از اواخر هزارۀ دوم تا اوایل هزارۀ نخست پیش از میلاد تا چند قرن پس از ظهور اسلام و گسترش آن در ایران را شامل می‌شود. فرای، ضمن سفرهای پژوهشی، با خاورشناسان، زبان‌شناسان و چهره‌های ادبی از جمله ایلیا گرشویچ^{۳۱}، آرتور آربری^{۳۲}، هانری ماسه^{۳۳}، امیل بنونیست^{۳۴}، دومیناش^{۳۵}، والتِر هیئتس^{۳۶}، هانس شیدر^{۳۷} و، در ایران، با علی‌اکبر دهخدا، محمد معین، پرویز ناتل خانلری، صادق هدایت، مجتبی مینوی، بزرگ علوی، سعید نفیسی، و بسیاری دیگر، دیدار و گفتگو داشت. از برجسته‌ترین شاگردان فرای می‌توان جان لیمبرت^{۳۸}، دیوید آتُر^{۳۹}، هوشنگ اعلم، یوسف آدامیک^{۴۰} را نام برد. (← تبریزنیا، ص ۲۰-۲۳؛ p.xi-xii; Shahbazi 1990)

مهم‌ترین سمت‌ها و خدمات فرهنگی فرای به شرح زیر است: استادیار تاریخ و زبان‌شناسی تطبیقی دانشگاه هاروارد؛ استاد ایران‌شناسی دانشگاه هاروارد (کرسی آقاخان)؛

27) Afghan Desk

30) Hellmut Ritter

33) Henri Massé

36) Walther Hinz

39) David Uz

28) Habibiya College

31) Ilya Gershevitch

34) Emile Benveniste

37) Hans H. Schaeder

40) Josef Adamik

29) Henry Corbin

32) Arthur Arberry

35) Père de Menasce

38) John Limbert

استاد مهمان دانشگاه فرانکفورت، هامبورگ، و تاجیکستان؛ مدیر پژوهشگاه آسیائی^{۴۱} دانشگاه شیراز؛ مؤسس مرکز مطالعات خاورمیانه^{۴۲}، مؤسس کرسی آقاخان در رشته ایران‌شناسی^{۴۳} دانشگاه هاروارد؛ مؤسس کرسی هاگوب کورکیان در رشته ایران‌شناسی^{۴۴} دانشگاه کلمبیا؛ مؤسس کرسی آزای دُرانی در رشته فرهنگ هند و پاکستان در دانشگاه هاروارد؛ مدیر مجله مؤسسه آسیائی^{۴۵}؛ مؤسس انجمن ملی مطالعات و پژوهش ارمنستان^{۴۶}، سردبیر مجله‌های *Spelum* و *Artibus Asiae* (← شهبازی ۱۳۸۳، ص ۱۲؛ 168, p. 1979, *Acta Iranica*)

فرای، به پاس خدمات ارزشمند در ایجاد کرسی تدریس زبان ارمنی و ارمنی‌شناسی در دانشگاه هاروارد، لقب «ارمنی افتخاری»^{۴۷} دریافت کرد و، در سال ۱۹۹۱، به کسب درجه دکتری افتخاری از دانشگاه تاجیکستان نایل آمد. علی‌اکبر دهخدا در سال ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) به او لقب «ایران‌دوست» داد. همچنین، به پاس قدردانی از سال‌ها تلاش فرای در حوزه تاریخ و فرهنگ ایران، سیزدهمین جایزه ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار یزدی در سال ۱۳۸۳ به او اهدا شد (تیریزنیا، ص ۲۰-۲۳؛ Shalibazi 1990, p.xi). مجموعه‌ای از برخی مقالات فرای (سی مقاله) با پیشگفتار یحیی ماهیار نوابی، به کوشش مؤسسه آسیائی دانشگاه شیراز، در سال ۱۳۵۵ منتشر شد. جشن‌نامه‌ای^{۴۸} نیز، به مناسبت هفتادمین سال تولد او، به همت همکاران و شاگردانش، به سال ۱۹۹۲ در امریکا چاپ و منتشر شد. از ریچارد فرای تا سال ۲۰۰۵، حدود یازده عنوان کتاب و سیصد و بیست مقاله در مجلات و مجموعه‌های ایرانی و خارجی منتشر شد. شماری از این مقالات در دانشنامه ایرانیکا، دائرةالمعارف اسلام، دائرةالمعارف آمریکانا، دائرةالمعارف بریتانیکا، دائرةالمعارف تاریخ آسیا به چاپ رسیده است. از دیگر آثار او سیزده عنوان ویرایش، صد و چهل و شش

41) Asia Institute

42) Center for Middle Eastern Studies

43) Aga Khan chair of Iranian

44) Hagop Kevorkian Chair of Iranian Studies

45) *Bulletin of the Asia Institute*

46) National Association of Armenian Studies and Research

47) honorary Armenian

48) *Richard Nelson Frye Festschrift: essays presented to Richard Nelson Frye on his seventieth birthday*, by his Colleagues and students

عنوان نقد و بررسی، و دو مجموعه از کتیبه‌های ایرانی^{۴۹} در سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۷۱ همچنین همکاری در تألیف و نگارش پیشگفتار بر آثار دیگران را می‌توان ذکر کرد. مجموعه آثار فرای را می‌توان به دو حوزه تاریخ و فرهنگ ایران و آسیای مرکزی تقسیم کرد. در فهرست به برخی از آثار فرای در هر دو حوزه به ترتیب تاریخ تألیف آنها اشاره می‌شود.

گزیده کتاب‌ها

تاریخ بخارا *The History of Bukhara*, Narshakhi, 1954، که نخستین اثر فرای به شمار می‌رود، عنوان رسالۀ دکتری او در سال ۱۹۴۶ است. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی این کتاب را به نام نوح بن نصر سامانی (حکومت: ۳۳۱-۳۴۳) به عربی تألیف کرد. سپس، در اوایل قرن ششم هجری، ابونصر احمد بن محمد نصرالقبایوی آن را به فارسی برگرداند. تاریخ بخارا مهم‌ترین و قدیم‌ترین تاریخ محلی بر جای مانده از آن منطقه است. فرای تاریخ بخارا را، از متن فارسی، به انگلیسی ترجمه کرد و، همراه با مقدمه و یادداشت‌هایی مفصل و ضمایم، در سال ۱۹۵۴ به چاپ رساند.

میراث ایران، *Heritage of Persia*, 1962، درباره تاریخ ایران پیش از اسلام تا استیلای مسلمانان. نویسنده بر آن است که فرهنگ آغازین اسلامی ایران ادامه تمدن ساسانی بوده است، بدین معنی که استیلای اعراب نتوانست در بنیاد خصلت ایرانی تغییر چندانی پدید آورد. برگردان فارسی این کتاب به قلم مسعود رجب‌نیا با عنوان میراث باستانی ایران (تهران ۱۳۸۳) به چاپ رسید.

بخارا، دستاورد قرون وسطی *Bukhara, the Medieval Achievement*, 1963. بخارا یکی از مراکز مهم فرهنگ و ادب و هنر ایران و پایتخت پادشاهان سامانی در قرن‌های سوم و چهارم هجری بوده است. در این کتاب، فرای، با رجوع به اسناد و مدارک کهن و منابع معتبر و سفالینه‌ها همچنین با بهره‌جویی از زبان‌شناسی تطبیقی و مردم‌شناسی و جغرافیای طبیعی، تاریخ جامع این شهر را از نظر سیاسی و اجتماعی و همچنین ادبی و هنری نوشته است. این کتاب در مجموعه مراکز تمدن، به قلم محمود محمودی به فارسی ترجمه شد و (تهران ۱۳۴۸) به چاپ رسید. (← فرای ۲، ص ۹-۱۴)

عصر طلایی ایران *The Golden Age of Persia, 1975*. بنا به اظهار فرای، این اثر، در واقع، دنباله میراث ایران و ناظر به بیان دیدگاه‌های مردم سرزمین‌های فتح شده درباره اعراب و آیین اسلام است. فرای بر آن است که ایرانیان مسلمان، از طریق اسلام، جهان‌بینی فرهنگی پرباری را پدید آوردند. به نظر او، تاریخ ایران و اسلام فرایندی پیوسته است و نقش ایرانیان در تبدیل اسلام به دین و تمدنی جهانی مؤثر و تعیین‌کننده بوده است. برگردان فارسی این اثر، با عنوان *عصر زرین فرهنگ ایران*، به قلم مسعود رجب‌نیا (تهران ۱۳۶۳) منتشر شد. (← فرای ۳، ص ۱۳-۱۵؛ p.xiv: 1990, Shahbazi)

تاریخ ایران باستان، *The History of Ancient Iran (1983)*. در این کتاب، فرای کوشیده است زوایای تاریک تاریخ ایران باستان و سرزمین‌های پیرامون آن را روشن سازد. از ویژگی‌های مهم آن پژوهش در حوزه‌های گوناگون از جمله دولت‌های یونانی باختری، هند و سکایی، حکومت‌های پراکنده در پیرامون فلات ایران و خلیج فارس و بین‌النهرین و عربستان و بسیاری نقاط دیگر است. نویسنده همچنین از نتایج کاوش‌های باستان‌شناسان شوروی در ترکمنستان و ازبکستان و تاجیکستان و کوشش‌های فرانسویان در جستجوی آثار فرهنگ کوشانیان و هفتالیان و بوداییان در افغانستان امروزی نیک سود جسته است. ترجمه فارسی این کتاب، به قلم مسعود رجب‌نیا، با عنوان *تاریخ باستانی ایران (تهران ۱۳۸۰)* منتشر شد. (← فرای ۱، صفحات دوازده- سیزده)

میراث آسیای مرکزی *The Heritage of Central Asia, 1996*. از گذشته‌های دور، نام تاریخی و جغرافیای تاریخی آسیای میانه یا آسیای مرکزی خراسان و ماوراءالنهر بوده و این منطقه، پس از غلبه ترکان، ترکستان نامیده شده است. خراسان بزرگ و ماوراءالنهر، در طول تاریخ خود، بخشی از سرزمین‌های ایرانی بوده است؛ اما، در چند قرن اخیر به‌ویژه پس از افول قدرت صفویان، پاره‌هایی از این سرزمین از ایران جدا شد. دستگاه فرهنگی شوروی سخت کوشید تا برای آسیای میانه هویتی جدای از هویت ایرانی تعریف کند. فرای نشان می‌دهد که ترکستان همیشه ترکستان نبوده است. در این اثر، میراث فرهنگی سرزمین‌های خراسان بزرگ و ماوراءالنهر از گذشته تا استیلای ترکان بررسی شده است. این کتاب به قلم اوانس اوانسیان، با عنوان *میراث آسیای مرکزی و فرهنگ ایرانی*، به فارسی ترجمه و (تهران ۱۳۸۶) منتشر شد. (← ملک‌زاده، ص ۵۹-۶۰)

ایران بزرگ‌تر، یک اُدیسه قرن بیستم، *Greater Iran, a 20th Century Odyssey, 2005*، عنوانی است که فرای برای زندگینامه خود برگزیده است. وی، در این کتاب، به جهانی وسیع‌تر از ایران کنونی نظر دارد— جهانی که، از یک سو، به بخش‌های غربی آناتولی و قفقاز و، از سوی دیگر، به مشرق چین می‌رسد؛ از شمال به استپ‌های روسیه و سیبری و از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند محدود می‌شود. مؤلف، در آن، شرح زندگی خود را از اوایل جنگ دوم جهانی، هنگام مأموریت به افغانستان، آغاز می‌کند و گزارشی مفصّل از پژوهش‌ها، سفرها، و یافته‌های خود به دست می‌دهد. (← بیات، ص ۴-۵)

گزیده مقاله‌ها (معرفی مقاله‌های فرای در نشریات ایران و افغانستان)

- «مطالعات شرق‌شناسی در افغانستان»، آریانا، سال ۳ (۱۳۲۳-۱۳۲۴)، ص ۲۵۴-۲۵۸.
- «به یاد پروفسور هرتسفلد»، یادگار، سال ۵، ش ۱ و ۲، ۱۳۲۷-۱۳۲۸، ص ۱۱۱-۱۱۴.
- «سفر بیابانک و سیستان و بلوچستان»، دانش، سال ۲ (۱۳۲۹-۱۳۳۱)، ص ۵۲۸-۵۳۲.
- «تطبیق لهجه‌های خوری و بلوچی»، مهر، سال ۸ (۱۳۳۱)، ص ۱۴۲-۱۴۴ و ۲۱۷-۲۲۱.
- «تاریخ نیشابور (قسمتی از ترجمه فارسی)»، فرهنگ ایران زمین، سال ۱ (۱۳۳۲)، ص ۳۴۷-۳۶۲.
- «اندرزنامه کاپوس بن اسکندر بن کاپوس بن وشمگیر»، ترجمه ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، سال ۲ (۱۳۳۳)، ص ۲۷۲-۲۸۰.
- «سنگ نبشته پارتی کل جنگ‌گاه»، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۴ (۱۳۴۲)، ش ۱، ص ۳۸-۴۱.
- «پارت در زمان اردوان سوم»، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۴ (۱۳۴۲-۱۳۴۳)، ص ۳۵-۳۷.
- «ظهور زبان فارسی جدید»، راهنمای کتاب، سال ۸ (۱۳۴۴)، ص ۶۲-۶۳.
- «نظریات جدید درباره تاریخ اسلام» (سخنرانی فرای در دانشگاه تبریز)، ترجمه جواد سجّادیّه، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۹ (۱۳۴۶)، ص ۲۵-۳۵.
- «بوروکراسی در ایران قدیم»، باستان‌شناسی و هنر ایران، ش ۷-۸ (۱۳۵۰)، ص ۳۳-۳۵.

- «دخمه‌های اصطخر و کوه نقش رستم»، سومین کنگره تحقیقات ایرانی، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۷۱-۱۷۶.
- «ظهور زبان فارسی جدید»، خرد و کوشش، سال ۴ (۱۳۵۱)، ش ۱، ص ۱۶-۲۱.
- «انتشار زبان فارسی در آسیای مرکزی»، پژوهشنامه مؤسسه آسیایی، ش ۲ (۱۳۵۷)، ص ۸۳-۸۷.
- «دین در فارس عهد هخامنشی»، چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی (۱۳۵۲)، ص ۲۱۸-۲۲۱.
- «سازمان‌های شاهنشاهی هخامنشی»، ترجمه ع. شاپور شهبازی، پژوهش‌های هخامنشی، تهران ۱۳۵۴، ص ۲۳-۳۶.
- تاریخ ایران: از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران ۱۳۶۵، ص ۲۵۷-۲۶۳.
- «ایران شرقی و آسیای مرکزی» (فصلی از کتاب تاریخ ایران باستان*)، ترجمه هایده معیری، تحقیقات تاریخی، ش ۶-۷ (۱۳۷۱)، ص ۲۹۷-۳۳۸.
- «هویت ایرانی در دوران باستان»، ایران‌نامه، سال ۱۲، ش ۳، ص ۴۳۱-۴۳۷.
- «گذری در جغرافیای تاریخی آسیای مرکزی» فصل اول میراث آسیای مرکزی**، ترجمه حبیب برجیان، ایران‌شناخت، ش ۱۴ (۱۳۷۸)، ص ۱۵۰-۱۷۷.
- «میراث آسیای مرکزی: از عهد باستان تا استقرار ترکان» ترجمه حبیب برجیان، ایران‌شناسی، سال ۱۱ (۱۳۷۸)، ص ۹۰۸-۹۱۷.
- «سرنوشت زردشتیان در شرق ایران»، نگاه نو، ش ۵۲ (۱۳۸۱)، ص ۴۶-۵۳.
- «Founder Myths in Iranian History»، ۲۰۰۳، نامه ایران باستان، سال ۲ (۱۳۸۱)، ش ۱، ص ۱۹-۲۱.
- «میراث هخامنشیان در دوره ساسانی»، آناهید، ش ۷ (۱۳۸۴)، ص ۳۸-۴۲.

منابع

بیات، کاوه، «در جست‌وجوی ایران»، جهان‌کتاب، سال ۱۰ (۱۳۸۴)، ش ۷، ص ۴-۵، ۱۳۸۴.

*) *History of Ancient Iran*, 1983

**) *The Heritage of Central Asia*, 1996.

تبریز، مجتبی، «پروفسور ریچارد فرای و دریافت جایزه ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار یزدی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۷، ش ۱۲، ص ۲۰-۲۳.
فرای (۱)، ریچارد نلسون، تاریخ باستانی ایران، ترجمۀ مسعود رجب‌نیا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۲.
____ (۲)، بخارا، دستاورد قرون وسطی، ترجمۀ محمود محمودی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸.
____ (۳)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمۀ مسعود رجب‌نیا، سروش، تهران ۱۳۶۳.
ملک‌زاده، مهرداد، «میراث تاریخی و فرهنگی آسیای میانه»، نامۀ ایران باستان، سال ۱ (۱۳۸۰)، ش ۲، ص ۵۹-۶۴.

Acta Iranica 20 (1979), Biobibliographies de 134 savants, E.J. Brill, Leiden.

Shahbazi, A. Sh. (1990), "Richard Nelson Frye: An Appreciation", *Aspect of Iranian Culture: in honour of Richard Nelson Frye*, Series Bulletin of the Asia Institute, New series vol.4, Iowa State university, Ames, Iowa.

ترجمۀ فارسی: شهبازی، شاپور، «تقدیر از ریچارد نلسون فرای»، ترجمۀ مرتضی شاقب‌فر، سیزدهمین جایزه ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار یزدی اهدا شده به دکتر ریچارد نلسون فرای، تهران ۱۳۸۳.

YARSHATER, Ehsan, (2014), "Richard Nelson Frye (january 10, 1920-March 27, 2104)", *Encyclopaedia Iranica online*.

یلدا شکوهی

حذف کرسی ایران‌شناسی دانشگاه مونیخ

از ترم زمستانی ۲۰۱۳ / ۲۰۱۴ کرسی ایران‌شناسی دانشگاه مونیخ حذف شد. شورای دانشکده علوم فرهنگی روز ۱۶ نوامبر ۲۰۱۲ تصمیم گرفته بود از کرسی ایران‌شناسی خود چشم‌پوشی کند. پیش از آن، ریاست دانشگاه از این شورا خواسته بود، به انتخاب اعضا، دو کرسی را برای حذف پیشنهاد کند. بدین قرار، از این پس، نماینده ایران‌شناسی در دانشگاه مونیخ «همکاران علمی» بدون استاد خواهند بود. رئیس جدید این بخش خانم هیدی والشر (Heidi Walcher) است. حذف کرسی ایران‌شناسی نه تنها به این رشته که به اعتبار علمی انستیتوی خاور نزدیک و میانه دانشگاه مونیخ لطمه جدی می‌زند. در بیانیۀ ای که شورای دانشکده به همین مناسبت صادر کرده، ضمن اظهار تأسف بسیار، از آن سخن رفته که، بدون ایران‌شناسی، اصولاً معنای مطالعات مربوط به خاور نزدیک و میانه در محل تردید است.

داستان‌خوانی نویسندگان آلمانی‌زبان در دانشگاه شهید بهشتی

روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۳، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی میزبان سه نویسنده از سه کشور آلمانی‌زبان – فرانتس هولر (Franz Hohler) از سویس، داوید واگنر (David Wagner) از آلمان، و زابینه گروبر (Sabine Gruber) از اتریش – بود. اینان، در جمع دانشجویان گروه زبان و ادبیات آلمانی، درباره ادبیات سخن گفتند و هریک نمونه‌هایی از آثار خود را به زبان اصلی قرائت کردند. از این سه تن، فرانتس هولر، پیش‌تر از طریق ترجمه، به خوانندگان ایرانی معرفی شده بود. از او، مجموعه کاروان به کوزه شیر: داستان‌های گروتشک به ترجمه ناصر غیائی؛ یک جفت چکمه برای هزارپا، مجموعه داستان کوتاه ترجمه علی عبداللّهی؛ غافلگیری در پاریس و داستان‌های دیگر، ترجمه الهام مقدّس به فارسی ترجمه شده است. در کارنامه فرانتس هولر گونه‌های متعدّد ادبی از قبیل شعر و نمایشنامه و داستان جلب نظر می‌کند. اما وی شهرت خود را بیشتر مدیون متون کوتاه است. او را استاد داستان‌های موجز و مختصر می‌دانند، که گاه فقط در چند سطر بیشتر به شیوه طنز، پیام انسان‌دوستانه نویسنده را به مخاطب می‌رسانند. هولر در ادبیات کودک نیز ید طولایی دارد و آثار بسیاری در این حوزه منتشر کرده است.

سعید رضوانی



Iranian Studies

Introduction of the views and works of little known Russian scholars of Iranian studies on Persian Literature

A. Golkar; P. Hoseyni

There is a huge amount of research conducted by outstanding Russian scholars of Iranian studies on Persian literature which has totally remained unknown in Iran. This paper introduces some of these figures, namely V.V. Stasov, V.F. Miller, A.Y. Krinsky, V.N. Toporo V. In addition to presenting a short biography and scientific background of these scholars, the writer further explores their most remarkable works and ideas; among them are Stasov and Miller's views on the influence of Iranian epic on Russian epic songs and tales; Krinsky's monographs about Iranian classic poets (Nizami, Hafiz, Jami etc.), and Toporov's ideas regarding the impact of Iranian civilization on Russian culture and mythology.

The Academy

Hassan Habibi, man of religion and knowledge

T. Sajedi

In this paper, the writer gives an account of Hassan Habibi's cultural and scientific services. He is introduced as a man who played a part in politics and was at the same time fascinated by cultural activities and scientific pursuits. The writer also presents an account of his studies, his travels and cultural and political services, and discusses his works in some detail.

appearing in the poetry of Nasir Khosrow. The word *Abkar/Abkareh* is the written form of Engar/Engareh, meaning a grain field. The word Engar/Engareh is still used in certain areas in Tajikistan. *Gham 'ab* is a word of unknown origin appearing in the poetry of Nasir Khosrow. The correct pronunciation must be *Ghom 'ab*, which means a deep place in a river or sea. In some Tajik dialects, the word is pronounced as *Gomab* and *Gom*.

Newly found poems attributed to Nasir Khosrow in old sources

M. RAHIMPOOR

Anthologies of Persian poetry constitute the most important sources of the history of Persian poetry. In recent years scholars working on manuscripts have developed an interest in these sources and introduced them in the form of articles and books. In these anthologies there are poems which have either remained anonymous or help the correct reading of the poems of certain famous poets. Also included in these anthologies are poems from famous poets which are not found in their divans. In this paper, the writer introduces poems from such anthologies that are attributed to Nasir Khosrow but which have not appeared in his divan. The writer makes no claim that the poems belong to Nasir Khosrow, but unless proved otherwise, there is no reason not to consider them as belonging to Nasir Khosrow.

Reviews

A critical analysis of seven editions of the divan of Hafiz

S. LAYAN

In this paper, the writer examines seven editions (by six editors) of the divan of Hafiz. The names of the editors and the dates of publications are as follows: Mohammad Ghazvini (1941); Parviz Natel Khanlari (1980); Mohammad Reza Jalali Naeini and Noorani Vesal (1993); Hooshang Ebtehaj (1994); Mohammad Eyvazi (1997); Salim Neysari (2006 and 2008). Each edition is first introduced and the sources the editor has used and his editing criteria, his degree of precision and faithfulness to his own criteria are then examined. In the second section of the paper, the writer compares the number of sonnets and lines in various editions and on this basis judges the degree of adequacy of editions.

SUMMARY OF ARTICLES

Essays

From Yaghma Jandaghi to Habib Yaghmayee

S. All-Davood

One of the most illustrious poets of the Qajar period, Yaghma Jandaghi was born in Khor. As a youth, he went to Semnan and Damghan to study, and gained eminence at the court of the famous commander Zolfaghar Khan of Semnan. A while later, he moved to Tehran and became a companion of eminent poets such as Qa'ani and Foroughi Bastami, but unlike them, he refused to write eulogies. Most of Yaghma's children and grandchildren had poetic talents, some of whom have published their collections of poetry. Yaghma's most brilliant grandchild, however, is Habib Yaghmayee, a versatile man of letter. He founded the literary journal *Yaghma*, which was published for 31 years. He has also written many poems and corrected a number of important literary texts.

Return to childhood in Gheysar Aminpoor's poetry

M. Al-Sadat. As'adi Firoozabadi

In his book *Poetry and Childhood*, Aminpoor, drawing on the views of Jean Piaget, argues that poetry represents a return to childhood. After describing the child's developmental stages of cognition and the main characteristics of the child's thinking and behavior, as explained by Piaget, Aminpoor tries to trace these characteristics in the poetry of certain contemporary and past poets. In this paper, the writer, based on Aminpoor's arguments, tests his hypothesis concerning the return of poets to childhood drawing on his own poetry and childhood.

Correction of two lines from Nasir Khosrow's Divan of poetry

M. GHASEMI

In this paper, the writer discusses two words *Abkar/Abkareh* and *Gham'ab*

ISSN 1025-0832

Vol. XIII, No. 3 (Ser. No. 51)

Spring 2014

Rated as a
Scientific and Research Journal
by the Ministry of Science,
Research and Technology

President: Gh.A. Haddad Adel

Editorial board: M. Dabir-Moghaddam, K. Fani,
Gh.A. Haddad Adel, A. Najafi, M.R. Nasiri,
H. Rezai Baghbidi, A.A. Sadeghi, A. Samiee (Gilani),
M.R. Torki

Editor: A. Samiee (Gilani)

Nāme-ye Farhangestān

The Academy of Persian Language and Literature
Academies Complex, After Metro Station,
Haghani Express Way, Tehran-Iran
Postal Code: 15 38 63 32 11
P.O. Box: 15 8 75-6 3 9 4

Phone: (+98 21) 88 64 23 39 -48, Fax: 88 64 25 00

e-mail: namehfarhangestan@gmail.com

Please fill out the subscription form in the following website:
www.persianacademy.ir

This Journal is indexed in the Scientific Information Database:
www.SID.ir

Foreign Subscriptions:

Middle East and neighbouring countries: 64.00 Euro per year

Europe and Asia: 80.00 Euro per year

Africa, North America, and the Far East: 96.00 Euro per year

Bank account in foreign exchange (Euro):
56233, Bank Melli Iran, Eskin branch, code: 271
in the name of the Academy of Persian Language and Literature

Printed in the Islamic Republic of Iran